

راه

2-

۳۶ صفحه

نوروز خجسته باد!

توده

دوره دوم شماره (۴۶) فروردین ۱۳۲۵

جلسه اضطراری (ص ۳۶)
"شورای مصلحت"

مصاحبه "قائز هاشمی برنده انتخابات تهران"

با آزادی احزاب
و
مطبوعات موافقم

(ص ۱۴)

اهداف پشت

پرده اجلاس
"شرم الشيخ"

(ص ۳)

گزارش نخستین مرحله انتخابات مجلس پنجم

پاسخ مردم به حکومت

"بازار" و "ارتجاع"

نتایج اول انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی حامل یک پیام قطعی برای سران جمهوری اسلامی است. این پیام در آرائی منعکس است، که مردم با شناخت روزافزون خویش از چهره سکنداران واقعی در جمهوری اسلامی به صندوق ها ریختند. این آمار می گوید: مردم خواهان طرد شناخته شده ترین چهره های ارتجاع، غارتگران اجتماعی، تجار وابسته، زمینداران بزرگ، بازاریان و سرانجام روحانیت متکی به این طیف طبقاتی و مدافع عقب مانده ترین سنت های مذهبی هستند.

اینست آراء ۲۴ میلیون ایرانی، که برای نخستین بار طی ۱۲ سال گذشته - حتی در همان محدوده بسیار تنگی که ارتجاع ناچار به عقب نشینی شد - وقتی امکان رای و انتخاب یافتند، رای به نامشروع بودن غاصبین انقلاب ۵۷ دادند!

همه ارزیابی های حاصل از نتایج مرحله اول انتخابات نشان می دهد، که کوشش "حجتیه"، "موتلفه اسلامی"، "روحانیت مبارز"، "شورای نگهبان" و ده ها سازمان و تشکیلات علنی، غیر علنی، مخفی و آشکار ارتجاع برای کسب اکثریت آراء (بی توجه به تعداد شرکت کنندگان در رای گیری) و برقراری دیکتاتوری خشن مذهبی - قانونی (از طریق مجلس) با شکست روبرو شده است. ارتجاع این شکست خود را به آسانی نخواهد پذیرفت و با تمام نیرو تلاش خواهد کرد، نتیجه مرحله دوم انتخابات را به سود خود تمام کرده و شکست اول را با پیروزی دوم جبران کند. شکست خوردگان مرحله اول انتخابات تلاش خواهند کرد، با ناامید ساختن مردم از شرکت در مرحله دوم انتخابات، بسیج تمام سازمان ها و تشکل های وابسته به خود، ایجاد رعب و وحشت عمومی و در عین حال سازش با طیف ها و گروه بندی های سیاسی شرکت کننده در مرحله اول انتخاب، شکست خود را جبران کند و اکثریت مجلس را در اختیار بگیرند.

جنبش آزادپخواهی برای درهم کوبیدن این تلاش و به عقب راندن باز هم بیشتر "ارتجاع" و تحمیل شکست و رسوائی به آن، در این مرحله و در این کارزار چاره ای جز بسیج عمومی برای شرکت در انتخابات مرحله دوم انتخابات و دادن رای به عدم مشروعیت "حکومت پشت کرده به انقلاب ۵۷" ندارد. این بسیج عمومی - با توجه به شرایط حاکم بر کشور - تنها از طریق افشاکری، رشد باز هم بیشتر آگاهی عمومی و اتحاد همگانی امکان پذیر است. نباید اجازه داد کسانی بر مسند قدرت باقی بمانند و یا برای مقامات کلیدی مملکت خیز بردارند، که در مرحله اول انتخابات، آراء شان از چند صد هزار و گاه ۱۰۰ تا ۲۰۰ هزار تجاوز نکرد! (گزارش های مربوط به انتخابات را در صفحات ۲، ۱۵ تا ۲۳ بخوانید)

"راه توده"

حقایق جامعه

(ص ۲)

کدام شعار؟

کدام جبهه؟

(ص ۲۴)

عزت الله سبحانی:

دهان های باز شده

دیگر بسته نمی شود!

(ص ۴)

افشاکری تاریخی

نشریه "بهار"

در تهران

(ص ۱۸)

"اکتبر" و

ضد "اکتبر"

(ص ۹)

"راه توده" و جامعه ایران

حقایقی که در داخل

کشور بازتاب یافت!

جامعه دامن می زند تا از آب گل آلود شده ماهی خویش را بگیرد، که این ماهی نیز جز قدرت مطلقه طبقاتی "تجار وابسته"، "زمینداران بزرگ"، "غارتگران اجتماعی" و "روحانیت پیوند خورده با این ترکیب طبقاتی" نیست!

ما نوشتیم: در صورت دستیابی این ترکیب طبقاتی به حکومت مطلقه در جمهوری اسلامی، نه تنها سرکوب آزادی های بسیار محدود و تحمیل شده به حکومت تشدید شده و قطعیت به خود خواهد گرفت، بلکه این قدرت مطلقه اگر دم و دستگاه ولایت مطلقه فقیه را هم به سود منافع طبقاتی خویش نیاید و یا آنرا همراه با خویش نداد، این دستگاه را جمع کرده و دستگاه دیگری را دایر خواهد کرد! زیرا برای آنها ولایت مطلقه طبقاتی خویش بر جامعه مطرح است و نه ولایت این آیت الله و یا آن حجت الاسلام! بنا براین مبارزه یک مبارزه طبقاتی است و نه مبارزه مذهبی، آخوندی و یا روبنائی و شکلی (شکل حکومت)

ما نوشتیم: ارتجاع متشکل شده در "جمعیت مولفیه اسلامی"، "روحانیت مبارز تهران"، "حوزه علمیه قم"، "تشکل ائتلافی" رسالت بین روحانیت مبارز و مولفیه اسلامی" و در پشت سر همه آنها دست های پر قدرت "حجیه" در جمهوری اسلامی انواع سازمان ها و نهادها را سازماندهی کرده اند و برای اجرای پیگیرانه تر سیاست های اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم جهانی، منتظر کسب قدرت مطلقه در جمهوری اسلامی هستند، که در این صورت، دفتر انقلاب ۵۷ و آرمان های واقعی آن برای همیشه بسته می شود و سرانجام نبرد ۱۷ ساله در جمهوری اسلامی به سود "قدرت مطلقه" عقب مانده ترین افکار مذهبی و مناسبات تولیدی-اجتماعی ختم خواهد شد!

ما نوشتیم و به تاکید از همه مخالفان حکومت کنونی و بطور کلی اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی خواستار شدیم که با واقع بینی بیشتری به اوضاع ایران نگاه کنند و از هیجانات کاذب و نوبتی مهاجرت که عمدتاً سرخ آنها در دست راست ترین جناح اپوزیسیون جمهوری اسلامی است، فاصله گرفته و در صنفی واحد و یکپارچه به ارتجاع یورش برده و به جنبش آزادیخواهی در داخل کشور بپیوندند!

ما در اطلاعیه انتخاباتی "راه توده" و همچنین در مقالات و تحلیل های منتشر "راه توده" در رابطه با انتخابات آزاد نوشتیم و تاکید کردیم که در حال حاضر مهترین عرصه کارزار اجتماعی، نه انتخابات آزاد بلکه مبارزه برای آزادی هاست! و کارزای انتخاباتی اخیر و نتایج آن نشان داد که واقعیت جنبش همان است که ما برآن تاکید می کردیم: مردم برای طرد ارتجاعی ترین جناح حکومتی، از روزه ها و شکاف های موجود استفاده کردند و با شرکت گسترده در انتخابات اخیر دست رد بر سینه ارتجاعی ترین جناح حاکمه گذاشتند. چهره های کلیدی در جمهوری اسلامی در تهران و شهرستان ها چیزی در حدود ۱۰۰ تا ۱۶۰ الی ۱۷۰ هزار بیشتر رای نیاوردند و بدین ترتیب پایگاه اجتماعی و مردمی ارتجاع (که پیوسته در رادیو و تلویزیون و تریبون های نماز جمعه مدعی آن بود) یکباره افشا شد. (مشروح این آمار، مقایسه آنها و تحلیل انتخابات را در همین شماره "راه توده" بخوانید)

ما نوشتیم: از کارزار کنونی انتخابات مجلس اسلامی، برای افشای ارتجاع، رشد بازم بیشتر آگاهی عمومی و سهم ساختن مردم در سرنوشت خودشان باید بیشترین بهره را گرفت و بهمین دلیل ما با سیاست و مشی "تحریم انتخابات" که عملاً صحنه را برای حکومت و ارتجاع خالی می گذارد مخالفت کردیم. شرکت گسترده مردم در رای گیری بر صحت مشی و سیاست آن نیروهایی مهر تائید زد که طرفدار سیاست "یورش افشاگرانه" در کارزار انتخاباتی بودند و "راه توده" نیز به همراه بسیاری از توده ای های داخل کشور در کنار مردم در این یورش سهم و نقش خود را ایفاء کرد.

"راه توده" در این شماره بخش هایی از مطالب، مقالات و اخبار افشاگرانه را که در نشریات چاپ داخل کشور و بناسبت انتخابات مجلس منتشر شد، منتشر می کند و برای آگاهی عمومی از واقعیات داخل کشور، به این مشی و سیاست در شماره های آینده نیز ادامه خواهد داد. ما به سهم خود بسیار خرسندیم که فریادهای ما، درباره "مولفیه اسلامی"، "ارتجاع"، "چهره واقعی طرفداران ولایت مطلقه فقیه"، "بازاریان بزرگ"، "تجار و تجارت وابسته در جمهوری اسلامی"، "پیشینه و موقعیت کنونی کلیدی ترین مهره های حکومتی" و... سرانجام و علیرغم همه دشواری های موجود بر سر راه و خطرات اجتناب ناپذیر آن، در نشریات داخل کشور انعکاس یافت. نمونه هایی از بازتاب هشدارهای دلسوزانه "راه توده" را، که به فریادی تنها در سال های اخیر می مانست که در مهاجرت از هر سو مورد یورش و اتهام و حمله قرار گرفت، در این شماره و به نقل از مطبوعات داخل کشور بخوانید.

کارزار انتخاباتی در ایران، به افشای اخبار و اطلاعاتی در سراسر کشور منجر شد، که برای همیشه در تاریخ این دوره از حیات سیاسی ایران ثبت خواهد شد. اخبار و اطلاعاتی که چشم و گوش توده های مردم را در ایران باز کرد و به آنها نشان داد، که سرنوشت واقعی کشور در دست چه کسانی است و سکنداران اصلی در جمهوری اسلامی کیستند. همین اخبار و اطلاعات، که به همت نیروهای مذهبی و در نشریات آنها در داخل کشور منتشر شد، نقاب را از چهره طرفداران دو آتشه "ولایت مطلقه فقیه" برداشت و بر آن تحلیل و ارزیابی طبقاتی می توانست زد، که در تمام این دوران "راه توده" علیرغم همه اتهامات و دشواری های انکار ناپذیر - چه در داخل حزب توده ایران و چه در خارج آن - بر آن پای فشرد. "راه توده" با انکسار به همین شناخت، بی وقفه نوشت و با ارائه اسناد و اطلاعات مختلف ثابت کرد، که نتیجه در ایران می گذرد، یک نبرد تنگاتنگ طبقاتی است و ما بعنوان سرافرازان سلفه علمی و مبلغان بینش علمی-اجتماعی مارکسیسم هرگز - بر سیم این - وقت را بر کاغذ و زبان نیاوریم و یا از آن ننگ آورتر اینکه مسر آن شویم و یا شعارها و اندیشه های دیگری را در این رابطه پیگیری کنیم که هیچ نوع پیوندی با واقعیات جامعه ایران و مبارزه واقعی برای تحولات اساسی اجتماعی در ایران ندارد!

ما بارها نوشتیم که جنگ واقعی در ایران - در شرایط کنونی - نه جنگ بر سر حکومت آخوندی و یا حاکمیت "ولایت فقیه" بلکه بر سر ادامه یا پایی آن اشرار و طبقاتی است - برای قدرت مطلق در جمهوری اسلامی - بر سر حربه و وسیله - هم پوشی نمی کنند.

ما نوشتیم که توده مردم مذهبی ایران، مبارزه در راه "طرد ولایت فقیه" را نه تنها درک نمی کنند بلکه اساساً با آن بعنوان شعاری ضد مذهبی برخورد می کنند و این هرگز نمی تواند مشی و سیاست حزب توده ایران باشد. ما نوشتیم دفاع از آزادی های محدود کنونی در جمهوری اسلامی - رای تاثیر گذاری بر روند رویدادها و حتی هدایت آنها - امروز میرم ترین وظیفه هر نیرو، سازمان و حزب سیاسی مترقی است و در صدر همه این نیروها، حزب توده ایران قرار دارد، که خود را مجهز به ایدئولوژی علمی-طبقاتی می شناسد! ما نوشتیم، شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" تنها نیم گامی از شعار "طرد ولایت فقیه" بسمت درک و پذیرش واقعیات جامعه ایران جلوت و نه بیشتر، زیرا دفاع از آزادی های محدود و موجود کنونی در ایران در دستور روز جنبش قرار دارد!

ما نوشتیم: ارتجاعی ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی با تمام نیروی خود برای رسیدن به دیکتاتوری مطلق طبقاتی خویش کوشش می کند و وظیفه امروز همه نیروهای مترقی نه مبارزه با آن دیکتاتوری که بعداً برقرار خواهد شد، بلکه با آن زمینه چینی ها و تدارکاتی است که ارتجاع برای دست یافتن به آن دیکتاتوری به آن متوسل می شود و این امر برای ما و همه جنبش آزادیخواهی مردم ایران ممکن نیست، مگر با دفاع از آزادی های موجود، گسترش آن - حتی با استفاده از تضادهای موجود در حاکمیت - با تعمیق و گسترش آنها و بمنظور کشاندن مردم آگاه شده از واقعیات پشت پرده مذهب پنهان مانده به صحنه نبرد!

ما نوشتیم: ارتجاعی ترین جناح حکومتی برای گریز از برداشته شدن نقاب از چهره غارتگر خود، تلاش می کند با استفاده از باورهای مذهبی مردم، همه مخالفان سیاست های حکومت را مخالفان با دین، ولایت فقیه و باورهای مذهبی مردم معرفی کند، تا از افشای حقایق بگریزد! بهمین دلیل حکومت خود مسئله "طرد ولایت فقیه"، "مخالفان با ولایت فقیه" و "مخالفان با روحانیت" و "طرفداران جدائی دین از سیاست" (نه دین از حکومت!) را در

کنفرانس "شرم الشیخ" و اهداف پشت پرده!

در فلسطین

که هدایت کنندگان اصلی آنها (حتی اگر در میان مقامات جمهوری اسلامی نیز باشند) همسو و هماهنگ با سیاست بین المللی امپریالیسم و صهیونیسم عمل کرده و می کنند. این پیامدها کدامند و چه سیاستی دنبال می شود؟

شواهد و سیر رویدادها، که پیوسته با فشار تبلیغاتی از سوی اسرائیل و آمریکا همراه است، نشان می دهد که حوادثی از نوع انفجارهای اخیر "اورشلیم" پیوسته جنبش آزادیبخش فلسطین، دولت فلسطین و شخص یاسر عرفات را به رویارویی مستقیم با گروه ها و سازمان های فلسطینی می کشاند. سرانجام این رویارویی مستقیم چیزی نیست جز:

۱- ازهم پاشیدگی اتحاد و وحدت احزاب و سازمان های فلسطینی که دولت کنونی براساس آن و به رهبری یاسر عرفات تشکیل شده است؛

۲- تبدیل دولت فلسطین و شخص عرفات به دولت و رهبری که بصورت پیوسته و پیش از هر چاره اندیشی برای مشکلات عظیمی اقتصادی-سیاسی که در برابر وی قرار دارد، باید گروه های فلسطینی را سرکوب کند.

سرانجام این اوضاع، همانگونه که "اومانیتیه"، ارکان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، در تحلیل موقعیت دولت فلسطین نوشت (این مقاله در شماره ۴۲ "راه توده" چاپ شده است) سقوط محبوبیت عرفات، بعنوان یک رهبر ملی و مورد اعتماد و احترام خلق فلسطین و سازمان "ساف" بعنوان بزرگ ترین و عمده ترین سازمان حاضر در جنبش آزادیبخش فلسطین است. این نتیجه ایست که اسرائیل برای رسیدن به آن کوشش فراوان می کند و سرانجام آن نیز باید سقوط عرفات و تشدید تشنج و اختلافات در میان خلق فلسطین و دخالت مستقیم اسرائیل برای برگمار یک دولت مستقیم و دست نشاند در فلسطین است. این دولت نه در خدمت استقلال فلسطین خواهد بود و نه در خدمت عدالت اجتماعی در فلسطین و نه پاسدار آزادی خلق فلسطین. این دولت و حکومت باید چماقی باشد در اختیار اسرائیل، برای ادامه سیاستی که برای خاورمیانه در نظر دارد!

شاید با توجه به همین سیاست پشت پرده اسرائیل باشد، که تلویزیون فلسطین بصورتی بسیار ماهرانه و درگرمای بحث "تروریسم" و ضرورت "مقابله" با آن، در شرم الشیخ، اسناد مربوط به همکاری سازمان های شبه فاشیستی اسرائیل با سازمان های متهم به انفجارهای اخیر در اورشلیم را افشاء کرد تا این مشی و سیاست را خنثی کند. در همین رابطه است که در صورت دخالت مستقیم ایران در حوادثی نظیر انفجار اورشلیم و یا هر نوع حمایت و دخالت مادی و یا غیر مادی حکومت ایران از حادثه آفرینی ها، باید اذعان داشت که در اینجا نیز با گروه بندی های حکومتی در جمهوری اسلامی و یا دولت و حکومت، در مجموع خود در خدمت منافع و اهداف منطقه ای اسرائیل عمل می کنند. منافع و اهدافی که سرانجام باید به حاکمیت یک دولت دست نشاند اسرائیل در فلسطین بیانجامد و دفتر جنبش ملی فلسطین، سازمان آزادیبخش و تاریخ مبارزاتی و درخشان آن و سرانجام، شخص "عرفات"، بعنوان یک شخصیت ملی و محبوب فلسطینی ها بسته شود. رهبری که در رای گیری اخیر در "فلسطین" از حمایت بیش از ۸۰ درصد مردم فلسطین برخوردار شد.

تضاد اروپا و آمریکا

آنچه که تحت عنوان اختلاف اروپا و آمریکا بر سر برخورد با جمهوری اسلامی مطرح می شود، در درجه نخست مربوط به برخورد منافع این دو بلوک سرمایه داری در منطقه است. این مشی و سیاست آمریکا دیگر بر کمتر ناظر سیاسی پوشیده است، که آمریکا در تلاش است تا کنترل کامل نفت خلیج فارس را در اختیار گرفته و از این طریق سیاست ها و منافع اقتصادی خود را در سراسر جهان به اروپا دیکته کند. البته در این سیاست و خواست، اسرائیل بعنوان متحد بلاواسطه و مستقیم آمریکا در منطقه عمل کرده و خواهد کرد. (ما تاکنون در مطالب گوناگون "راه توده" اشاره به استراتژی سیاسی-اقتصادی اسرائیل در منطقه کرده ایم و بعنوان آخرین نمونه از این برداشت، تفسیری را که کیهان لندن، بعنوان مبلغ و مدافع این سیاست منتشر کرده در ادامه همین مطلب می خوانید.)

بنابراین رقابت اروپا و آمریکا با یکدیگر بصورت دو سیاست در برابر جمهوری اسلامی عنوان می شود، در حالیکه این دو سیاست، در آنجا که علیه مردم ایران است هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند و هر دو در جهت غارت منابع و منافع ایران می باشد. البته در این میان هرگز نمی توان منکر برخی مانورهای سیاسی برای حفظ استقلال ایران و جلوگیری از ماجراجویی های

بدنبال چند انفجار خونین در "اورشلیم" که منجر به کشته شدن عده ای از افراد عادی اسرائیلی شد موج جدید تبلیغاتی پیرامون ضرورت مقابله جهانی با ایران آغاز شد. هسته مرکزی این تبلیغات این است که انفجارها توسط گروه های مورد حمایت جمهوری اسلامی، یعنی "حزب الله لبنان" و "جنبش حماس" صورت گرفته است. ابتکار اسرائیل و آمریکا برای برپائی کنفرانسی بنام "مبارزه با تروریسم" و در حقیقت تدارک دخالت مستقیم در امور داخلی ایران، آنچنان سریع صورت گرفت، که هر ناظر سیاسی می تواند آماردگی از پیش تدارک شده این دو دولت را در این زمینه حدس بزند!

این اجلاس در "شرم الشیخ" مصر و با حضور رهبران و نمایندگان بسیاری از کشورهای منطقه و اروپا تشکیل شد و حضور رئیس جمهور آمریکا در آن، به این اجلاس معنی و مفهومی خاص داد. در جریان تدارک این کنفرانس، سران کشورهای اروپائی نیز، در ایتالیا تشکیل جلسه دادند، تا سیاست واحدی را در برابر فشار آمریکا برای همسوئی سیاست های اروپا با آمریکا در برابر ایران اتخاذ کنند. آنچه که به عنوان نتایج این کنفرانس اعلام شد، حکایت از اتخاذ مشی مستقل اروپا در برابر تحولات ایران و عدم همراهی تام و تمام با آمریکا در این زمینه داشت، که در مشی و سیاست "گفتگو" انتقادآمیز بیان شد. سیاستی که پیش از هر انگیزه ای، منافع اروپا را در ایران و در برابر آمریکا در منطقه دربردارد. منافعی که بتدریج به تضادهای آشکار منافع آمریکا و اروپا در سراسر جهان و بویژه در منطقه نفت خیز خاورمیانه و خلیج فارس انجامیده است!

آنچه که بعنوان اخبار رسمی، در ارتباط با کنفرانس "شرم الشیخ" اعلام شد، حکایت از دست نیافتن به یک سیاست و مشی واحد و ادامه اختلاف نظرها بین اروپا و آمریکا، در برابر تحولات ایران است. البته این در حالی است که تأیید حکم بازداشت بین المللی "علی فلاحیان" ازسوی مقامات قضائی آلمان و در ارتباط با ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، این حدس و گمان را تقویت کرده است، که دولت آلمان در ارتباط با ایران، روش هماهنگ تری را نسبت به گذشته با آمریکا درپیش گرفته است. سیر تحولات باید نشان دهد که این حدس و گمان ها تا چه حد به واقعیت نزدیک است.

اینکه گروه های مسلمان فلسطینی مورد حمایت مالی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی، در اورشلیم بمب منفجر کرده باشند و یا گروه های دیگری به چنین عملی دست زده باشند، در نتیجه و تفسیر حوادثی از این نوع، در منطقه ندارد. باید دید چنین حوادثی چه هدفی را دنبال می کنند و کدام پیامد را دارند و اصولا برای دستیابی به کدام اهداف شکل می گیرند و یا از آنها بهره برداری می شود. براساس این برداشت است که ابتدا باید از یورش های تبلیغاتی فاصله گرفت و از لابلای برخی خبرهای بسیار کوچک، که راهی در شبکه های تبلیغاتی جهانی نمی یابند، برای رسیدن به تحلیل نزدیک به واقعیت استفاده کرد. از جمله این اخبار، که در امواج تبلیغاتی پیرامون انفجارهای اورشلیم و کنفرانس "شرم الشیخ" کمتر به آن توجه شد، خبری است که در زیر و در ارتباط مستقیم با حوادث اورشلیم می خوانید:

اسنادی که تلویزیون فلسطین فاش ساخت!

تلویزیون فلسطین، پس از کنفرانس "شرم الشیخ" اسناد و مدارکی را به نمایش گذاشت که حکایت از همکاری جنبش های "حماس" و "جهاد اسلامی" با سازمان های شبه فاشیستی اسرائیل دارد. این سازمان های شبه فاشیستی همان هائی هستند که مخالف پس دادن بلندی های "کولان" به سوریه، تشکیل دولت فلسطین و تقسیم اورشلیم به دو منطقه شرقی و غربی و واگذاری بخش شرقی آن به فلسطینی ها می باشند. همان تشکل هائی که متهم اند ترور "اسحق رابین"، نخست وزیر سابق اسرائیل را سازمان دادند. بدین ترتیب اگر یک سر نخ این ترورها به ایران و جمهوری اسلامی هم وصل باشد (حتی باتهام کمک مالی به این گروه ها) سر دیگر این نخ به داخل اسرائیل وصل است! در این صورت می توان حدس زد که حوادثی از نوع انفجارهای اخیر (توسط هر سازمان و گروه و جریانی که انجام شده باشد) باید نتایج و پیامدهای سیاسی مشخصی را در پی داشته باشد. پیامدهای سیاسی این حوادث، خود به خود مشخص می کنند

میهن و میهن پرستی - از نوع هما احسان- برای کشور ما سرنوشتی را در نظر دارند که نصیب یوگسلاوی سابق و "هائیتی" و... شده است! همگان می دانند که در سال های اخیر هر گاه از نقش سازمان ملل متحد سخنی به میان می آید، بلافاصله لشکر کشی امریکا تداعی می شود. این نکته ای نیست که اسرائیل و هما احسان که سیاست اسرائیل از زبان او تبلیغ و اعلام می شود، از آن گاه نباشند! آنهم در جریان تدارک کنفرانس "شرم الشیخ" با حضور رئیس جمهور امریکا و به گرداندگی اسرائیل اما در خاک مصر!!

دهان های باز شده دیگر بسته نمی شود

نشریه "ایران فردا" در آخرین شماره خود (۲۴)، که پس از اعلام اولیه نتایج انتخابات دور اول مجلس اسلامی منتشر شد، پیرامون جنبش آزادخواهی مردم ایران نوشت: «اگر حافظه تاریخی ملت ایران یاری کند، همه به یاد می آورند که همین جناح، ("رسالت" (مولف-روحانیت مبارز)) که اکنون "پرچمدار" عدالت اجتماعی شده و با این حربه بر سر رقیب خود، جناح تکنوکرات ها یا خدمتگزاران سازندگی می کوبد، مدت هفت سال بزرگترین مخالف و معاند و کوبنده دولت قلی آقای مهندس موسوی بود. دولتی که بار ۸ سال جنگی شام عیار را بردوش کشید و اگر هر ایرادی بر آن وارد باشد در صداقت آن نسبت به امر عدالت اجتماعی کسی را تردید نیست. ... پایگاه اجتماعی و خاص مالی و اقتصادی این جناح، همان قشر دلال و نوکیسه گان میلیاردر بعد از انقلاب می باشد و با این همه، ایشان هستند که اکنون دم از عدالت اجتماعی می زنند... با هزینه بیت المال از یک سال پیش برای ریاست جمهوری از میان خود تبلیغ انتخاباتی می کنند... بالاخره آزادی های مطرح در فصل سوم قانون اساسی را چه باید کرد؟ آیا روند "بازگشایی فضای سیاسی" و رویکرد به آزادی های اساسی و قانونی، که در یکسال اخیر علانمی از آن بروز کرده و افتان و خیزان روی به تحقق داشت، متوقف و تبدیل به ضد آن خواهد شد یا نه؟ آیا همین جناح همیشه ضد آزادی و فعلا عدالت طلب که در حقیقت مرکز حوادث سیاسی و سرکوبگری های آغاز دهه ۶۰ به این سو بوده است، تا آنجا که صدای اعتراض و عصیان جناح های دیگری از درون حاکمیت نیزعلیه آن برخاسته است، پس از کسب قدرت پارلمانی و اجرایی دوباره به همان ذات خود رجوع خواهد نمود و روند خفقان و سرکوب را شدت خواهد بخشید؟ به نظر ما، حتی در صورت پیروزی قطعی و سلطه بی رقیب این جناح، باز هم روند آزادی های سیاسی در جامعه ادامه خواهد یافت زیرا:

۱- همین که این جناح بر سریر قدرت انحصاری مطلوب خود تکیه زند و به قول خودشان به مجلس و دولت یکدست و هماهنگ دست بیابد، آنگاه در برابر واقعیات اجتماعی-اقتصادی و اخلاقی جامعه قنار خواهد گرفت. برای مثال مسائل بفرنجی همچون تورم، رشد منفی سرمایه گذاری، اشتغال، جذب و بسیج نیروی انسانی به کار و تلاش خلاق، کاهش تضادها و کینه های گروهی و اجتماعی، حل مسائل خارجی و محاصره اقتصادی، مسئله رفاه و امنیت مادی-معنوی مردمان جامعه و... را تنها با شعارهای تبلیغاتی انتخاباتی و غیره نمی توان حل کرد، و با زور و سرکوب و هجوم تبلیغات نیز نه در تاریخ جماعات بشری و نه در تجربه پانزده ساله خودشان نیز هیچ مسئله ای حل نشده است. بنابراین باز هم پس از یک تجربه کوتاه همین جناح به این نتیجه می رسد که رضایت حکومت شدگان که سفارش اکید پیشوایان دین ما بوده است، سنتی است که از آن سرپیچی نمی توان نمود، و اگر نادیده گرفته شود، عصیان و طغیان در برابر آن قطعی است!

۲- دهان هایی که در یکی دو ساله باز شده و صداهای اعتراضی که از درون و برون حاکمیت نسبت به فضای بسته و انحصاری بلند شده است طبق تجارب مکرر تاریخ دیگر به خاموش نمی گراید. به ویژه اگر فشارهای اقتصادی و تنش های اجتماعی و روحی و روانی مردمان را عاصی و از جان گذشته نماید.

۳- رژیم گذشته فضای بسته سیاسی و فقدان آزادی های سیاسی را می خواست به وسیله ریخت و پاش مادی و بازگذاشتن امیال و هوس ها و غرائز مردم، (بقیه در ص ۳۱)

امریکا و اسرائیل شد، که از حکومتی نظیر حکومت کنونی چنین ظرافت و هنر سیاسی کمتر انتظار می رود! براساس این پیش و تحلیل است که باید گفت، در اختلافات اخیر اروپا و امریکا برای اتخاذ سیاستی یکپارچه در برابر ایران، که در کنفرانس "شرم الشیخ" نیز خود را نشان داد، منافع ایران را نمی توان جستجو کرد و به همین دلیل تبلیغات و جنگال های تبلیغاتی جمهوری اسلامی پیش از آنکه در خدمت آگاهی مردم از واقعیت باشد، در خدمت گمراهی مردم است! همه شواهد و قرائن حکایت از آن دارد، که همزمان با همه جنگال هائی که امریکا پیرامون تروریسم و تروریسم پروری توسط جمهوری اسلامی می کند، زد و بندهای پشت پرده با برخی محافل حکومتی در جمهوری اسلامی از سوی امریکا (و حتی اسرائیل) جریان دارد و ستیز امریکا و اروپا با یکدیگر تنها بر سر "سهم شیرینی" است که امریکا و اسرائیل در ایران می خواهند، که در صورت تسلط کامل "بازار" و "خصوصی سازی لجام گسیخته" و ادامه اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی" امپریالیسم جهانی در ایران و بر سر کار نیامدن یک حکومت وحدت ملی و متکی به حمایت عمومی و ملی، این سهم خود به خود براساس قدرت این دو قطب سرمایه داری تقسیم خواهد شد. حتی به قیمت ضربه به تمامیت ارضی ایران!

کیهان لندن می نویسد:

هوشنگ وزیری، سردبیر هفته نامه کیهان لندن، در شماره ۲۴ اسفند این نشریه (صفحه ۶) می نویسد. «... از آخوندهای زمامدار شده در ایران گرفته تا رهبران حزب الله در لبنان و جنبش اسلامی فلسطین و حماس جبهه مشترکی به وجود آمده است با این هدف که با کشتن آدم های بیگناه در واقع صلح را بکشند. آنان می دانند که اگر درخت صلح کاملاً به بار بنشیند، منظره منطقه وسیعی که از آسیای مرکزی آغاز می گردد و با در برگرفتن خلیج فارس به خاورمیانه می رسد، چنان تغییر خواهد کرد که دیگر جانی برای آنان وجود نخواهد داشت...»

معلوم نیست این منطقه وسیع را با استفاده از کدام اختیارات، کیهان لندن در اختیار اسرائیل (به بهانه صلح) می گذارد و این تغییرات عظیم ادعائی چیست و شامل حال چه کسانی می شود! ضمناً تکلیف تروریست های اسرائیلی و عملیات خشونت بار ارتش اسرائیل در منطقه چه می شود؟ (مطالعه دقیق مصاحبه نماینده (سفیر) فلسطین در فرانسه را که در همین شماره "راه توده" چاپ شده، به همه علاقمندان یافتن پاسخ برای سوال بالا توصیه می کنیم)

آنها که خواب اشغال ایران توسط امریکا را می بینند!

"هما احسان" در امریکا یک فرستنده فارسی زبان رادیونی را اداره می کند. او از گویندگان قدیمی رادیو ایران است که با مطبوعات پیش از انقلاب نیز همکاری داشت. اخیراً بخش فارسی رادیو اسرائیل مصاحبه های گوناگونی را با او انجام می دهد. این همکاری رادیونی را شاید بتوان ناشی از نگرش همسوی همان احسان با اسرائیل پیرامون اوضاع ایران دانست!

رادیو اسرائیل که از هما احسان بعنوان یکی از مفسران و تحلیلگران اوضاع ایران یاد می کند، در آستانه انتخابات مجلس پنجم و اجلاس "شرم الشیخ" مصاحبه قابل تاملی را با وی انجام داد. آن بخش از گفته های هما احسان که بصورت مشروح از رادیو اسرائیل پخش شد را در زیر می خوانید. این نکته نیز قابل توجه است که رادیو تحت سرپرستی و مدیریت "هما احسان" در امریکا پیوسته همان خطوط فکری و تبلیغاتی را پیگیری می کند که خلاصه آنرا در زیر می خوانید:

«... بنظر من وقت آن رسیده است که سازمان ملل متحد رسماً در ایران وارد عمل شود. بهترین راه حل آنست که سازمان ملل متحد کنترل ایران را برای مدتی عهده دار شده و بعد از چند سال یک انتخابات آزاد در ایران برگزار کند و ایران را بتدریج بطرف دموکراسی هدایت کند. اگر همه ایرانیان مقیم خارج بر این خواسته پا نشاری کنند، از داخل کشور نیز به آن خواهند پیوست و ایران از بدبختی کنونی خلاص خواهد شد!»

بر این مصاحبه و نظر، که بدون تأیید کامل دولت اسرائیل از رادیوی بخش فارسی آن پخش نمی شد، هیچ چیز نمی توان افزود جز آنکه "مدعیان

نماینده (سفیر) فلسطین در فرانسه:

خشم فلسطینی ها

ریشه های اقتصادی-

اجتماعی دارد!

فلسطینی ها از ۴۴۰ روز خودمختاری،
۲۴۰ روز آنرا در محاصره اقتصادی-
نظامی اسرائیل گذرانده اند!

بدنبال انفجارهای اخیر در اورشلیم و برپایی اجلاس "شرم الشیخ" در کشور مصر، نشریه "زندگی کارگری" وابسته به کنفدراسیون عمومی کار فرانسه "ثروت" مصاحبه ای با "لیلا شهید"، نماینده (سفیر) دولت فلسطین در فرانسه انجام داد. از آنجا که مطالب مطرح شده در این مصاحبه را می توانی، نظرات رسمی دولت فلسطین ارزیابی کرد، ترجمه بخش هایی از این گفتگو را در زیر می آوریم:

- گرد همآیی شرم الشیخ، چه نتایج عملی را دربرداشت؟ آیا "راه حل فنی" برای مقابله با تروریسم وجود دارد؟

- ابتدا باید این واقعیت را در نظر داشته باشیم، که در منطقه ای که فلسطینی ها و اسرائیلی ها در آن زندگی می کنند، برای مدت های طولانی درگیر جنگ و نزاع بوده اند. اقدامات تروریستی صرفنظر از آنکه توسط افراطیون یهودی صورت پذیرد - نظیر کشتار ۲۹ فلسطینی در مسجد حبرون - و یا از سوی حماس صورت گیرد، ناشی از این واقعیت تاریخی است. متأسفانه برای خنثی سازی این اقدامات خشونت بار، "راه حل فنی" آنگونه که رئیس جمهور امریکا مطرح می کند، وجود ندارد. بنظر بیل کلینتون با کمی کمک فنی بیشتر، با کمی پول بیشتر می توان تروریسم را کنترل کرد. ما با این نظر موافق نیستیم. بنظر ما مبارزه با تروریسم مستلزم اتخاذ یک سیاست اقتصادی و اجتماعی است، بنحوی که شهروندان فلسطینی صلح را بر جنگ ترجیح دهند. این صلح باید ثمرات خود را در زندگی روزمره مردم نشان بدهد. در شرم الشیخ دو نظر جلب توجه می کرد. یکی نظر ریاست جمهوری امریکا که مدعی است، کافی است چند کشور را به نام همدست تروریست ها معرفی کنیم، مأمورین سازمان سیا را به اسرائیل بفرستیم و ۱۰۰ میلیون دلار نیز در اختیار آن ها قرار دهیم تا تروریسم خاتمه یابد. من تصور نمی کنم این دیدگاه درست و عملی باشد. نظر دیگر اینست که علل اجتماعی و اقتصادی تروریسم را بررسی کنیم.

- آقای عرفات ایران را هم متهم کرده است

- به این پرسش نمی توان به راحتی پاسخ داد. بدیهی است که جمهوری اسلامی از برخی گروه هایی که مرتکب خرابکاری می شوند حمایت می کند، اما ایران تنها کشور نیست. کشورهای دیگری نیز وجود دارند که به تروریست ها کمک می رسانند و نه فقط کشورها، بلکه هم اکنون یک شبکه اسلامی متشکل از گروه های غیر دولتی وجود دارد که در برخی کشورهای اروپایی و بویژه ایالات متحده امریکا فعالیت می کنند. فراموش نکنیم که امریکا خود در سال ۱۹۸۱ بیست و یک میلیارد دلار خرج آموزش اسلاميون افغانی برای مقابله با حکومت و دولت کابل کرد. این گروه ها بعدها به کشورهای دیگر نظیر الجزایر، مصر و یا بوسنی رفتند! بنا براین پیش از آنکه انگشت اتهام را به سوی دیگران نشانه بگیریم، بهتر است نگاهی به اطراف خودمان بیندازیم!

- این عملیات روند سیاسی دمکراتیک در فلسطین را زیرعلامت سسوال نبرده است؟

- من چنین تصویری را ندارم و اگر هم چنین اهدافی در نظر بوده است، نتیجه بدست آمده برعکس آن است! این عملیات به فلسطینی ها امکان داد تا با سازماندهی تظاهرات در غزه و نابلس علیه تروریسم اعتراض کنند. جامعه

فلسطین دیگر از خشونت و جنگ خسته شده است و می بیند که این عملیات عملاً به اسرائیل امکان می دهد تا اقدامات امنیتی و نظامی خود را تشدید کند. ارتش اسرائیل منطقه را به محاصره درمی آورد، خانه ها را منفجر می کند و اعضای خانواده ها را اخراج می کند. خلاصه اینکه مانند ۲۸ سال گذشته، اسرائیل به مجازات همه مردم دست می زند.

بعضی کشورهای اتحادیه اروپا خواهان تسریع در کمک رسانی به فلسطین شده اند

- در دوران اخیر که منطقه خود مختار توسط ارتش اسرائیل به محاصره درآمده است، رسیدن کمک های اقتصادی برای ما، البته ضرورت فوری دارد، اما باید تصریح کنم که ما بیشترین کمک را نه از سوی ایالات متحده بلکه از جانب کشورهای اروپایی دریافت داشته ایم. (۶۰۰ میلیون دلار ظرف ۵ سال) اما در مورد مشکلات مشخص بر سر راه رسیدن کمک ها، بنظر ما، باید کمک ها به نحوی باشد که به صادرات ما کمک برساند. اکنون به دلیل محاصره منطقه فلسطین، ما نمی توانیم به اسرائیل صادرات داشته باشیم. نرخ بیکاری که قبل از این محاصره به ۶۰ درصد جمعیت فعال می رسید، اکنون به مرز ۸۰ درصد رسیده است. اگر اروپایی ها جدی باشند و تلاش های خود را متمرکز کنند، ما می توانیم سریعاً بندری درغره، دو فرودگاه درغزه و کرانه غربی اردن بسازیم. این تاسیسات به فلسطینی ها امکان خروج از منطقه و محاصره را می دهد، به نحوی که خود را زندانی احساس نکنند.

- مقامات فلسطینی اکنون ادامه برپایی دولت قانونی فلسطین را چگونه می بینند؟

- کارکرد نهادهایی که فلسطینی ها در مدت ۱۸ ماه سرگرم استقرار آن هستند، بر اثر اقدامات سرکوبگرانه مقامات اسرائیل در خطر جدی قرار دارد. مثلاً ما با مشکلات بسیار توانسته ایم وزارتخانه های بهداشت، آموزش ملی، جمع آوری مالیات، گمرک را برپا کنیم. اما اکنون بر اثر محاصره اسرائیل، شهروندان ما امکان جابجا شدن را ندارند. در این مناطق ما حتی امکان دسترسی به بیمارستان را هم نداریم و به همین دلیل تاکنون تعدادی کودک و بزرگسال که نیازمند اعزام به بیمارستان بوده اند مرده اند.

- حضور همه جانبه امریکا در کنفرانس شرم الشیخ را چگونه ارزیابی می کنید؟

- می توان گفت که مقامات امریکا از فرصت بدست آمده برای تشکیل این کنفرانس، برای مقاصد انتخاباتی خود بهره گیری کردند. بیل کلینتون در نوامبر آینده و شیمون پرز در ماه مه با انتخابات روبرو خواهند شد. ما امیدوار بودیم، رئیس جمهور امریکا مبارزه انتخاباتی را برای همان امریکا می گذاشت و سپس عازم خاورمیانه می شد. اگر اینگونه شده بود، شاید ما شاهد مواضع متوازن تر و منطقی تر بودیم و در این صورت شاید امنیت اسرائیل و حقوق مردم فلسطین برای زندگی و کار و نان می توانست در نظر بگردد!

- محاصره اسرائیل چه زیان هایی را متوجه ساکنین مناطق خود مختار کرده است؟

- قبل از هر چیز باید بگویم که حتی پیش از عملیات اخیر تروریستی نیز، از ۴۴۰ روز خود مختاری در فلسطین، ۲۴۰ روز آن مرزها بسته بوده است. پیش از عملیات اخیر ما روزانه ۶ میلیون دلار ضرر می دیدیم که از جمع مبلغی که بعنوان کمک جامعه بین المللی دریافت می کنیم بیشتر است. سطح زندگی اکنون به نسبت گذشته، به میزان ۵۰ درصد سقوط کرده است. متوسط درآمد که در غزه ۸۰۰ دلار در سال بود اکنون به ۴۰۰ دلار رسیده است. با همه اینها مردم اوضاع دشوار را تحمل می کنند و امیدوارند که با شروع اجرای دومین مرحله قرارداد "اسلو" اوضاع بهبود یابد. با تشدید محاصره مناطق خود مختار، بحران اقتصادی وخیم تر از گذشته خواهد شد. این بحران در آخرین مرحله می تواند فلسطینی ها را که ۸۵ درصد آنها به هنگام رای گیری در ژانویه گذشته به نفع صلح رای دادند، به طرف کسانی براند که مخالف صلح هستند و این یعنی ورود به بازی کسانی که عملیات تروریستی را سازمان داده اند!!

دولت فلسطین

به فرمان یاسر عرفات، رئیس دولت فلسطین، از این پس تمام ادارات و سازمان های دولتی فلسطین موظف شدند در مکاتبات رسمی و دولتی بجای نام "حکومت خود مختار" از نام "دولت فلسطین" استفاده کنند. این فرمان با واکنش هایی از سوی دولت اسرائیل همراه شد اما فرمان عرفات نه تنها به اجرا گذاشته شد بلکه با استقبال مردم نیز روبرو شد!

عمده برای تحت تأثیر قرار دادن مردم و تبلیغ این امر بود که نیروهای دست راستی بهر حال به پیروزی خواهند رسید! اما علیرغم همه این تبلیغات، پیتش بینی ها مبنی بر پیروزی قاطع دست راستی ها و بدست آوردن اکثریت مطلق پارلمانی از سوی آنها به نتیجه نرسید و این نیروها با اندک تفاوتی توانستند به پیروزی برسند.

حزب سوسیالیست اسپانیا با وجود جنجال هائی، مانند فساد مالی در کابینه و آلوده بودن بسیاری از مقامات دولتی بدان، موضوع بسیار حساس تروریسم دولتی، تصویب قوانین ضد مردمی کار و غیره توانست ۹ میلیون رای بدست آورد و این بیشتر بدان دلیل بود که مردم از به قدرت رسیدن نیروهای دست راستی وحشت داشتند و درعین حال آمیدی هم به پیروزی قاطع "جبهه چپ" نداشتند و به همین دلیل سعی کردند حزب سوسیالیست را در حکومت و در برابر نیروهای دست راستی حفظ کنند! حتی اتهامات جنجالی تشکیل گروه های ترور در درون وزارت کشور اسپانیا با هدف آدم ربایی و قتل مخالفان - از جمله ترور ناسیونالیست های استقلال طلب "باسک" - نیز نتوانست توجه مردم را از خطر اساسی، که همانا به قدرت مطلق دست یافتن نیروهای دست راستی بود، به خود جلب کند. نخستین ارزیابی ها می گوید، که اگر نیروهای چپ سیاست و مشی واقع بینانه ای داشتند، نیروهای دست راستی به این برتری اندک دست نمی یافتند و ضمناً دولت کنونی نیز می توانست خود را از زیر فشار سرمایه داری بزرگ اسپانیا تا حدودی بیرون کشیده و متکی به نیروهای "چپ" به اداره کشور ادامه دهد! ریخته شدن ۹ میلیون رای به صندوق ها و به سود حزب سوسیالیست، نشان داد که این امکان زمینه اجتماعی داشت.

"اتلاف چپ" برخلاف انتظار همگان و بویژه خود آنها، به جای دستیابی به ۲۵ کرسی پارلمانی، تنها با چند کرسی بیشتر از دوره پیش، به ۲۱ کرسی پارلمانی دست یافت. آنها جمعا ۹۶ درصد آراء را توانستند بدست آورند.

سخنگوی ائتلاف "خولیو آنگتیا" که درعین حال دبیرکل حزب کمونیست اسپانیا نیز می باشد، ضمن اعتراف به این واقعیت، در اولین ارزیابی خورش از نتایج انتخابات اسپانیا اعلام داشت، که مسئولیت "عدم پیروزی" جبهه چپ را بعهده می گیرد و حاضر است خود را در اختیار تصمیم رهبری ائتلاف بگذارد. او گفت که "جبهه چپ" نتوانست واقعیات اجتماعی را بدرستی ارزیابی و تحلیل کند!

البته در کنار این اظهارات باید به سیستم انتخاباتی اسپانیا نیز توجه داشت، که با آنکه "تناسبی" است، اما عملاً مانند سیستم اکثریتی عمل می کند و سیستم دو حزبی را تقویت می کند. بدین ترتیب که احزابی که کمتر از درصد معینی از آراء را بدست می آورند، عملاً نقششان در مجلس محدود می شود. البته دلیل مهمتر شکست نه سیستم انتخابات، بلکه سیاست "چپ" در برابر حزب سوسیالیست بود؛ گرچه سیاست های ضد مردمی حزب سوسیالیست، بسیاری از انتقادات "چپ" را نسبت به این حزب توجیه می کند، اما در شرایطی که خطر به قدرت دست یافتن نیروهای دست راستی و متکی به حمایت قاطع سرمایه داری بزرگ اسپانیا وجود داشت و مردم اسپانیا از بازگشت به دوران "فرانکیست" وحشت داشتند، چپ سیاست دیگری را می بایست اتخاذ می کرد. در چشم بسیاری از مردم اسپانیا، "چپ متحد" با سیاستی که اتخاذ کرده بود، در کنار نیروهای دست راستی قرار داشت. چپ متحد تاکتیک رهبری همه نیروهای سوسیالیست کشور را اتخاذ کرده و برای بدست آوردن پایگاه اجتماعی حزب سوسیالیست و آراء آن کوشید. واقعیت نشان داد، که این سیاست متکی به واقعیت نبوده و به همین دلیل بسیاری از رای دهندگان اسپانیایی با توجه به این واقعیت که آراء آنها به "چپ متحد" آنها را به حکومت نخواهد رساند و تنها موجب افزایش چند کرسی دیگر برای این "چپ" خواهد شد، متوسل به "رای سفید" شدند تا از این طریق از به قدرت رسیدن نیروهای دست راستی جلوگیری کنند.

بدین ترتیب آراء چپ میان سوسیالیست ها و چپ متحد تجزیه شد. این پراکندگی نیرو در حالی صورت گرفت که در جبهه مقابل، تمام "فرانکیست ها"، "گلیس ها" و حتی "بانک ها" برای رسیدن به پیروزی راست، نیرو بسیج کرده و بصورت متحد عمل کردند، تا برای نخستین بار، پس از پایان دوران "فرانکو" یکبار دیگر به قدرت حکومتی دست یابند. شعارهای گمراه کننده "پوپلار ها" که خود را نیروی "مرکز" جلوه داده و در تمام وسایل ارتباط جمعی اعلام می کردند، که "راست" نیستند، خود حکایت از نفرت توده مردم از نیروهای وابسته به سرمایه داری بزرگ اسپانیا داشت، که نیروهای دست راستی از آن آگاه بودند و به همین دلیل سعی کردند خود را مستقل معرفی کنند!

(بقیه در ص ۷)

نگاهی به نتایج انتخابات اخیر "اسپانیا"

پیروزی "راست متحد" در برابر "چپ پراکنده"

دنا - اسپانیا

انتخابات عمومی اسپانیا در روز سوم مارس برگزار شد و حزب سوسیالیست حاکم بر این کشور، اکثریت پارلمانی خود را از دست داد و زمینه را برای به قدرت رسیدن نیروهای راست این کشور فراهم آورد. "جبهه چپ" در این انتخابات، چند کرسی بیشتر بدست آورد.

پس از پایان انتخابات یک سلسله ارزیابی ها پیرامون نقش و مشی نیروهای چپ اسپانیا در انتخابات اخیر صورت گرفته است. نتیجه مقدماتی این ارزیابی ها اینست که "جبهه چپ" با شعار، مشی و سیاستی ناهمخوان با واقعیات جاری در این کشور، عملاً از تأثیر گذاری بر انتخابات محروم شد و بدین ترتیب نیروهای موسوم به "راست" توانستند با استفاده از این موقعیت و با اکثریتی بسیار ناچیز به پیروزی برسند. حزب کمونیست اسپانیا در نخستین ارزیابی های خود از نقش و مشی انتخاباتی "چپ متحد" یا "جبهه چپ" به نادرستی این مشی انتقاد کرد و دبیرکل این حزب نیز اعلام داشت که رهبری "اتلاف چپ" باید درباره آینده او در امر رهبری این ائتلاف تصمیم بگیرد. پیروزی نیروهای طرفدار سرمایه داری بزرگ در اسپانیا، این خطر را با خود همراه دارد، که برنامه "لیبرالیسم اقتصادی" با شتاب هر چه بیشتر در اسپانیا به اجرا گذاشته شود. این سیاستی است واحد که از سوی سرمایه داری بزرگ انحصاری جهان و الیگارش مالی بین المللی پیگیری می شود و حاصل آن پایان بخشیدن به نقش دولت و حکومت و سپردن همه اختیارات به واحدهای بزرگ مالی و تولیدی است. حاصل این سیاست، قطع تمام حمایت های دولتی از اقشار و طبقات محروم و زحمتکش اجتماعی است، که به چتر دولتی در اروپا شهرت دارد. این "چتر" در سال های پس از جنگ دوم و تحت تأثیر کشورهای سوسیالیستی اروپا و اتحاد شوروی سابق در اروپا گسترده شده بود و بخشی از بیمه ها، حقوق بیکاری، کمک هزینه مسکن و... را شامل می شد. سرمایه داری انحصاری، بدنبال پیروزی در جنگ سرد و سقوط دولت های سوسیالیستی در شرق اروپا و اتحاد شوروی، تمام آنچه را در طی چند دهه و بر اثر مبارزات مردم به ناچار پذیرفته بود، اکنون یکی پس از دیگری پس می گیرد و نقش دولت را به حداقل ممکن می رساند. "لیبرالیسم اقتصادی" الگویی است مشابه برنامه "تعدیل اقتصادی" که در کشورهای بزرگ سرمایه داری و در کشورهای جهان سوم پیگیری می شود. پیروزی نیروهای دست راستی در اسپانیا، خطر تشدید محاصره زحمتکشان، مزد بگیران و اقشار میانه این کشور توسط سرمایه داری بزرگ اسپانیا را و هماهنگ شدن باز هم بیشتر این کشور را در اتحادیه اروپا با دولت های فرانسه و آلمان به همراه دارد و به همین دلیل لازم است به نتایج و دلایل آن از زوایای مختلف پرداخت!

آنچه را در زیر می خوانید، گزارشی است از انتخابات اخیر اسپانیا و تحلیلی از مشی و سیاست اتحاد چپ در این انتخابات.

زمزمه های وحشت از آینده

انتخابات عمومی اسپانیا در حالی برگزار شد که دولت سوسیالیست این کشور، پس از ۱۴ سال حکومت، از سوی حزب دست راستی کشور بنام "پوپلار" که مورد حمایت سرمایه داری بزرگ اسپانیاست، و همچنین ائتلاف "چپ متحد" به رهبری حزب کمونیست این کشور، این دولت را برای برگزاری انتخابات پیش رس تحت فشار قرار داده بودند. پیش از برگزاری انتخابات، تبلیغات وسیعی در کشور جریان داشت که براساس آنها نیروهای دست راستی بایستی در این انتخابات به پیروزی بزرگ دست یابند. این تبلیغات بصورت

وحدت نظری وحدت تشکیلاتی

احسان طبری:

اشکال مبارزه

مبارزه یا بین دو نیروی دارای تضاد آشتی ناپذیر (آنتاگونیستی) است، یعنی نیروهایی که از جهت تاریخی سازش ناپذیرند و یکی مظهر نو و دیگری مظهر کهنه است و باید یکی جای دیگری را در تاریخ بگیرد، و یا آنکه مابین دو نیروی است، که در جهت مشترک تاریخ عمل می کنند و تضاد آنها، لااقل در دوران معین، در یک سطح عالیت قابل آشتی و ترکیب است.

این دو نوع مبارزه از لحاظ کیفیت باهم تفاوت دارند. مبارزه مابین نیروهای انقلابی و مترقی با نیروهای محافظه کار و ارتجاعی، مبارزه ایست مابین قوای سازش ناپذیر، ولی اختلافاتی که در درون نیروهای مترقی در می گیرد و مبارزه ای که از آن ناشی می شود، از نوع دوم است.....

مبارزه در مورد اختلافات آشتی ناپذیر عبارتست از تکیه بر روی مبارزه، تکیه بر روی تضاد؛ عبارتست از افشا، تناقضات، حاد کردن و تعمیق تناقضات، نبرد بی امان تا نیل به غلبه و پیروزی. و اما در مورد اختلافات آشتی پذیر عبارتست از تکیه بر روی وحدت، کوشش برای حل تضاد، عبارتست از بر ملا کردن نقاط اختلاف، انتقاد و کوشش برای نیل به یک سنتز عالیت، که موجب اتحاد عمیقتر شود.....

نقل از کتاب: یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی

رشد و تغییر از نظر مارکسیستی دو مرحله را طی می کند. یک مرحله، تغییر انقلابی است، که در آن نو از درون کهن زائیده می شود، و دیگری مرحله تغییرات تدریجی (رفرمیستی) پدیده است.

عامل مرحله تغییر انقلابی، وجود تضاد آشتی ناپذیر - به معنای غیرقابل حل بودن تضاد در چارچوب ساختار موجود - در پدیده کهن است. حل این تضاد از طریق نفی در نفی، مکانیسم زایش نو است.

در مرحله تغییرات تدریجی، عامل تغییرات، تضاد های آشتی پذیراند. سنتزهای بیرون آمده از برخورد این تضادها چشمه رشد پدیده و تکامل بفرنجی تدریجی ساختار نو است، بدون آنکه کل ساختار را در خطر نابودی قرار دهد. حل تضادهای آشتی پذیر در ساختار نو، همچنین تنها وسیله انطباق آن با شرایط تغییر یابنده محیط پیرامون از یک سو، و شرایط بفرنج و پیچیده شونده درونی پدیده نو از سوی دیگر نیز هست.

تجربه تلخ فروپاشی اتحاد شوروی، که عمدتاً ناشی از عدم حل کافی و ضروری تضادهای آشتی پذیر درون جامعه سوسیالیستی بود، می آموزد، که بقا و رشد کل پدیده و ساختار نو در خطر خواهد بود، اگر به موقع و در شرایط «طبیعی» حل انبوه تضادهای آشتی پذیر ممکن نگردد.

اکنون در جنبش کارگری و کمونیستی توافق کامل بر این امر وجود دارد، که حل تضادهای آشتی پذیر در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی سابق ممکن نشد، زیرا شرایط بروز آنها موجود نبود. * نبود امکان بیان و طرح علنی این تضادها در جامعه و در حزب، امکان یافتن سنتزهای ضروری را در شرایط «طبیعی» از بین برد. سنتزها در چنین شرایطی می بایستی برپایه «ذهنی»، یعنی در مغز «رهبران» زائیده شوند.

با این مقدمه می توان اکنون به بررسی «اختلاف نظر» ها در حزب توده ایران پرداخت و راه برطرف کردن آنها را جستجو کرد.

ابتدا باید بر سر نوع این «اختلاف نظر» ها توافق کرد، که آیا آنها از نوع تضادهای آشتی ناپذیرند و یا آشتی پذیر؟

از آنجا که پایه و اساس نظری-تئوریک نزد همه توده ای ها مشترک است و مارکسیسم-لنینیسم مورد تأیید همه آنهاست، می توان «اختلاف نظر» های موجود را از نوع اختلافات آشتی پذیر، یعنی قابل حل در چارچوب ساختار موجود حزب، ارزیابی کرد.

این بدان معناست، که با یافتن اشکال مناسب بروز و برخورد نظرات، دسترسی به راه حل های مناسب، یعنی راه حل هایی که در خدمت منافع عالیه حزب قرار

دارند، ممکن است. زیرا این راه حل ها با استحکام تشکیلاتی حزب، به تقویت انرژیکشی آن در راستای جنبش توده ای دوران فعلی و در خدمت مبارزات مردم ایران قرار دارند.

متأسفانه باید اذعان داشت، که دسترسی به این هدف، تاکنون از طریق بحث در درون حزب، (به عللی که موضوع بررسی حاضر نیست) ممکن نشده است.

بدیهی است، که مناسب ترین و «طبیعی» ترین شکل جستجوی راه حل «اختلاف نظر» ها، بازگشت به بحث رفیقانه بنا شرکت وسیع توده ای ها است.

هیچ دلیل عقلایی برای رد چنین بحثی وجود ندارد و هیچ شیوه ای برای رسیدن به وحدت نظری و وحدت تشکیلاتی در حزب، جانشین این گفتگوی رفیقانه نیست.

ضرورت یافتن راه حل، امروز از آنجا ناشی می شود، که:

- شرکت حزب یکپارچه و متحد طبقه کارگر در جنبش آزادیخواهی مردم ایران ضرورت تاریخی دارد؛

- نبرد ایدئولوژیک امپریالیسم غلبه مارکسیسم-لنینیسم، در دوران فعلی وظیفه ای مبرم است؛

این در حالی است، که هم به علت ضربات وارده به حزب توده ایران، و هم به دلیل عواقب ضربات وارده به کشورهای سوسیالیستی سابق، متشکل ساختن همه نیروها و یکپارچه ساختن همه توان موجود برای پاسخ دادن به وظایف دوگانه فوق به امر حیاتی تبدیل شده است.

این، آن سنتز تاریخی و دیالکتیکی برای بقا و تأثیرگذاری در نبرد طبقاتی (هم در ایران و هم در نبرد ضدامپریالیستی در سطح جهان) است، که در کتاب پرارزش زنده یاد «احسان طبری» «یک سنتز عالیت» عنوان می شود.

این در شرایطی است، که دشمن نیز پیوسته از تفرقه در درون احزاب کمونیست و مترقی، با هدف سرکوب و کم اثر ساختن تأثیر مبارزاتی آنها در جنبش ها سود برده است.

نباید فراموش کرد، که سرکوب احزاب متعدد کمونیستی در دهه های گذشته و در کشورهای مختلف، همین نتیجه «به کنار جریان رانده شدن» (Marginalisation) این احزاب را بدنبال داشته است. تعقیب کمونیست ها و نیروهای ترقی خواه در آمریکا در دوران مکارتیسم، در آلمان هیتلری و تداوم آن در آلمان غربی و... نمونه های آموزنده ای در این زمینه هستند.

* مراجعه شود ازجمله به سند کنفرانس هفتاد عضو رهبری از هفده حزب کمونیستی در پراگ در سال ۱۹۹۲ در «راه توده» شماره یک، مهرماه ۱۳۷۱

(بقیه پیروزی راست متحد از ص ۶)

نا توانی سوسیالیست ها در حل مشکلات مهم مردم، مانند تروریسم، بیکاری - دو مشکلی که در زمان «فرانکو» به این شدت در کشور جریان نداشت - از دیگر دلائل پیروزی دست راستی ها در انتخابات اخیر این کشور است. البته حمایت کانال های خصوصی تلویزیونی و روزنامه های پرتیراژ کشور از نیروهای دست راستی، نفوذ این نیروها در ارشیه های وزارت اطلاعات و کشور و دست یابی آنها به پرونده های جنجال برانگیز بمنظور بی ثبات کردن دولت و بدین ساختن مردم نسبت به سوسیالیست ها، که به مطبوعات و رسانه های گروهی راه یافت، نیز در نتیجه انتخابات اسپانیا تأثیر بسیار مهمی داشت.

چه دولتی؟

اکنون بحث اساسی اینست، که با توجه به اکثریت بسیار ناچیز و شکننده نیروهای دست راستی در پارلمان این کشور، کدام دولت و با چه برنامه ای قدرت را در دست خواهد گرفت. گفته می شود که با توجه به توازن شکننده، میان نیروهای سوسیالیست و پولار، نیروهای متکی به حمایت سرمایه داری بزرگ اسپانیا قادر به تشکیل دولت مستقل نخواهند شد. بدین ترتیب باید سیاست ائتلاف را در پیش بگیرند. مواضع ضد ناسیونالیستی آنها، سدی است در برابر این امکان که بتوانند با احزاب ناسیونالیست ائتلاف کنند. بر همگان روشن است که نیروهای دست راستی با خود بی ثباتی، تشنج، تشدید تروریسم و قوانین ضد کارگری را به همراه خواهند آورد. آیا جبهه چپ و سوسیالیست ها از شکست انتخاباتی درس لازم را گرفته و با توجه به بیم هراس توده مردم از برنامه های نیروهای دست راستی، به تحلیلی واحد، بمنظور سازمان دادن نیروهای مخالف و مقابله با برنامه های نیروهای «راست پیروز» دست خواهد یافت؟ پاسخ این سؤال را ارزیابی های آینده جبهه چپ و سوسیالیست ها از نتیجه کارزار اخیر انتخاباتی نشان خواهد داد!

نگاهی به مطبوعات داخل کشور

"بوسفلی میرشکاک" از جمله نویسندگان و روشنفکرانی است که دارای گرایشات مذهبی است. او در مطبوعات ایران مقاله و تحلیل و تفسیر می نویسد. در سال های اخیر او نیز به جمع روشنفکران مسلمانی پیوست، که تیغ ارجاع را بر گلوئی خویش احساس می کنند و بیم زده از آنچه در انتظار مذهبپوئی از نوع و خمیرمایه خودشان است، وارد میدان افشای ارجاع شده اند. میرشکاک از جمله این روشنفکران مذهبی است. در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، مقاله مشروحی به قلم وی در روزنامه "بهمن" ۱۲ اسفند ماه انتشار یافت. بخش هایی از این مقاله را، بعنوان نمونه ای از افشگری های دوران کارزار انتخاباتی در زیر می خوانید:

چشم انداز وحشت!

آیا جناح راست سنتی در صورت پیروز شدن و غلبه تام و تمام پیدا کردن، خواهد توانست این سرزمین را اداره کند؟

این پرسش، پرسشی سرسری نیست و لااقل برای همچو منی که مخالف دیرینه افرادی بوده ام که جناح توسعه و سازندگی را تشکیل داده اند، پرسشی اصیل است. پرسشی است که طرح آن مرا وحشت زده و سراسیمه می کند. نه از این بابت که جناح راست سنتی پس از غلبه بر قدرت، مرا به جرم طرح این پرسش، از هرگونه فعالیت محروم خواهد کرد یا خفقان و گرسنگی و چه بسا مرگ را بر من خواهد گمارد... من به طرح این پرسش برخاسته ام بدون اینکه کمترین امیدی به کسی یا جناحی داشته باشم، تنها به این دلیل که می دانم چه خاموش بمانم و چه فریاد وحشت خود را به گوش هموطنانم برسانم، آینده ای در انتظار من و هیچ هنرمند و غیر هنرمند دیگری نیست. البته امیدوارم وحشت من بیهوده باشد، اما قرائن و شواهد نشان می دهند که اگر جناح راست سنتی غلبه کامل پیدا کند، دستکم دو چیز از دست خواهد رفت: آزادی بیان و توسعه، آن گاه عدالت اجتماعی نیز به صورت آرزویی برنیامدنی در افق محال قرار خواهد گرفت... حتی معنود آدم های نسبتاً متعادل این جناح، هیچ اعتقادی به آزادی ندارند و کمترین شانی برای رای و نظر اهل تفکر و فرهیختگان قائل نیستند و برآنند که آزادی لزوماً به نفع منجر می شود و آنچه که مرا بی اختیار مدام به جانب چشم انداز وحشت از آینده می کشاند، همین است... و بر همین اساس با قاطعیت تام و به یانگ بلند فریاد بر می دارم که جناح راست سنتی محال است به کمترین توفیقی در راه تحقق آرمان های عدالت خواهانه محرومان دست پیدا کند، زیرا توسعه و آزادی از یکدیگر جدا شدنی نیستند.

جناح راست سنتی دو آرمان اصلی دارد، مالکیت بسی حد و حصر خصوصی و حاکمیت بخشیدن به اخلاق دینی و غلبه کامل را نیز برای تحقق این دو آرمان می خواهد. من با هیچ کدام از این دو آرمان خصوصی ندارم، اما نمی دانم چرا هرگاه به این می اندیشم که خود را در جامعه ای تصور کنم که این جناح در آن حاکم بلامنازع باشد، فوراً به یاد عربستان سعودی می افتم و وحشت و دهشت سرابای وجود را پرمی کند و یقین دارم که چنین وحشتی، در صورت غلبه جناح راست سنتی، دیر یا زود، تنها افق صورت غالب جامعه ایران خواهد شد. جناح راست سنتی گمان می برد فعالیت های اقتصادی فقط حق مشروع کسانی است که از دیر باز، نسل اندر نسل در بازار، صاحب سرمایه بوده اند و تنها کسانی می توانند در بخش خصوصی فعالیت کنند که تظاهر به اخلاق دینی داشته باشند و این دو ویژگی، یعنی سرمایه و دین را از گذشتگان خود به میراث برده باشند. در پرتو چنین بینشی بود که در عهد قاجار، بسیاری از امت موسی علیه السلام، برای درآمان ماندن از گزند مسلمین بازار تهران، ناچار شدند تغییر مذهب بدهند و ظاهراً مسلمان شوند!

به هر حال جناح راست سنتی نمی تواند دگرگون شود و پس از غلبه بر قدرت، ناگهان سر از گریبان بورژوازی درآورد و به آزادی بیان و احزاب و مطبوعات میدان بدهد. پس به ناگزیر مجبور خواهد شد برای دفاع از قدرت خود، به تشکیل حکومتی همچون حکومت عربستان سعودی اقدام کند تا بتواند در سایه حاکمیت بخشیدن به اخلاق دینی و سختگیری در اجرای حدود شرعی (بریدن دست آفتابه دزدان و سنگسار و رجم محرومان و مستمندانی که برای

تامین نان خویش به زنا روی آورده اند و الخ) و تحمیل واجبات بر مردم و ناگزیر کردن آنها به تظاهر، از مالکیت خصوصی نامحدود پاسداری کند. و برای آن میان برداشتن موانع حکومت و قدرت خویش، حتی در قانون اساسی دست برد و از نفوذ خود برای دستگیری و سرکوب مخالفان استفاده کنند. صرف نظر از این که چنین حاکمیتی تا چه اندازه ممکن الوقوع است و اگر محقق شود چه نتایج و توابع شومی به دنبال خواهد داشت، می توان با قاطعیت تمام اعلام کرد که تصویر ذهنی جناح راست سنتی از حکومت اسلامی چیزی جز سلطنت سرمایه داری و خفقان عمومی نیست.

من از نتایج انتخابات این دوره مجلس بیم دارم. می ترسم شاهد پیروزی کسانی باشم که هیچ حقی برای مطبوعات و هیچ اعتبار برای هنر و ادبیات قائل نیستند و آزادی را، حتی در محدودترین وجوه، به رسمیت نمی شناسند و برای منش فردی و بینش جمعی کمترین حساسی باز نمی کنند.

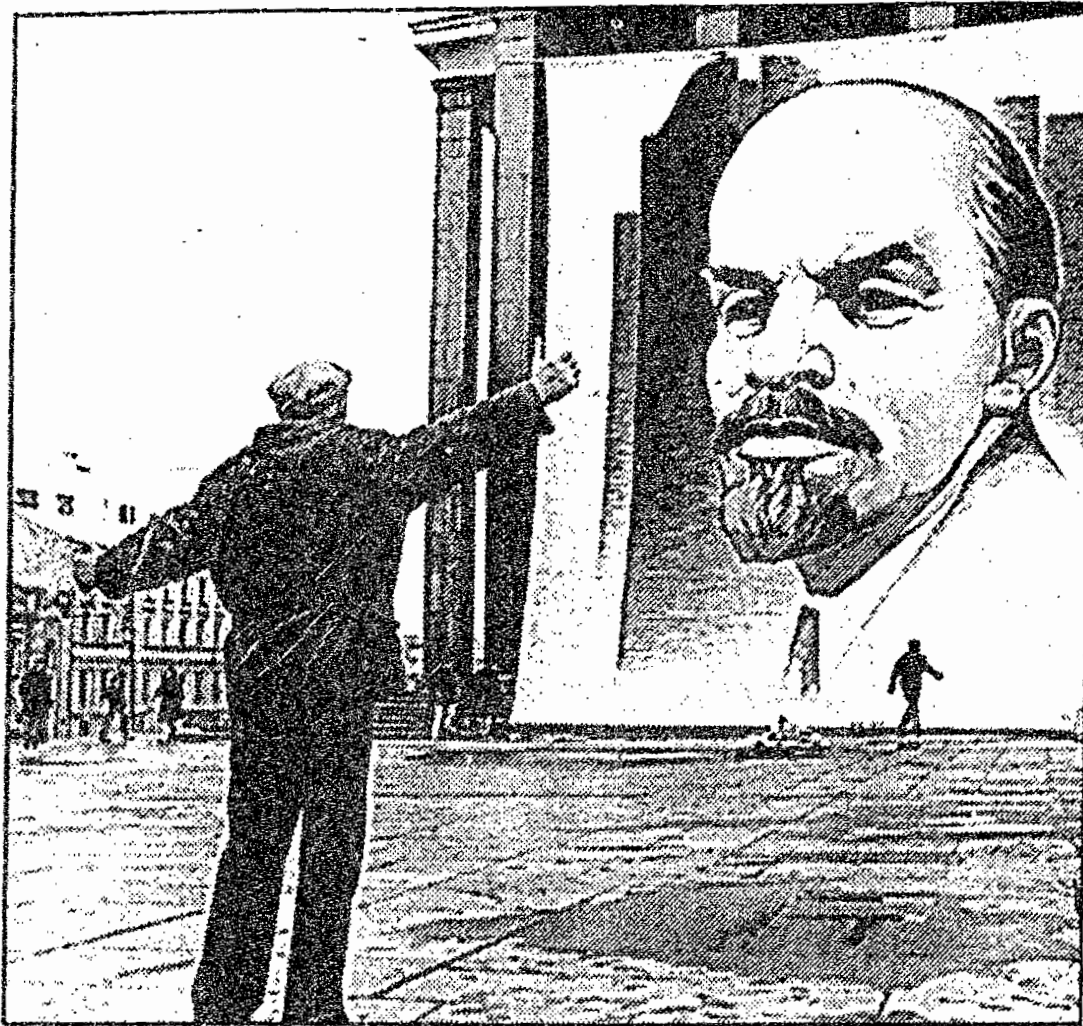
پیروزی کسانی که شاعران را داخل آدم حساب نمی کنند، نویسندگان را به دیده تحقیر می نگرند، اهل فلسفه را بی دین می دانند، اهل موسیقی را مطرب می نامند، کارشناسان و متخصصان را ضد اسلام تصور می کنند و در یک کلام هر کسی را که شبیه به آنها نباشد، دشمن و خائن می انگارند، آخرین فاجعه تاریخ ماست و اگر به قدرت برسند، اختر بخت این سرزمین فرو خواهد خفت.

من اگر احتمال نمی دادم که مردمانی بر این سرزمین چیره شوند که قشریت را تنها ساحت دیانت مقدس اسلام می پندارند، به مدافعان جناح توسعه و سازندگی نمی پیوستم.

آنچه که مایه سراسیمگی و ترس و هراس من و صورت غالب اهل هنر و تفکر می شود، این است که در میان جناح راست سنتی و به ویژه حمایت کنندگان فروتمدن و مدافعان خشن آنها، پرستندگان قشر و پوست و بی اعتباران به لب و مغز بسیارند و نه بسیار، بلکه صورت غالب اند و در مجموع جامعه آرمانی آنها، جامعه ایست که همچون عربستان، در آن نه حزبی باشد و نه انتخاباتی و نه مطبوعاتی و نه شهر و هنر و سینما و ادبیاتی، نه توسعه ای و نه عدالتی، جناح راست سنتی نیز همچون حاکمان عربستان، قدرت را حق مشروع خود می دانند و خود آگاه و ناخود آگاه برآنند که قدرت در یک حکومتی دینی، لزوماً باید به دست کسانی باشد که نه تنها در انجام فرائض مصرند، بلکه مستحبات را نیز دنبال می کنند... از این قماش مردمان در کابینه مهندس موسوی دولتمردانی بودند که از تهیه گزارشی در باب وضعیت خرید و فروش و تولید و مصرف گندم و تراز سیلوا، برنی آمدند اما زاهد و عابد بودند و قرائت نمازشان از همه اعضای کابینه صحیح تر بود و صدها سوره و هزاران آیه در حافظه داشتند و در فضیلت خوردن خربزه و پوشیدن نعلین زرد و انگشتر عقیق و ناخن گرفتن در روز... الخ صدها حدیث در آستین داشتند، اما علاوه بر این که از عهده انجام وظیفه سیاسی خود بر نمی آمدند، هیچ گاه به عقلشان نرسید که دولت موسوی در چنبره جنگ با عراق و رویارویی با امریکا و مصیبت محاصره اقتصادی و کشاکش با گروهک ها، گرفتار است و نباید آن را با احتکار و گرانفروشی و پرت و پلا گفتن در مطبوعات و مجامع تضعیف کرد و باز هم در دولت موسوی بودند چنین زاهدانی که عبادتشان به قوت بود و طهارتشان به شدت، اما گمان می بردند که بیمه کردن کارگران وظیفه کارفرما نیست، اگر خواست بیمه می کند و اگر نخواست نمی کند و نسبت میان کارگر و کارفرما از سنخ معاملات است، کارگر نیروی خود را به کارفرما می فروشد و کارفرما موظف است که مزد کارگر را در حالی که هنوز عرقش خشک نشده بدهد و تعیین مزد کارگر نیز به عهده کارفرماست نه به عهده دولت و وزارت کار و... الخ

من نمی دانم که جماع راست سنتی، پس از این همه سال که از انقلاب می گذرد در آراشی از این دست، تجدید نظر کرده اند یا مرغشان همچنان یک پا دارد، اما این را خوب می دانم که نه تنها در بسیاری از سوداهای آنها هنوز کمترین تحولی صورت نگرفته است، بلکه اصولاً خاستگاه اجتماعی و بنیادهای فکری و اخلاقی کهنه و نخ نمای بازار تهران، به آنها مجال تحول نمی دهد.

اگر کسی اهل عبرت باشد، کافی است به سلوک دشوار من بنگرد و عبرت بگیرد. من سمج ترین، وقیح ترین، گستاخ ترین و دلیرترین دشمن آزادی و دموکراسی، دشمن روشنفکران، دشمن دکتر سروش، دشمن جناح توسعه و سازندگی بوده ام، اما بالاخره در شرایطی که هر آن بیم غلبه زور و خشونت می رود، از جانب خشم و خشونت و قلدری و زور، به جانب آزادی و آزادمنشی روی آورده ام، در حالی که می دانم اگر جانم به خطر نیفتد، لااقل نانم به خطر می افتد و افتاده است...!



در تـدارک
انتخابات روسیه

"اکتبر" و ضد "اکتبر" در برابر یکدیگر!

روزنامه اخبار چاپ تهران، در شماره ۲۵ اسفند خود این طرح را
با این عنوان درشت چاپ کرده است: "مردم روسیه: اتحاد شوروی بهتر است!"

بر اساس نتایج نظرسنجی مذکور، گنادی زیوگائف دبیر اول حزب
کمونیست روسیه در بین سؤال شوندگان با ۱۰ درصد آرا از دیگر نامزدهای
انتخابات ریاست جمهوری محبوب تر است و این درحالی است که ۶۰ درصد
کسانی که در این نظرسنجی به آنها مراجعه شده است، با احترام و علاقه از
اتحاد شوروی یاد کرده و دوران پیش از روی کار آمدن گورباچف را تأیید کرده اند!
۲۸ درصد با حفظ انتقادات خود نسبت به اوضاع کنونی روسیه، این نظام را
دارای جنبه های مثبت نیز دانسته اند.

نتیجه نظرسنجی نشان می دهد، که ۳۹ درصد از مردم خواستار
برپائی دوباره نظام سوسیالیستی در روسیه هستند و ۳۴ درصد نیز از یک
حکومت مقتدر حمایت کرده اند.

در پایان این نظر سنجی و آمار اعلام شده، پروفیسور "ریچارد روز"
یکی از مسئولین این نظر سنجی نظر خود را پیرامون موقعیت یلتسین اینگونه
تشریح کرد: «یلتسین نیز مانند میخائیل گورباچف به تاریخ محلق خواهد شد!»
از سوی دیگر، در مسکو برخی رایزنی ها برای اتحاد نیروهای چپ و
مارکسیست بر سر حمایت از یک کاندیدای مشترک برای ریاست جمهوری توافق
اولیه بدست آمده است. براساس این توافق همگی از کاندیدای حزب کمونیست
روسیه حمایت خواهند کرد. بیشتر این نظر در مسکو وجود داشت که برخی
احزاب و گروه های مارکسیست، از موضع آوانگارد با حزب کمونیست روسیه
همگامی نکنند ولی این نگرانی اکنون تا حدودی برطرف شده است. بیم از
توطئه های جدید امپریالیسم به کمک یلتسین برای به عقب انداختن انتخابات و
یا برخی ماجراجوئی های جدید مانند به توپ بستن کاخ پارلمان در مسکو،
ضرورت اتحاد عمل همه نیروهای مترقی و مارکسیست را در دستور کار همه
این احزاب قرار داده است. همگان بر این عقیده اند، که تحولات اساسی در روسیه
با تش های غیرقابل پیش بینی می تواند همراه باشد زیرا امپریالیسم با تمام
نیروی خود برای جلوگیری از برقراری حاکمیت خلق تلاش می کند.

(بقیه در ص ۱۳)

مسکو در آستانه انتخابات ریاست جمهوری روسیه دستخوش
تحولات سیاسی بسیار جدی است. نظرسنجی های انجام شده، حکایت از برتری
کاندیدای حزب کمونیست روسیه بر دیگر کاندیداهای ریاست جمهوری و بویژه
"یلتسین" دارد. آنچه که محافل امپریالیستی غرب را نگران کرده نه تنها شتاب
محبوبیت کاندیدای کمونیست ها برای انتخابات ریاست جمهوری، بلکه نفوذ رو
به گسترش اندیشه های این حزب در میان مردم روسیه و بازگشت مردم سو بویژه
زحمتکشان به صحنه سیاسی است! در این میان نتایج یک نظر سنجی
مقدماتی نشان می دهد که از یکسو مردم روسیه خواهان تجدید حیات اتحاد
شوروی هستند و از سوی دیگر میهن پرستی و مقاومت در برابر رهبرانی که
استقلال کشور را به اروپای غربی و آمریکا فروختند سرعت رشد می کند.
براساس همین نیاز و خواست عمومی، به پیشنهاد فراکسیون کمونیست ها در
پارلمان روسیه، طرح احیای مجدد اتحاد شوروی و غیر قانونی اعلام شدن فرمان
ریاست جمهوری روسیه برای انحلال اتحاد شوروی به پارلمان ارائه شد و با
اکثریت آراء به تصویب رسید. این مصوبه پارلمان را بوریس یلتسین، با استفاده
از اختیارات وسیعی که بعنوان ریاست جمهوری در اختیار دارد، غیر قابل اجرا و
غیر قانونی اعلام داشت اما کمونیست ها اعلام داشتند که مصوبه پارلمان قابل
پیگیری است و باید اجرا شود. یلتسین درحالی از اختیارات نامحدود خویش
برای ادامه از هم پاشیدگی اتحاد شوروی و خیانت به استقلال روسیه استفاده
می کند که طبق آخرین نظرسنجی ها ۵۶ درصد مردم روسیه خواهان برکناری او
هستند!

این آمار و نظرسنجی توسط گروه تحقیق و آمار وابسته به دانشگاه
"گلاسکو" و موسسه وابسته به آن بنام "سی.ای.اوام" در مسکو و در ماه ژانویه
اعلام شده است. براساس این نظرسنجی، نه تنها ۵۶ درصد سؤال شوندگان
خواهان برکناری یلتسین بوده اند، بلکه ۷۲ درصد آنان یلتسین را مسئول
مستقیم مشکلات عظیم اقتصادی-سیاسی روسیه معرفی کرده اند.

نظرسنجی تصریح می کند که علیرغم بازگشت مردم به صحنه
سیاسی و مشارکت در تعیین سرنوشت کشور، هنوز ۴۴ درصد از مردمی که
برای نظر سنجی به آنها مراجعه شده است، گفته اند هنوز تصمیم قطعی خود را
برای رای دادن به یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری نگرفته اند.

پاسخ توده‌ای‌ها روشن و صریح است: حتی اگر یک تن در سنگر باقی مانده باشد، وظیفه‌اش مبارزه با این یورش است.

بنابراین وظیفه، ضرورت دفاع از تئوری لنینی "امپریالیسم" از جمله وظائف تاخیر ناپذیر توده‌ای‌هاست. در همین تنگنا و در خود فرورفتگی و سرگشتگی بخشی از گردان چپ ایران، باید بانگ برداشت و سکوت در برابر نقش امپریالیسم و انحصارات مالی- صنعتی- نظامی آنرا در غارت کشورهای جهان سوم را شکست! باید کاربرد علمی و مبارزاتی لنینیسم، در دوران کنونی را بازیافت و آنرا تشریح کرد.

از میان ده‌ها مقاله و تفسیر و ترجمه و تحلیل که در این سال‌ها، در نشریات وابسته به طیف چپ، در رد لنینیسم و بویژه مقوله "امپریالیسم" به چاپ رسیده، نمونه‌های گوناگونی را می‌توان مبنای بررسی نقطه نظرهای مطرح شده در آن‌ها قرار داد. (کاری که تاکنون بارها در "راه توده" نیز انجام شده است) اما از آنجا که در برخی مطبوعات چاپ داخل کشور نیز، با استفاده از آزادی نسبی مطبوعات غیر حکومتی، برخی نویسندگان شناخته و ناشناخته، در تمایز کارزار تئوریک امپریالیسم علیه لنینیسم وارد میدان شده‌اند، بنظر می‌رسد، بهتر است به این نوشته‌ها نیز نظری افکنده شود. از جمله این نویسندگان مخالف لنین و لنینیسم که روزگای خود نیز مدعی دفاع از آن بودند، نویسنده ایست با نام نیمه مستعار "ناصر پورپیرار" (۱)

نویسنده که خود را هنوز از وابستگی به اردوگاه چپ معررفی می‌کند (تظیر همان ادعاهایی که برخی مقاله نویسان کیهان لندن، مانند "محمد ارس" دارند) در شماره‌های ۱۸ و ۲۰ نشریه "ایران فردا" مقاله‌ای تحت عنوان "اولترا امپریالیسم" نوشته است. نویسنده در همین مقاله خود، درباره تاریخ آمریکا و سیستم اقتصادی- سیاسی ایالات متحده آمریکا نیز ادعاهایی را مطرح کرده است که بی‌اختیار انسان را به یاد نشریه "مرزهای نو" (چاپ سفارت آمریکا در ایران دوران شاهنشاهی) می‌اندازد! پیش از پرداختن به ادعای اصلی مقاله مورد نظر، یعنی رد تئوری لنینی "امپریالیسم" و تلاش برای اثبات تئوری "اولترا امپریالیسم" کائوتسکی، بی‌نایده نمی‌دانم اشاره‌ای به واقعیات جامعه آمریکا بکنم.

جعل تاریخ

هنگام بحث از سیستم اقتصادی- سیاسی ایالات متحده آمریکا، نویسنده "ناصر پورپیرار" در "ایران فردا" شماره ۱۸، چنین می‌نویسد: «بایستال شدگان اروپایی مونوپل‌ها با تصاحب سرزمین تازه کشف شده آمریکا، نخست آنرا با نیردی کینه توزانه آزاد کردند و سپس تا ممکن بود بندهای قانون اساسی حاکمیت تازه را از احترام به حقوق و آزادی‌های اقتصادی و اجتماعی و ضرورت مهار مونوپولیسم و مخالفت با تراست‌ها انباشتند که تاکنون نیز اعتبار خود را از دست نداده است»

جهت سنجش صحت و سقم ادعای فوق بهتر است، نگاهی گذرا به چگونگی تنظیم و تصویب قانون اساسی آمریکا و متن آن انداخته شود. یازده سال پس از انتشار اعلامیه استقلال آمریکا، ۵۵ تن از نخبگان اقتصادی- سیاسی آنروز کشور در سال ۱۷۸۷ بطور مجرمانه، پشت درهای بسته و بدون اطلاع مردم کشور، وظیفه نگارش قانون اساسی برای کشور جدید را به عهده گرفتند. این گروه در واقع نخبگان ثروتمند و به اصطلاح اصل و نسب داری بودند که منافع بزرگ مالکان، تجار و وارد کنندگان کلان، سرمایه داران و نزول خواران و معامله گران زمین را نمایندگی کرده و به جبهه و با ۴ میلیون اهالی کشور که اکثرا کشاورزان خرده مالک، فروشنندگان خرده پا، دام داران، مستخدمین و بردگان بودند، کوچکترین قرابتی نداشتند. بعنوان نمونه‌ای از این نخبگان که زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه آنروز آمریکا را تحت کنترل داشتند، می‌توان از "رابرت موریس" نام برد. این تاجر اهل فیلادلفیا که احتمالا بزرگترین رهبر مالی- تجاری کشور در سال ۱۷۸۷ بوده، ضمن رد اختیار داشتن تعدادی کشتی تجاری اقیانوس پیما، در تولید آهن و خرید و فروش زمین نیز دست داشته و بزرگترین مرکز مالی آنروز کشور، یعنی "بانک آمریکا" در فیلادلفیا را تحت کنترل داشته است. (شماره ۱ صفحه ۳۲)

از نظر این گروه ۵۵ نفره، هدف نهایی دولت عبارت بود از حمایت از آزادی و مالکیت. (در واقع آزادی مالکیت). شک حکومت مورد نظر آنها نیز جمهوری بود، اما جمهوری نه به معنای شرکت مستقیم اهالی کشور در تصمیم گیری‌ها، بلکه آنچنان حکومتی که انتخابی و غیر موروثی بوده و حفظ وضع موجود در توزیع قدرت و مالکیت را تضمین کند. در جهت حصول این هدف، این گروه کوچک نخبگان که هیچکدام از سوی اهالی کشور و یا نمایندگان واقعی آنها، اعتبارنامه شرکت در کنوانسیون قانون اساسی ۱۷۸۷ را که نوعی مجلس موسسان بود، را نداشتند، قانون اساسی تنظیم کردند که

در نوشتار حاضر، دو نکته لازم به یادآوری است: ۱- پروسه تکاملی پدیده‌ها و وقایع در چارچوب زمانی مورد بحث آن، یعنی تا قبل از جنگ جهانی اول باقی می‌ماند. ۲- مشخصات کامل مآخذ استفاده شده، در پایان این بخش، طی فهرستی درج خواهد شد. در متن نوشتار، همراه شماره صفحه مورد مراجعه، در هلالین، شناسایی پایانی، به همراه شماره صفحه قرار دادن شماره مربوطه در فهرست خواهد شد.

"م، آذرگ"

یورش به "لنینیسم" برای تبرئه "امپریالیسم"!

* خودباختگانی که درآشفته بازار نارضائی مردم ایران از حکومت، در مطبوعات داخل کشور به دفاع از امپریالیسم آمریکا برخاسته‌اند!

* بی‌اعتمادی عمومی نسبت به شعارهای بی‌پشتوانه و باصطلاح ضد استبدادی حکومت، بازار مدافعان امپریالیسم آمریکا را گرم کرده است!

* با لنین و لنینیسم به مبارزه برخاسته‌اند، تا چهره زشت امپریالیسم را بپوشانند، و آنها که در مطبوعات داخل و خارج از کشور، همنوا با این کارزار جهانی، قلم بدست گرفته‌اند، عملا دخالت امپریالیسم در امور داخلی ایران را تبلیغ می‌کنند!

سرمایه جهانی، بدنبال پیروزی در "جنگ سرد" یورش همه جانبه‌ای را به مارکسیسم-لنینیسم سازمان داد، که همچنان ادامه دارد. این یورش - بویژه در مهاجرت و تحت تاثیر امکانات تبلیغاتی سرمایه داری در کشورهای اروپای غربی و آمریکا- تاثیر معینی روی جنبش چپ ایران گذاشت. بخش‌هایی از سازمان‌ها، احزاب و گرایش‌ها حاضر در گردان چپ، سنگر را ترک کردند (حتی به صف مقابل پیوستند)، بخشی منفعل شدند و برخی تسلیم شدگان و مرعوبین که به سکان‌های رهبری احزاب و سازمان‌های چپ دست یافته بودند، توانستند سنگ پایه انحراف در این سازمان‌ها و تغییر هویت و ماهیت آنها را پی‌ریزی کنند! وضع موجود سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) را شاید بتوان، بعنوان نمونه‌ای از این ارزیابی ارائه داد.

البته، این یورش جهانی، تنها در مهاجرت مبلغان داخلی نیافته است، بلکه در داخل کشور نیز کسانی به میدان آمده‌اند، که در گذشته با دست چپ مقاله و تحلیل در مطبوعات غیر مذهبی می‌نوشتند! این مبلغان جدید یورش به مارکسیسم-لنینیسم نیز اغلب از انبوخته‌های سال‌های گذشته خود مدد می‌گیرند و ای بسا نام خویش را نیز، بعنوان یکی از آشنایان گردان چپ، به وثیقه می‌گذارند!

در برابر این سکوت، ترک سنگر گفتن، به صف مقابل پیوستن، تسلیم پذیری در برابر یورش تئوریک امپریالیسم جهانی، چه باید کرد؟

جنگ اول جهانی. یعنی همان دورانی که طی آن امپریالیسم تازه نفس آمریکا، خشن ترین، خونبارترین، نژاد پرستانه ترین سیاست های داخلی و خارجی بر جهان را رسماً پیش گرفت. چهره ای که لنین، در بازشناسی آن یگانه دوران بود!

پورپرار در همان مقاله می نویسد: «...در آغاز جنگ جهانی اول، ایالات متحده، که هنوز سرمایه داری کلاسیک پیش از فاز امپریالیستی را محترم می شمرد و به رقابت آزاد و دموکراسی اجتماعی در داخل مرزهای خود احترام می گذاشت، به شدت خود را از دل مشغولی های دولت های سرمایه داری اروپا، یعنی لشکر کشی به جهان... دورنگه می داشت، توازن در تولید ملی و مصرف داخلی... در آن زمان بهترین نمونه رشد کلاسیک و عدم نیاز طبیعی سرمایه داری به انحصارات و مونوپل ها را نشان می دهد»

چنانکه خواهیم دید، به گواهی واقعیات تاریخی، ادعای چهارگانه مطرح شده در تزه های تبلیغاتی پورپرار مبنی بر عدم نیاز سرمایه داری آمریکا به انحصارات، عدم تمایل آمریکا به لشکر کشی به جهان، احترام آمریکا به دموکراسی اجتماعی در داخل مرزهای خود، و رشد متوازن اقتصاد آمریکا در دوران قبل از جنگ جهانی اول، بی پایه بوده و در مقابل حقیقت قرار دارد.

انحصارات در آمریکا

اول- در مورد ادعای عدم نیاز سرمایه داری آمریکا در سال های قبل از جنگ اول به انحصارات، لازم به یاد آوری است که روند تمرکز ثروت در دست اقلیتی کوچک که از قبل از اعلام استقلال آن کشور آغاز شده بود، با تصویب قانون اساسی و بدنبال تشکیل حکومت مرکزی حامی سرمایه داران، شدت یافته و همزمان با گسترش تولیدات صنعتی در پایان قرن نوزدهم، به تشکیل انحصارات و تراست ها انجامید، براساس برآوردهای رسمی در سال ۱۷۷۴ نزدیک به ۱۳ درصد از کل دارائی های جامعه آمریکا متعلق به یک درصد از اهالی بود و ۱۰ درصد از ثروتمندترین اهالی کشور، حدود نیمی از کل دارائی ها را در اختیار داشتند. در نتیجه تمرکز شدید سرمایه، در سال ۱۸۶۰ نزدیک ۲۹ درصد از کل دارائی های جامعه به یک درصد جمعیت تعلق داشت و ۱۰ درصد از جمعیت نزدیک به ۷۳ درصد کل دارائی ها را در اختیار داشتند (شماره ۳ صفحه ۲۶۳)

روند تمرکز سرمایه و ثروت در دست اقلیتی معسود و پیدایش آریستوکراسی تولیدی، در اواسط قرن نوزدهم در ایالات متحده آمریکا، آنچنان برجسته بود که توجه مورخ و نویسنده فرانسوی "توکویل" را که خود از شیفتگان سیستم سیاسی آمریکا بود، به خود جلب کرد. نامبرده در سال ۱۸۳۹ در کتاب خود بنام "دموکراسی در آمریکا" در ارتباط با این پدیده نوشت: «در مجموع، به نظر من، آریستوکراسی تولیدی که در مقابل دیدگان ما در حال رشد است، یکی از خطرناک ترین انواع آنست، که در جهان وجود داشته است... اگر یک نابرابری دائمی شرایط و آریستوکراسی، دگر باره در جهان رسوخ کند، قابل پیش بینی است که این (آریستوکراسی تولیدی) دروازه ای است که از آن وارد خواهد شد» (شماره ۴۵ صفحه ۶۱)

پیش از پایان قرن نوزدهم، پیش بینی "توکویل" تحقق یافت و آریستوکراسی تولیدی دست در دست آریستوکراسی مالی- تجاری بطور کامل اقتصاد آمریکا را در اختیار گرفت و برخلاف ادعای "پورپرار" مشترکا انحصارات و تراست هائی تشکیل دادند که در صحنه جهانی گوی سبقت را از همگان اروپائی شان ربودند. این انحصارات در همه بخش های اقتصاد آمریکا، منجمله در صنایع آهن و فولاد، نفت، مس، شکر، لاستیک، راه آهن، تنباکو و... تشکیل شدند.

در تاریخ اقتصادی آمریکا، مبحث انحصار و تراست با نام های "کارنگی"، "مورگان" و "راکفلر" پیوند خورده است. آندروکارنگی که در اوایل دهه ۱۸۷۰ اولین کارخانه تولید آهن خود را به راه انداخت، توانست در مدت کوتاهی از طریق استفاده از تکنولوژی جدید، مدیریت جدید و استثمار شدید کارگران، آنچنان امپراطوری در تولید آهن ایجاد کند که در سال ۱۹۰۱ "مورگان" بانکدار معروف آمریکا حاضر شد ۵۰۰ میلیون دلار آن را بخرد. "مورگان" پس از خرید تأسیسات تولیدی "کارنگی" بزرگترین انحصار تولیدکننده آهن را در جهان بوجود آورد. این انحصار که نزدیک به یک و نیم میلیارد دلار در آن سرمایه گذاری شده بود، ۲۰۰ شرکت و حدود ۱۷۰ هزار کارگر و کارمند را در بر می گرفت و ۸۰ درصد تولید آهن آمریکا را در اختیار داشت.

در ارتباط با تشکیل انحصار و تراست در صنایع نفت آمریکا، نام "جان راکفلر" نامی ناآشنا نیست. او که در سال ۱۸۷۰ بینک شرکت تولید نفت تشکیل داده بود، توانست از طریق توسل به انواع حیل ها، منجمله به آتش کشیدن پالایشگاه های نفت رقیب، در کمتر از ۹ سال کنترل ۹۰ درصد از ظرفیت پالایش نفت در آمریکا را در اختیار بگیرد. "راکفلر" که در سال ۱۸۸۲ اولین

بموجب آن از چهار نهاد حکومتی مجلس نمایندگان، مجلس سنا، ریاست جمهوری و دیوان عالی، رای دهندگان و نه توده های مردم حق انتخاب مستقیم نماینده برای یک نهاد، یعنی مجلس نمایندگان را داشتند. در عمل قانون اساسی آمریکا با رای حدود ۵ درصد از کل جمعیت کشور به تصویب رسید (شماره ۱ صفحه ۳۵)

این از شیوه غیر دموکراتیک تنظیم و تصویب قانون اساسی آمریکا. حال بپردازیم به محک زدن ادعای "پورپرار" در مورد متن قانون اساسی آمریکا مبنی بر احترام به حقوق و آزادی های اقتصادی و اجتماعی و ضرورت مهار مونوپولیسم و مخالفت با تراست ها...

اول- در هیچ کجای قانون اساسی آمریکا و متمم های بیست و هفتگانه آن، نه تنها کوچکترین اشاره ای، حتی غیر مستقیم به ضرورت مهار مونوپولیسم و مخالفت با تراست ها نشده است، بلکه حتی نام انحصار، مونوپول و یا تراست هم دیده نمی شود. ثانیاً در هیچ کجای قانون اساسی آمریکا نامی از حقوق و آزادی های اقتصادی یافت نمی شود. رابطه سیستم سیاسی- اقتصادی حاکم در آمریکا از روز اول پایه گذاری آن تا به امروز با مقوله "حقوق اقتصادی و اجتماعی" شهروندان شبیه رابطه سلیمان است و جادو بارزترین دلیل، اینکه ایالات متحده آمریکا، چندین دهه از امضای منشور جهانی حقوق بشر، مصوب مجمع عمومی سازمان ملل، به دلیل اشاره آن منشور به وظایف دولت ها در تضمین حقوق اقتصادی- اجتماعی اتباع خود، طفره رفت و تنها در سال های اخیر به آن کردن گذاشت! دوم- رهبرانی که با هدف ظاهری ایجاد جمهوری برای دفاع از آزادی و مالکیت در کنوانسیون قانون اساسی ۱۷۸۷ گرد آمده بودند، آنچنان شیفته حفظ وضع موجود در توزیع قدرت و مالکیت در جامعه شدند که حتی نام "آزادی" را هم از یاد بردند و بنابراین هیچ جنبه ای از این مقوله در متن قانون اساسی گنجانده نشد. تنها پس از اعتراضات وسیع توده ای مردم و قیام های منطقه ای، چهار سال بعد بخشی از حقوق و آزادی های فردی- اجتماعی شهروندان از طریق افزودن ۱۰ متمم به قانون اساسی، به رسمیت شناخته شد.

بدین ترتیب قانون اساسی آمریکا، در واقع سندی است اقتصادی، البته نه در برگزیده حقوق اقتصادی شهروندان، بلکه سندی در جهت تقویت تفوق اقتصادی نخبگان آن روز جامعه آمریکا و پایان دادن به کشمکش های موجود بین آنها. بخش هشتم از ماده یک قانون اساسی آمریکا از ۱۷ مورد مشخص واگذاری قدرت به کنگره نام می برد. اهم این اختیارات نیز عبارتند از: اختیار تصویب مالیات و عوارض و جمع آوری آن، منع و وضع مالیات بر صادرات (در تأیید خواست بزرگ مالکان ایالات جنوبی که ثرویشان وابسته به صدور برنج، تنباکو و پنبه بود)، وضع مالیات بر واردات (در تأیید خواست تولید کنندگان ایالات شمالی که خواهان منع و کاهش ورود کالاهای صنعتی اروپائی بودند)، تنظیم تجارت با ملل خارجی و تجارت بین ایالات، حمایت از مالکیت، وضع قوانین ورشکستگی، ضرب سکه، مقابله با جعل پول، تأسیس پست، وضع قوانین حمایت از مولفین و مخترعین، مجازات دزدان دریائی و تخلفات مرتب شده در آب های بین المللی، تشکیل و نگهداری ارتش و نیروی دریائی، اعلام جنگ، سرکوب شورش های داخلی و دفع تجاوز خارجی.

قانون اساسی، تجارت برده را به مدت ۲۰ سال دیگر تمدید کرده و منع کامل آن را تا سال ۱۸۰۸ به تعویق انداخت. علیرغم منع تجارت برده در بلند مدت، قانون اساسی آمریکا، صریحاً حق مالکیت برده داران را به صورت زیر به رسمیت شناخت: «هیچ فردی که موظف به انجام کار در یک ایالات است، در صورت فرار به ایالت دیگر... نمی تواند از آن وظیفه و کار معاف دانسته شده و بایستی متعاقب درخواست طرفی که آن چنان کاری در حقش رواست، تحویل داده شود...»

تنها بر اثر مبارزات مردم، در سال ۱۷۹۱ نخبگان سیاسی آمریکا، ناچار به عقب نشینی شده و ۱۰ متمم را که در برگزیده حقوق و آزادی های فردی شهروندان است، بدان افزودند. این مبارزات مردم و ناچار ساختن نخبگان به عقب نشینی، در تحلیل "پورپرار" (منتشره در نشریه "ایران فردا") ارزش و اعتباری ندارد و خواننده مقاله او-بویژه نسل جوان و بی اعتماد به شعارهای توخالی حکومت دربار امپریالیسم و استکبار- چشم بسته باید شیفته آمریکا شده و آثرا بستاند!

ادامه جعل تاریخ

با کمال تاسف ستایش "پورپرار" از سیستم اقتصادی آمریکا، با توسل به شیوه جعل تاریخ، از طرح ادعاهای خلاف واقع در باره قانون اساسی آمریکا فراتر رفته و به همان هدفی نزدیک می شود که از ابتدا در نظر بوده است. یعنی بزرگ کردن چهره کریم امپریالیسم آمریکا در سال های قبل از

تراست در صنایع نفت را تشکیل داد، نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار ثروت شخصی داشت. (شماره ۲ صفحات ۵۹۷ و ۵۵۸)

توسعه طلبی امریکا

دوم- ادعای پورپیرا مبنی بر خودداری امریکا قبل از جنگ جهانی اول، از پرداختن به "دل مشغولی‌های دولت‌های سرمایه دار اروپا، یعنی لشکرکشی به جهان" را تنها در صورتی می‌توان معتبر دانست که هاوانی، پورتوریکو، کوبا، فیلیپین، چین، کلمبیا، پاناما، هائیتی، جمهوری دومینیک، نیکاراگوا و مکزیک... را بخشی از جهان به شمار نیاوریم. توسعه طلبی و تجاوز امریکا به حقوق ملی خلق‌های جهان حتی پیش از آغاز جنگ جهانی اول داستان بلندی است که در اینجا به چند فصل برجسته آن اشاره می‌کنیم.

بدنبال وضع عوارض گمرکی بر شکر وارداتی در سال ۱۸۹۰ از جانب دولت امریکا، قیمت عمده فروشی شکر در سرزمین مستقل هاوانی نزدیک به ۴۰ درصد کاهش یافت. سرمایه داران امریکانی از بیم ورشکستگی، در هاوانی و به رهبری بزرگترین تولیدکننده آناناس و شکر در این جزیره در ژانویه ۱۸۹۳ طی کودتایی، ملکه هاوانی را از قدرت برکنار کرده و تقاضای پیوستن به ایالات متحده امریکا را کردند. تقاضایی که ۴ سال بعد پذیرفته شد. (شماره ۲۴ صفحه ۷۱۳)

بدنبال نبرد دریایی ۱۸۹۸ بین امریکا و اسپانیا، نیروهای امریکانی، کشور کوبا را اشغال کرده و به مدت چهار سال از ترک آن کشور طفره رفتند. عاقبت در سال ۱۹۰۲ امریکانی‌ها تنها به این شرط حاضر به ترک کوبا شدند که حق داشته باشند، هر زمان صلاح دیدند، آن کشور را دوباره اشغال کنند! براساس این قرار داد که تا سال ۱۹۲۲ به قوت خود باقی بود، نیروهای امریکایی سه بار به بهانه‌های مختلف به کوبا لشکر کشی کرده و جنبش‌های مردمی و استقلال طلبانه مردم آن کشور را سرکوب کردند. جالب اینکه سرمایه‌گذاری امریکا در کوبا که در سال ۱۸۹۸ کمتر از ۵۰ میلیون دلار بود، تا سال ۱۹۲۰ به بیش از ۵۰۰ میلیون دلار افزایش یافت. (شماره ۲ صفحه ۷۱۹-۷۱۳)

با شکست اسپانیا از امریکا در سال ۱۸۹۸، جنبش استقلال طلبانه مردم فیلیپین به رهبری "امیلیون آگینالو" وارد مرحله جدیدی شد. نیروهای تحت فرماندهی آگینالو با تصرف "لوزون" جزیره اصلی فیلیپین، استقلال آن مجمع‌الجزایر را اعلام کرده و پیش نویس یک قانون اساسی دموکراتیک را منتشر کردند. اما رئیس جمهور وقت امریکا "مک‌کینلی" با اعلام اینکه نیروهای امریکانی مأموریت دارند "فیلیپینی‌ها، برادران قهوه‌ای کوچک" خود را را آموزش داده و "آنها را ارتقاء داده، متمدن کرده و مسیحی کنند" تقاضای میهن پرستان فیلیپین را برای استقلال کشورشان رد کرد و در کنفرانس صلح پاریس بین امریکا و اسپانیا، تقاضا الحاق فیلیپین به امریکا را مطرح کرد. پس از تصمیم کنفرانس پاریس مبنی بر الحاق فیلیپین به امریکا، نیروهای "آگینالو" به مانیل پایگاه اصلی نیروهای امریکانی حمله کردند. طی ۹ ماه، دولت امریکا با ارسال ۱۲۵ هزار سرباز، تحمل بیش از ۴ هزار تلفات، نیروهای میهن پرست فیلیپین را سرکوب کرد! تلفات نیروهای ملی بالغ بر ۲۰ هزار نفر برآورد شد. دخالت نظامی امریکا، شیرازه زندگی ده‌ها هزار غیرنظامی فیلیپینی را برای چندین دهه از هم گسیخت. حضور خشن نیروهای اشغالگر امریکانی تنها پس از ۴ جولای ۱۹۴۶ و با اعلام استقلال فیلیپین، اندکی تخفیف یافت. (شماره ۲ صفحه ۷۱۶)

لشکر کشی به چین- بدنبال توافق ضمنی قدرت‌های اروپایی با تقاضای امریکا در سال ۱۸۹۹ برای دسترسی به بازار چین در مناطق نفوذ آن قدرت‌ها، در چارچوب سیاست "درهای باز" دولت امریکا با ارسال ۲۵۰۰ سرباز بعنوان بخشی از یک نیروی سرکوبگر بین‌المللی، توانست یکی از اولین و وسیعترین قیام‌های مردم چین علیه نفوذ خارجی را درهم بشکند. حضور نیروهای متجاوز امریکا در چین تا سال انقلاب ۱۹۴۹ ادامه داشت. (شماره ۲ صفحه ۷۱۹)

تجزیه کلمبیا و تشکیل کشور پاناما- ساختن یک کانال، در باریکه‌ای از خشکی که دو بخش شمالی و جنوبی قاره امریکا را به هم متصل کند، از دیرباز در دستور کار خداوندان تجارت بود. در سال ۱۸۷۹ شرکت فرانسوی که کانال سوئز را حفر کرده بود، امتیاز ساختن کانالی را در پاناما، که بخشی از کشور کلمبیا بود، را به مدت ۲۵ سال بدست آورد. در سال ۱۹۰۱ و بدنبال ورشکستگی شرکت فرانسوی، دولت امریکا امتیاز حفر کانال را از شرکت فرانسوی در قبال پرداخت ۴۰ میلیون دلار بدست آورد. در سال ۱۹۰۲ وزیر امور خارجه امریکا قراردادی با نماینده دولت کلمبیا امضاء کرد که بموجب آن، دولت امریکا در قبال پیش پرداخت ۱۰ میلیون دلار اجاره سالانه ۲۵۰ هزار دلار،

می‌توانست منطقه لازم برای ساختمان کانال را برای ۹۹ سال در اختیار داشته باشد. بدنبال رد این قرارداد از جانب سنای کلمبیا، دولت امریکا با کمک یکی از مسئولان شرکت فرانسوی بنام "فیلیپ واریلا" نقشه تجزیه کلمبیا را طراحی کرد. بدنبال اعلام استقلال پاناما، "واریلا" خود را به عنوان اولین سفیر پاناما در امریکا منصوب کرد و دوازده روز بعد، با امضای قراردادی با وزیر خارجه امریکا، در قبال ۱۰ میلیون دلار و اجاره سالانه ۲۵۰ هزار دلار، کنترل کانال را برای همیشه به ایالات متحده امریکا واگذار کرد. به سیاهه تبهکاری‌های ایالات متحده امریکا در صحنه جهانی در این دوران به دخالت آن از طریق ارسال تفنگداران دریایی به کشورهای هائیتی و جمهوری دومینیک در سال ۱۹۰۴ انجام کودتای ضد انقلابی در نیکاراگوا در سال ۱۹۱۱ که به زوی کار آمدن آدولفو دیاز" که کارمند یک شرکت امریکانی معدن در نیکاراگوه بود انجامید و ارسال ۷ هزار سرباز به مکزیک و تمرکز ۱۵ هزار سرباز در مرز امریکا و مکزیک جهت سرکوب جنبش مردمی به رهبری "پانچو ویا" در سال ۱۹۱۴ می‌توان افزود (شماره ۲ صفحه ۷۱۸)

دموکراسی داخلی

سوم- برای نشان دادن میزان واقعی احترام ایالات متحده امریکا به "دموکراسی اجتماعی در داخل مرزهای خود، کافی است که وضع اجتماعی اکثریت جامعه آن روز امریکا، یعنی زنان، رنگین پوستان و کارگران مورد بررسی قرار گیرد. تاریخ مبارزاتی زنان امریکا برای کسب حقوق سیاسی-اجتماعی، دوران طولانی را در برمی‌گیرد. سرمایه داری امریکا آنچه در توان داشت بکار برد، تا زنان امریکا را از حقوق حقه اجتماعی‌شان محروم نگذارد. تنها پس از پیروزی انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷ و اعطای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به زنان، در اولین کشور سوسیالیستی جهان بود، که طبقات حاکمه امریکا را مجبور به عقب‌نشینی کرد و در نتیجه زنان امریکا بر اساس متمم ۱۹ قانون اساسی امریکا، در سال ۱۹۲۰ حق شرکت در زندگی سیاسی را بدست آوردند.

در دوران مورد نظر "پورپیرا" برای ده میلیون سیاه پوست امریکانی، در برهمن پاشنه، پیش از جنگ‌های داخلی و دوران برده داری می‌چرخید. گرچه بموجب متمم پنجم قانون اساسی امریکا، مصوب سال ۱۸۷۰ سیاهان قانوناً از حقوق سیاسی برابر برخوردار شدند، ولی در عمل طی مدت کوتاهی ایالات جنوبی با وضع پیش شرط‌هایی که حذف سیاهان از زندگی سیاسی-اجتماعی را می‌جست، شرایط غیر انسانی سابق را دوباره برقرار کردند. پیش شرط‌هایی مانند میزان سواد، حداقل مالکیت و مالیات انتخاباتی (مالیات ویژه‌ای که هر شهرومند خواهان شرکت در انتخابات بایستی می‌پرداخت) و گنجاندن تبصره‌ای دال بر معافیت قانونی از این پیش شرط‌ها برای شهروندانی که خود و یا اجدادشان در انتخابات سال ۱۸۶۰ شرکت کرده بودند. (یعنی آخرین انتخابات قبل از شروع جنگ داخلی که سیاهان به علت برده بودن، هنوز حتی از نظر قانون فدرال هم از هیچ گونه حقوق انسانی برخوردار نبودند) حذف کامل سیاهان از زندگی اجتماعی را تعقیب می‌کرد. در این دوران اوج گیری ستم نژادی علیه سیاهان، دولت فدرال نه تنها مانع اعمال غیر قانونی ایالات جنوبی نمی‌شد، بلکه بطور ضمنی وضع ایجاد شده را تأیید هم می‌کرد. از نظر "تودور روزولت"، رئیس جمهور امریکا، دموکراسی "آینده آلی است که فقط نژادهای برتر درخور آن هستند" از این رو "بعلت حضور جمعیت قابل توجهی از سیاهان در جنوب امریکا، امر استقرار اصول دموکراتیک در جنوب غیر ممکن است". به نظر "روزولت" سیاهان امریکا "بیشتر از همه اعمال ستمگرانه سفیدان، از تنبلی، تصور و جنایات خودشان رنج برده‌اند." از شوخی‌های روزگار اینکه، چنین فردنژاد پرستی در مقام ریاست جمهوری امریکا، می‌بایستی اجرای متمم پنجم قانون اساسی امریکا مبنی بر آزادی سیاهان را ضمانت کند. (شماره ۵ صفحه ۱۱۵)

در همین دوران وضع کارگران امریکا، بسیار دهشتناک بود. بعلت وجود شرایط غیر قابل تحمل کار، روزکار ۱۰ الی ۱۲ ساعته، دستمزدهای ناچیز و بی توجهی سرمایه داران کارفرما به سرنوشت میلیون‌ها کارگر و اعضای خانواده‌شان، طی سال‌های ۱۸۸۱-۱۹۰۵ حدود ۳۷ هزار اعتصاب با شرکت نزدیک به هفت میلیون کارگر در امریکا صورت گرفت. سرمایه داران و دولت تقاضاهای کارگران را مبنی بر کاهش ساعات کار، بهبود شرایط کار و افزایش دستمزدها با اخراج کارگران و سرکوب خونین اعتصابات جواب می‌دادند.

بر اساس آمار رسمی، در سال ۱۸۸۹ تنها در صنایع راه آهن، نزدیک به ۲ هزار کارگر قربانی صوانح کار شده و نزدیک به ۲۰ هزار کارگر همین بخش دچار نقص عضو شدند. (شماره ۲ صفحه ۶۰۷) مقایسه ثروت چند صد میلیون دلاری سرمایه دارانی مانند "کارنگی"، "راکفلر" و "مورگان" با دستمزد روزانه یک و نیم دلاری کارگران، به تنهایی بهترین محک سنجش ادعاهای "پورپیرا" و

واقعیات تاریخی بوده و با فرض اینکه نامبرده اهداف سیاسی داخلی و خارجی خاصی را از طرح چنین ادعاهایی تعقیب نمی کند، این اظهارنظرها تنها می تواند ناشی از بی اطلاعی وی از تاریخ عمومی جهان بطور اعم و تاریخ توسعه طلبی دولت های امپریالیستی بطور اخص تلقی شود. باید از آن بیم داشت که انتشار چنین توهماتی در رابطه با ماهیت امپریالیسم آمریکا، در بین نیروهای ملی ایران، برخی سردرگمی ها را بوجود آورد، که در این صورت، ضربه ای به جنبش آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم ایران وارد خواهد آمد!

(نام واقعی وی "ناصر بناکننده" است که در سال های اخیر و در ستیز با حزب توده ایران، مارکسیسم-لنینیسم و چهره های شناخته شده و به شهادت رسیده حزب مطالبی با همین نام مستعار، یعنی "ناصر پورپیرار" در مطبوعات داخل کشور نوشته است. مطالبی که ظاهرا راهگشای وی برای سر در آوردن در تشریفات جدید چاپ داخل کشور شده است! از جمله این مطالب، یک سلسله جعلیات و اتهامات نسبت به "رحمان هاتفی" (حیدرمهرگان) بود که نزدیک به دو سال پیش به قلم وی در کیهان هوانی منتشر شد و "راه توده" نیز همان زمان پاسخ آنرا در آن حدی که درخور نویسنده این جعلیات و همنوایی با سازمان امنیت جمهوری اسلامی بود نوشت و منتشر ساخت.)

ورود گریاچف به صحنه، سفر کریستوفر به مسکو!

همزمان با این تحولات، میخائیل گریاچف، طراح دگرگونی هائی که متجر به ازهم پاشیدگی اتحاد شوروی سوسیالیستی شد، سرانجام در لنینگراد (که پدینال ازهم پاشیدگی اتحاد شوروی نام پیش از انقلاب آن، یعنی "سن پترزبورگ" احیا شد) کاندیداتوری خود را برای انتخابات روسیه اعلام داشت. این نظر که با توجه به موقعیت بسیار ضعیف یلتسین، گریاچف را برای مقابله با پیروزی کمونیست ها وارد صحنه کرده اند، در محافل سیاسی مسکو بسیار شنیده می شود. اگر این ارزیابی درست باشد، باید در آینده نزدیک شاهد یک سلسله تبلیغات پر قدرت به سود او در روسیه و جهان بود! همین محافل، سفر شتابزده "وارن کریستوفر"، وزیر خارجه آمریکا را در تاریخ ۲۱ مارس به مسکو را علیرغم تبلیغاتی که پیرامون انگیزه های این سفر اعلام شده، در ارتباط با مصوبه اخیر پارلمان روسیه برای احیای اتحاد شوروی و نفوذ سریع کمونیست ها و کاندیدای آنها در سراسر کشور می دانند. (انگیزه سفر کریستوفر را خبرگزاری ها، فشار آمریکا به مسکو برای فروختن تجهیزات اتمی به ایران اعلام داشته اند)

اعلام انحلال اتحاد شوروی

در هشتم دسامبر ۱۹۹۱ بوریس یلتسین، لائونید کراوچوک و سواتیسلاوشو شکرچ، روسای جمهور وقت روسیه، اوکراین و بلاروس طی نشستی در اوکراین و ضمن اعلام ایجاد جامعه کشورهای مستقل، زمینه فروپاشی اتحاد شوروی را فراهم ساختند!

"آلبانی"

پایگاه نظامی جدید آمریکا

همزمان با تحولاتی که برای روسیه و اتحاد شوروی پیش بینی می شود، ارتش آمریکا در کشور کوچک آلبانی دست به یک سلسله مانورهای نظامی زد. براساس گزارش خبرگزاری ها، نیروهای آمریکائی که طی سالهای پس از فروپاشی حکومت سوسیالیستی در این کشور، در آن مستقر شده اند، این مانورها را بخشی از تمرین های نظامی مشترک ارتش آلبانی و ارتش آمریکا اعلام داشته اند! این مانورها در ارتفاعات "بیزای" برگزار شده است. بخشی از نیروهای آمریکا که در این مانور شرکت کرده اند، از ناوگان ششم آمریکا، در دریای مدیترانه به آلبانی اعزام شده اند. "بیزای" در ۵۰ کیلومتری تیرانا، پایتخت آلبانی قرار دارد. از سال ۱۹۹۱ که دولت سابق آلبانی سقوط کرد، حکومت جدید این کشور گسترده ترین مناسبات نظامی را با آمریکا برقرار کرده و بعنوان متحد و همکار نزدیک پیمان اتلانتیک شمالی (ناتو) در تلاش برای پیوستن به این پیمان است!

دیگر همفکران او مبنی بر احترام آمریکا به دموکراسی اجتماعی در داخل مرزهای ایالات متحده آمریکا است. ادعائی، که در یکی از بحرانی ترین لحظات برای استقلال کشور ما و در شرایطی که آمریکا از هر سو خود را آماده دخالت در امور داخلی ایران می کند، اینگونه چهره امپریالیسم آمریکا را بزرگ کرده و از آن فرشته نجاتی می سازند که گویا قرار است، به برقرار دموکراسی در ایران یاری رساند!!

افسانه "رفاه بی بحران"

چهارم اینکه، بر خلاف ادعای "پورپیرار" و دیگر مبلغان آمریکا در سال های اخیر، در داخل و خارج از کشور، در آمریکا در سال های قبل از جنگ جهانی اول نه تنها "توازن در تولید ملی و مصرف داخلی" وجود نداشته، بلکه در عمل بحران عمیق سرمایه داری آمریکا که خود ناشی از رشد ناموزون آن بود، یکی از دلایل سیاست توسعه طلبی آن کشور به شمار می رود. در این مورد هم بهتر است به گواهی تاریخ توجه کنیم:

بحران اقتصادی سال ۱۸۹۳ که به علت رکود تولیدات کشاورزی شروع شد، بزودی به صنایع راه آهن سرایت کرده و متعاقبا دامن بخش های تولیدی و مالی اقتصاد آمریکا را گرفت. در نتیجه این بحران، هزاران کارخانه تعطیل شده و نزدیک به ۲۵ درصد نیروی کار بیکار شده و قادر به سیر کردن شکم خود و اعضای خانواده شان نبودند. رشد ناموزون از یکطرف و تمرکز ثروت در دست صاحبان انحصارات و ناچیزی قدرت خرید زحمتکشان و مردم از طرف دیگر، به وقوع این بحران اقتصادی انجامید. متعاقب این بحران، در حالی که صاحبان انحصارات، افرادی مانند "کارنگی" و... صدها میلیون دلار ثروت شخصی داشتند، مجموعه ذخیره طلای موجود در خزانه داری آمریکا که در آن زمان طبق قانون بایستی پشتوانه کل پول کاغذی در گردش می بود، تنها ۵۹ میلیون دلار بود. به عبارت دیگر به جز ۵۹ میلیون دلار از پول در گردش، بقیه آن فاقد پشتوانه قانونی بود. در راستای تخفیف نتایج این بحران و جلوگیری از وقوع مجدد بحران های مشابه اقتصادی است که سردمداران و دولتمردان آمریکائی به فکر یافتن بازار خارجی از طریق اعمال سیاست های توسعه طلبانه و امپریالیستی می افتند. در سال ۱۸۹۸ "آلبرت پیوریج" که متعاقبا به نمایندگی سنای آمریکا انتخاب شد، نوشت: «کارخانه های آمریکا بیش از مصرف مردم آمریکا، تولید می کنند. تقدیر، سیاست کنونی ما را برابیان رقم زده است. تجارت جهان باید متعلق به ما شود و خواهد شد. ما باید پایگاه های تجاری در سراسر دنیا تاسیس کرده و از طریق آنها کالاهای آمریکائی را توزیع کنیم. ما ناوگانی خواهیم ساخت که مشخصه عظمت ما باشد. مستعمراتی خود مختار و بزرگ که پرچم ما را برافراشته و با ما تجارت خواهند کرد، بر محور این پایگاه های تجاری خواهند روئید» (شماره ۵ صفحه ۱۷۰)

نصری مشابه در سال ۱۸۹۷ بوسیله "چارلز فلیت" سلطان لاستیک آمریکا و بنیانگذار بزرگترین انحصار لاستیک سازی در جهان عنوان شد: «ما نمی توانیم برای یک زندگی صنعتی فعال، کلا وابسته به تقاضای بازار داخلی بسازیم... بازارهای جهانی به روی ما باز بوده و آماده جذب اضافه تولید حداکثر ظرفیت تولید ما هستند» به نظر او تنها از طریق افزایش صادرات بود که بحران اقتصادی ۱۸۹۳ مهار شد: «اگر بخاطر اثرات سریا نگاهدارنده سفارشات خارجی نبود، بسیاری از کارخانه ها بالاجبار تعطیل می شدند.» (شماره ۵ صفحه ۱۶۰)

در سال ۱۸۹۹ سناتور اسبق ایالت کانزاس، "پیفر" اظهار داشت: «جنگ با اسپانیا فرصت های مناسبی در اختیار ما گذاشته است که بتوانیم مشکلات داخلی را کاهش داده و شرایط خارجی را بهبود بخشیم. در پی تصرفات ارضی اخیر، روابط تجاری نوینی برقرار خواهد شد که باعث افزایش اشتغال و سرمایه گذاری در آمریکا خواهد شد. این فرصت نباید مغتنم شمرده شود، زیرا که تولیدات ما وسیعا بیشتر از نیاز داخلی است. با نرخ سود دهی نا چیز، با انباشت راکد پول... با نیروی کاری که اکثریت آن بلاچار عاطل مانده و پیوسته در جستجوی اشتغال است، ملت چاره دیگری ندارد...» (شماره ۵ صفحه ۱۷۱)

روزنامه ها و مجلات آمریکا در این دوران در مقام منعکس کننده نظرات سرمایه داران آمریکائی و خدمه دولتی آنها، در جهت توجیه سیاست توسعه طلبی، مملو از چنین اظهارنظرهائی است.

کدام نتیجه؟

چنانکه با استناد به اسناد تاریخی نشان داده شد، ادعای "پورپیرار" در مورد ماهیت امپریالیسم آمریکا، قبل از جنگ جهانی اول، خلاف

به تحلیل واقعی اوضاع کنونی کشور، توصیه می‌کنیم تحلیل مربوط به انتخابات اسپانیا را نیز در همین شماره راه توده با دقت مطالعه کنند.)

آنچه را در زیر می‌خوانید فشرده‌ایست از مصاحبه "فائزه هاشمی" با روزنامه اخبار و نقطه نظرات وی، که به نقل مستقیم از همین روزنامه، در زیر چاپ می‌شود:

سؤال- ضرورت حزب و حزب‌گرایی در فضای امروز جامعه را تا چه حدودی می‌دانید؟

پاسخ- شاید کار سیاسی افرادی چندان موفق نباشد. در سیاست نباید حزب‌های فعال وجود داشته باشند. اگر گروهی در پیرامون یک فکر مشخص سیاسی گرد هم آیند و از طریق برنامه‌های حزبی برای اعضای خود جایگاه‌های سیاسی پدید آورند، آن طرز تفکر سیاسی موفق‌تر خواهد بود. یک فکر، سازنده است، اما اگر همین فکر در گروهی، در حزب دنبال کنند موفق‌تر خواهد بود.

سؤال- نظر شما پیرامون حضور سایر گروه‌ها از جمله نهضت آزادی در انتخابات چیست؟

پاسخ- من نظر همه گروه‌ها را نپرسیده‌ام، اما نظر خودم را می‌توانیم بگوییم. به نظر من هر کس به ولایت فقیه معتقد و مسلمان باشد، باید اجازه ورود و حضور در انتخابات را داشته باشد... ایران کشوری است از لحاظ سیاسی و بین‌المللی حساس، این کشور برای تداوم مسیر سازندگی و برای این که بتواند مواضع اصولی خود را در سطح جهانی حفظ کند، نیاز به همفکری و حضور همه نیروهای دلسوز و معتقد دارد. شاید چنین طرز فکری بود که جمعی از کارگزاران سازندگی را واداشت تا اعلام موجودیت کنند. مردم در شرایط تنوع و تعدد نیروها، طرز تفکرها و شیوه‌های برداشت سیاسی، می‌توانند بهترین‌ها را انتخاب کنند... بالندگی و رشد همیشه از تبادل آراء آغاز می‌شود. استقرار یک فکر واحد در یک جمع "پس رفت" را بیشتر از "پیشرفت" تضمین می‌کند... درباره مجلس پنجم هم نمی‌شود از حالا پیش‌بینی کرد اما امیدوارم که جناح خاصی حاکم نباشد و به جای حاکمیت اکثریت و اقلیت، همه تفکرها در مجلس حضور داشته باشند... ما نباید انتخابات مجلس را به سمت انحصار گرائی پیش ببریم و با کنار نهادن جریان‌های مخالف، فضای بسته درست کنیم. جامعه ما باید به سستی برود که همه عقاید با اعتقاد به ولایت فقیه و قانون اساسی جای مطرح شدن داشته باشد. ما باید تحمل عقاید دیگران را داشته باشیم... حضور ۱۰ نفر از جناح چپ، ۱۰ نفر از جناح راست و ۱۰ نفر از جناح مستقل در لیست کارگزاران نشان دهنده آن است که کارگزاران با توجه به نقش اجرایی که در کشور داشته‌اند، نیاز به حضور افکار متفاوت در مجلس را برای وضع قوانین بهتر، که منطبق با واقعیات جامعه و نیاز مردم، باشد تشخیص داده و به دنبال حاکم کردن یک جناح خاص در مجلس نیستند.

سؤال- می‌گویند ورود صاحبان افکار مختلف در صحنه انتخابات به سبب وارد آمدن فشارهای بین‌المللی بوده است.

پاسخ- در هر زمان، تحول‌هایی روی می‌دهد که برخی نیازها را مطرح می‌سازد. مسئولان در راستای همان تحولات نیز تصمیم‌هایی می‌گیرند. به هر حال چنین تصمیمی از نیاز مردم و انقلاب ناشی شده است. پس از گذشت ۱۷ سال از پیروزی انقلاب اسلامی باید به همه فرصت داده شود تا برخی انحصارها شکسته شود.

سؤال- تهاجم فرهنگی؟

پاسخ- به نظر من ارتباطات به قدری قدرت یافته است که نمی‌توان از آن جلوگیری کرد... ما باید با ابزار فرهنگی خود با تهاجم فرهنگی مبارزه کنیم، نمی‌شود ماهواره و ویدئو را محدود کرد. به نظر من سیاست محدودیت و ممنوعیت سیاست اشتباهی است.

سؤال- بدین ترتیب شما طرفدار آزادی مطبوعات هستید؟

پاسخ- براساس قانون اساسی، آزادی مطبوعات تضمین شده است. به علاوه انتقاد سازنده تاثیر مطلوبی دارد.

سؤال- درباره مجلس و حل مشکلات بانوان چه نظری دارید؟

پاسخ- بخشی از کار من همین خواهد بود و در این راه تلاش خواهم کرد. در درجه اول خود ما زنان باید حرکت کنیم و در تصحیح جایگاه خود بکوشیم. □

مصاحبه "فائزه هاشمی" در آستانه انتخابات مجلس:

برخی انحصارها باید شکسته شود!



* من با
حضور
احزاب
و آزادی
مطبوعات
موافقم

"فائزه هاشمی" از "گروه کارگزاران"، در انتخابات اخیر مجلس اسلامی، بیشترین رای را بدست آورد. طبق آراء اعلام شده، او دومین رای را در تهران بدست آورده است و این در حالی است، که همگان براین عقیده‌اند در شمارش آراء به سود رئیس دوره چهارم مجلس اسلامی، "تاطق نوری" دستکاری شده است و ضمناً اگر "تاطق نوری" در لیست کارگزاران نامش گنجانده نمی‌شد، با احتمال بسیار زیاد جزو کاندیداهائی بود که سرنوشتش به دور دوم انتخابات کشیده می‌شد!

در یک هفته‌ای که برای تبلیغات انتخابات کاندیداهای مجلس در نظر گرفته شده بود، "فائزه هاشمی" با روزنامه "اخبار" مصاحبه کرده و نقطه نظرات خود را پیرامون آزادی‌ها، ضرورت وجود احزاب در کشور، حقوق زنان در ایران و... شرح کرد. روزنامه "اخبار" در همان ساعات نخست انتشار آن شماره‌ای که این مصاحبه در آن چاپ شده بود، نایاب شد و طبق معمول سال‌های گذشته در ایران، به بازار سیاه راه یافت!

ساعاتی پس از انتشار این مصاحبه، چند گروه تحت رهبری نیروهای ارتجاعی (حزب مؤتلفه اسلامی-رسالت) با شعار "حزب ا لله پیروز است- لیبرال نابود است" به دفتر روزنامه "اخبار" حمله ور شدند و خساراتی به قسمت‌های بیرون این ساختمان نیز وارد آوردند. از ورود آنها به ساختمان جلوگیری شد، اما این گروه در خیابان‌های اطراف به راه افتاده و با همان شعار بطرف خیابان محل ساختمان دادگستری به حرکت درآمد. آنها برای مدتی در مقابل دادگستری متحصن شده و خواستار تعطیل روزنامه "اخبار" شدند و جرم آنها نیز انتشار مصاحبه "فائزه هاشمی" اعلام داشتند!

حاصل انتخابات به خوبی نشان داد، که ارتجاع تا چه حدود در میان مردم شناخته شده، منفور و بی‌پایگاه است و رای مردم به "فائزه هاشمی" نیز پیش از آنکه رای به فردی معین (دخترهاشمی رفسنجانی) باشد، به زنی جوانی بود که نقطه نظرهای را، بویژه در ارتباط با آزادی‌ها، حقوق پایمال شده زنان در جمهوری اسلامی، پوشش اسلامی، ورزش دختران و... در آغاز همسویی با جنبش آزادیخواهی مردم ایران بر زبان آورده بود. (ارزیابی پیرامون انتخابات و جنبش آزادیخواهی مردم ایران را در همین شماره "راه توده" می‌خوانید)

"راه توده" در اعلامیه انتخاباتی خود که به تاریخ ۱۵ اسفند انتشار یافت و در داخل کشور تکثیر و توزیع شد، دلائل ضرورت دفاع از گروه "کارگزاران" در مقابل جبهه ارتجاع را بیان داشت و دفاع صریح شناخته شده‌ترین چهره این گروه، یعنی "فائزه هاشمی" از آزادی‌ها و عدالت اجتماعی را از جمله دلائل خود برای این موضعگیری اعلام داشت. (این اعلامیه را نیز در همین شماره "راه توده" می‌خوانید. - ضمناً ما به همه خوانندگان راه توده و علاقمندان

مردم به "تجار و بازاری ها" گفتند: نه!

«اگر فهرست منتشره توسط جمعیت مؤتلفه اسلامی را به عنوان شاخص نمایندگان همسو با اکثریت مجلس چهارم بگیریم، از فهرست منتشره توسط این جمعیت ۴۱ نفر به مجلس راه یافته‌اند و ۶۴ نفر آن بطور کلی از صحنه حذف شدند! ۲۶ نفر نیز به دور دوم راه یافتند. از ۴۱ نفری که به مجلس راه یافتند، ۲۰ نفر آنها از حمایت تدارکاتی کارگزاران نیز برخوردار بودند و از این رو بایستی مشترک محسوب شوند.»

روزنامه "بهمن" در جمع‌بندی آراء شمارش شده در شهرستان‌ها، نتیجه‌گیری جالب دیگری کرده است، که براساس آن، جامعه روحانیت و مؤتلفه اسلامی (رسالت) که در مجلس چهارم اکثریت داشتند و برای قبضه کامل مجلس پنجم خیز برداشته بودند، این اکثریت را بکلی از دست دادند. روزنامه "بهمن" نوشت:

«...این جریان همسو (مؤتلفه، روحانیت مبارز، رسالت و...) حتی اگر ۲۶ نفر از وابستگانش که به دور دوم انتخابات راه یافته‌اند، تماماً در مرحله دوم به پیروزی دست یابند، از جمع ۲۴۱ نماینده شهرستان‌ها، تنها ۶۷ نماینده وابسته به آن به مجلس راه می‌یابند.» بدین ترتیب ترکیب مجلس پنجم بکلی شکل دیگری خواهد داشت!

در تهران

انتخابات در تهران، نسبت به گذشته بسیار متفاوت بود و اگر پایتخت ۱۲-۱۰ میلیونی تهران را معیار سنجش اوضاع سیاسی و گرایش‌های مردم انتخاب در نظر بگیریم، تعداد شرکت کنندگان در انتخابات، آراء بدست آمده و ستیزی که پشت پرده حکومتی بر سر اعلام شمارش آراء و نتایج آن در طول یک هفته جریان داشت، تصویری روشن تر از اوضاع کشور بدست می‌دهد! باید توجه داشت که رقابت سه گروه‌بندی سیاسی در انتخابات اخیر و ستیزی که در حکومت بر سر نتایج این انتخابات جریان داشت و دارد، این امکان را فراهم ساخت تا آمار اعلام شده در نشریات داخل کشور، بدلیل نظارتی (رقابتی) که گروه‌بندی‌های سیاسی حاضر در کارزار انتخاباتی بر آن داشتند از صحت بیشتری نسبت به گذشته برخوردار شود و به سرعت، از پشت صحنه به مطبوعات راه یابد!

از جمع ۵۴ میلیون دارنده حق رای در تهران، حدود ۲۵ میلیون نفر در انتخابات تهران شرکت کردند. در حالیکه در انتخابات دوره چهارم ۱۷ میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده بودند! در دور اول انتخابات تهران نمایندگان شناخته شده دو گروه‌بندی، یعنی کارگزاران و "رسالت" که اولی "قائمه هاشمی" و دومی "ناطق نوری" است به مجلس راه یافتند.

تفاوت آراء اعلام شده آنها بسیار اندک است. برای دور دوم ترکیبی از چهره‌های شناخته شده گروه‌بندی کارگزاران، "مجاهدین انقلاب اسلامی" و "مؤتلفه، رسالت، روحانیت مبارز" به انتخابات راه یافتند. درباره آراء "قائمه هاشمی" و "ناطق نوری" و انگیزه مردم برای رای دادن به یک زن ۲۳ ساله که از همه کاندیداهای روحانی پیشی گرفت، در همین شماره "راه توده" گزارش مربوط به انتخابات را بخوانید. اما درباره تعداد آراء ناطق نوری، دقیق‌ترین تحلیل و ارزیابی، سوالی است که نماینده خبرگزاری فرانسه در تهران و در جریان مصاحبه مطبوعاتی ناطق نوری پیرامون حوادث اسرائیل، منطقه و حکم بازداشت وزیر اطلاعات و امنیت حکومت "حجت‌الاسلام علی فلاحیان" مطرح کرد و رئیس مجلس را در برابر افکار عمومی قرار داد. خبرنگار خبرگزاری فرانسه از ناطق نوری پرسید: در حالیکه شما فقط مورد تأیید حدود ۸۰۰ هزار نفر از مردم تهران هستید، چگونه می‌خواهید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنید؟

پاسخ ناامیدانه ناطق نوری، که متکی به شیوه گذشته رای‌گیری در جمهوری اسلامی بود نیز خواندنی است. او گفت: «رای اخیر من به آن دلیل است که چند گروه در انتخابات شرکت کردند. شاید در انتخابات ریاست جمهوری اینطور نباشد و رای همه یکی باشد!!»

برآوردهای اولیه پیرامون آراء به صندوق ریخته شده در تهران نیز قابل تأمل است. تعداد شرکت کنندگان در انتخابات این دوره نسبت به دوره گذشته در مناطق شمالی و مرکزی تهران بیشتر از نواحی جنوبی و حاشیه‌ای بوده است. حتی در محافل سیاسی حاشیه حکومت نیز به این نکته اشاره می‌شود، که وحشت از حکومت مطلقه ارتجاع-بازار و رشد سریع آگاهی عمومی از نقشه گروه‌بندی رسالت، (مؤتلفه، روحانیت مبارز) برای قبضه مجلس و برقراری دیکتاتوری خشن مذهبی، بسیاری از روشنفکران و اقشار متوسط اجتماعی را در زمانی کوتاه، به حرکتی فوق‌العاده برانگیخت. این در حالی است که سیاست زدگی، بی‌اعتنائی به سرانجام نبردی

مرحله اول انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی برگزار شد. برجسته‌ترین جنبه این مرحله از انتخابات، نمایش قدرت جنبش آزادیخواهی مردم ایران بود. این نمایش قدرت در آمار و ارقام مربوط به نتایج اعلام شده انتخابات دور اول بازتابی انکارناپذیر یافت، که طرد برجسته‌ترین کاندیدها و چهره‌های شناخته شده ارتجاع، بازاریان، تجار وابسته، دلالان، محتکران، زمینداران بزرگ و روحانیت حامی آنها، مهمترین مشخصه آنست!

جنبش آزادیخواهی مزدوم ایران، در عمل و علیرغم همه فریبکاری‌های مذهبی، تبلیغات و سازماندهی پرهزینه ارتجاع برای قبضه کردن مجلس و چهره قانونی و قطعی بخشیدن به حکومت مطلقه بازار و سرمایه‌داری تجاری و غارتگر، زمینداران بزرگ و روحانیون وابسته به آنها، این توطئه را - در این مرحله و بطور نسبی - خنثی ساخت!

شرکت نزدیک به ۲۴ میلیون نفر در انتخابات و حاصلی که از آراء اعلام شده (علیرغم همه تقلب‌ها و زد و بندهای پشت پرده) به دست آمده است، حکایتی است آشکار و انکارناپذیر از بی‌اعتمادی مردم نسبت به چهره‌های افشاء شده ارتجاع و خشم و نفرت از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی جاری در کشور!

شکاف در صف حکومت ائتلافی (رسالت، مؤتلفه اسلامی، روحانیون مبارز و تکنوکرات‌های دولتی) و انتشار لیست انتخاباتی مستقل کارگزاران حکومتی، ورود سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (علیرغم همه کارشکنی‌های شورای نگهبان) و برخی افراد مستقل به صحنه انتخاباتی، برای نخستین بار در طول سال‌های گذشته، انتخابات را از محبوه لیست‌های فرمایشی و مشترک خارج ساخت و به مردم این امکان بسیار محدود را داده تا انتخاب کنند. در همین محدوده بسیار تنگ و کنترل شده توسط شورای نگهبان نیز، مردم انتخاب خود را کردند و به روحانیون حکومتی و سران ارتجاع گفتند: نه!

بسیاری از آیتا، الله‌ها و حجت‌الاسلام‌های مورد حمایت جامعه روحانیت (بویژه در تهران) حتی به یک سوم آراء شرکت کنندگان در انتخابات دست نیافتند تا بتوانند به دور دوم انتخابات راه یابند و چهره‌هائی نظیر "اسدالله بادامچیان" (دبیراجرایی حزب سراسری جمعیت مؤتلفه اسلامی و مشاور عالی رئیس قوه قضائیه کشور) و "حبیب‌الله عسگرولادی" (دبیرکل جمعیت مؤتلفه اسلامی و نایب رئیس کنونی مجلس اسلامی) در تهران تنها ۲۰۰ تا ۳۰۰ و چند هزار رای آوردند!

پیرامون آراء شاخص‌ترین نماینده گروه‌بندی "رسالت"، "مؤتلفه اسلامی"، "حجتیه"، یعنی حجت‌الاسلام ناطق نوری، رئیس مجلس دوره چهارم، که خود را برای رسیدن به ریاست جمهوری در ایران آماده کرده است، اخبار رسمی و غیر رسمی منتشر شده در ایران (بویژه در محافل سیاسی) آنقدر زیاد است که ما ترجیح می‌دهیم این اخبار را بطور جداگانه و در گزارش مربوط به زد و بندهای پشت پرده و تقلب در صندوق‌های آراء منتشر کنیم!

بر اساس آمار منتشر شده، در دور اول انتخابات ۱۴۰ نماینده انتخاب شده‌اند و کار انتخاب بقیه نمایندگان، یعنی ۱۳۰ نفر دیگر به دور دوم انتخابات کشید، زیرا این عده (براساس آنچه مطبوعات حکومتی و به نقل از ستاد نظارت بر انتخابات اعلام داشتند) نتوانستند یک سوم آراء به صندوق ریخته شده حوزه انتخاباتی خود را بدست آورند.

سه روزنامه "اخبار"، "همشهری" و "بهمن" که خود را نزدیک به گروه‌بندی "کارگزاران" نشان داده‌اند، در نخستین ارزیابی‌های خود پیرامون مرحله اول انتخابات و با اعلام شکست گروه‌بندی رسالت-مؤتلفه برای قبضه کامل مجلس اسلامی در این انتخابات نوشتند:

شورای نگهبان با آگاهی از اختلافات شدید در روحانیت مبارز تهران، متولفه اسلامی و دولت هاشمی رفسنجانی و این احتمال که کار به جدائی ختم شود، از طریق وزارت کشور و شورای نظارت بر صلاحیت کاندیداها (در وزارت کشور) با خواست رهبران و چهره های مورد تأیید نهضت آزادی ایران برای ثبت نام انتخاباتی موافقت کرد. این گروه هنگام ثبت نام، نه تنها عضویت خود در نهضت آزادی ایران را تکذیب و یا انکار نکردند بلکه مسئولیت های سازمانی خویش را نیز در پرسشنامه ها نوشتند. این نکته از آن رو دارای اهمیت است که شورای نظارت و وزارت کشور، صلاحیت چهار تن از شناخته شده ترین چهره های "نهضت آزادی ایران" (از جمله دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل این نهضت) را سرانجام تأیید کرد و بدین ترتیب فعالیت و حضور آنها را قانونی شناخت!

شواهد و حوادث بعدی نشان می دهد، که این تأیید صلاحیت از جانب وزارت کشور که در قبضه "جمعیت متولفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران" (است)، با اشاره شورای نگهبان و گروه بندی ارتجاع صورت گرفته و هدف از آن ترساندن مخالفان از پیروزی نهضت آزادی در انتخابات و جلوگیری از شکاف در دولت و تشکیل گروه کارگزاران بوده است.

نهضت آزادی بدین طریق، مرحله اول مربوط به تأیید صلاحیت برخی کاندیداها را پشت سر گذاشت و بطور همزمان، ائتلاف در دولت نیز پایان یافت و گروه کارگزاران تشکیل شد.

در مرحله دوم، یعنی عبور از صافی شورای نگهبان، در حالیکه شناخته شده ترین چهره های نهضت آزادی رد صلاحیت شدند، شورای نگهبان برای نگهداشتن نهضت آزادی در کارزار انتخاباتی و ایجاد تشتت آراء در میان مخالفان ارتجاع، چند تن از افراد مورد تأیید این نهضت (از جمله مهندس عزت الله سحابی) را تأیید صلاحیت کرد. شورای نگهبان و گروه بندی "رسالت" تمام این مراحل را آگاهانه طی کردند تا بلکه آراء گروه کارگزاران و چپ مذهبی را بشکنند! *

ارتجاع می دانست که سازمان های وابسته به آن به کاندیداها نهضت آزادی رای نخواهند داد، بلکه ناراضیان از حکومت (که بیم شرکت آنها در انتخابات می رفت و نتیجه آنرا ارتجاع حدس می زد) که خواه ناخواه رای خود را به سود گروه بندی کارگزاران به صندوق ها خواهند ریخت، در صورت حضور نهضت آزادی در انتخابات بخشی از رای خود را به آنها خواهند داد. صلاحیت مهندس سحابی (عضو پیشین رهبری نهضت آزادی و سردبیر ماهنامه "ایران فردا") نیز با هدف شکستن رای چپ مذهبی تأیید شده بود.

اگر این نقشه به نتیجه می رسید، رای ارتجاع یکپارچه و رای مخالفان آن پراکنده شده و ارتجاع را به هدفش که قبضه مجلس و برقرار دیکتاتوری قانونی در کشور بود یاری می کرد! شواهد نشان می دهد که نهضت آزادی یا از ابتدا از این نقشه اطلاع داشته و تا در جریان آخرین مراحل ثبت قانونی نهضت آزادی در وزارت کشور و تأیید قانونی رهبران خود (با استفاده از موقعیت) پیش رفته است و یا آنکه در نیمه راه و یا پایان راه متوجه نقشه ارتجاع شده و نقشه آنرا خنثی ساخته است. در مجموع آنچه که مربوط به نهضت آزادی می شود، سیاست شرکت در انتخابات و اعلام انصراف از شرکت در انتخابات - در آخرین مرحله - دو نتیجه انکارناپذیر دارد.

۱- ثبت و تأیید صلاحیت دبیر کل و برخی رهبران نهضت آزادی در وزارت کشور و حتی تأیید برخی چهره های مورد تأیید نهضت از سوی شورای نگهبان؛

۲- افشای بازم بیشتر ارتجاع حکومتی و پا پس کشیدن از دامی که ارتجاع برای نهضت آزادی و با هدف شکستن آراء مخالفان ارتجاع و دو گروه بندی "کارگزاران" و "مجاهدین انقلاب اسلامی" گسترده بود!

آنگونه که در تهران گفته می شود، قرار است "نهضت آزادی ایران" باینه تحلیلی خود در این ارتباط را در پایان انتخابات منتشر سازد. ما امیدواریم ارزیابی بالا از واقعیات فاصله نداشته باشد!

اپوزیسیون خارج از کشور

در میان اپوزیسیون و مخالفان سیاست های حکومت در خارج از کشور، یگانه نشریه و جریان سیاسی که با پیگیری مشی توده ای و تجربه تاریخی مبارزات سیاسی حزب توده ایران، گام به گام با کارزار انتخاباتی پیش رفت و سرانجام نیز با صدور اطلاعیه ای خواهان اتحاد یکپارچه مخالفان سیاست های جاری در کشور، شرکت در انتخابات و طرد ارتجاع و به عقب راندن آن شد، "راه توده" بود. تمامی سازمان های مدعی حضور در گردان چپ ایران، که در خارج از کشور فعالیت دارند، بیانیه های تحریم انتخابات را صادر کردند و با

که در حکومت جریان دارد و ناامیدی از هر نوع تحولی در وضع موجود اقتصادی-سیاسی مملکت نیز مانند انتخابات دوره چهارم زمینه ساز عدم شرکت نزدیک به ۲ میلیون دارنده حق رای (در تهران) در انتخابات شد! این بی اعتنائی در شهرستان ها به نسبت تهران کمتر بود و جمع آنرا نزدیک به ۴ میلیون برآورد می کنند، که در مجموع برای سراسر ایران حدود ۶ میلیون حدس زده می شود.

تحریم و تشویق

شرکت یا عدم شرکت در انتخابات، تنها در میان احزاب و سازمان های اپوزیسیون جریان نداشت، بلکه در میان نیروهای وابسته به حکومت و یا حاشیه حکومت نیز این بحث بصورت بسیار جدی مطرح بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که سرانجام نیز در انتخابات شرکت کرد و شناخته شده ترین چهره های رهبریش به دور دوم انتخابات راه یافتند، در چند بیانیه انتخاباتی دلیل شرکت خود در انتخابات را در ۷ بیانیه تشریح کرد. در این بیانیه ها بر این نکته بسیار مهم تأکید شد، که برای مذهب یون سنتی (جناح ارتجاع) این که چه تعداد در انتخابات شرکت کنند اهمیت اساسی ندارد، زیرا در انتخابات دوره چهارم نیز آنها فقط با ۲۵ درصد آراء مردم ایران مجلس اسلامی را در دست گرفتند، برای آنها تنها دست یابی به اکثریت آراء شرکت کنندگان اهمیت دارد. (در همین شماره راه توده این بخش از اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می خوانید)

براین تفسیر، تنها می توان این حقیقت را نیز افزود، که ارتجاع وسیع ترین سازماندهی را در سراسر ایران دارد و برآب به سود آن بود که فقط نیروهای سازمان یافته اش به پای صندوق های آراء بروند. نیرویی که رای آن از پیش تعیین شده است. حتی بنا بر همین ارزیابی و شرکت نزدیک به ۲۴ میلیون نفر در انتخابات اخیر، می توان گفت که تحریم انتخابات سیاستی بود که زمینه اجتماعی را نداشت و در عمل نیز می توانست به سود ارتجاع تمام شود! بویژه پس از ایجاد شکاف در میان صفوف دولت ائتلافی و نشانه هایی از پاره ای هموائی ها میان جناح چپ مذهبی و گروه بندی "کارگزاران"!!

سیاست و مشی شرکت در انتخابات، این امکان بسیار مهم و حیاتی را برای توده های مردم و جنبش آزادیخواهی مردم ایران فراهم ساخت، تا با چهره ارتجاع بیش از پیش آشنا شوند و پایگاه طبقاتی آنرا (اعم از روحانی و غیرروحانی) بازشناسد. این آگاهی نیز، همانطور که اشاره شد، در آراء داده شده به کاندیداها منعکس است!

تشکیل گروه فشار و حمله "انصار حزب الله" در تهران، در ماه های نزدیک به زمان انتخابات، خود نشانه بسیار روشنی از تلاش ارتجاع برای ناامید کردن، ترساندن و خانه نشین ساختن صاحبان آرائی بود که در صورت رفتن به پای صندوق های رای به روحانیون حکومتی، بازاریان، مرتجعین مذهبی و... رای نمی دادند. خوشبختانه این ترند ارتجاع نیز علیرغم آتش زدن کتابفروشی ها، حمله به سخنرانی های مذهب یون منتقد حکومت در دانشگاه ها (نظیر دکتر سروش)، بستن چند نشریه غیر حکومتی و منتقد، تشدید حملات تبلیغاتی به هفته نامه ها و ماهنامه های مستقل، تجدید محاکمه رسوا کننده، "عباس معروفی"، مدیرمسئول نشریه "گردون" که به حبس و شلاق محکوم شد، حمله به مراسم یادبود شاعر ملی و انقلابی ایران "سیاوش کسرانی"، حمله به زنان و دختران مردم در خیابان ها، به بهانه بدحجابی، تظاهرات باصلاح ضد لیبرالی (در حالیکه حکومت خود مجری سیاست لیبرالیسم اقتصادی امپریالیسم جهانی است!) و ده ها یورش و حمله و حادثه جونی دیگر نتوانست ارتجاع را به هدفی که در نظر داشت یاری رساند. افزایش تعداد شرکت کنندگان در انتخابات از میان افشار روشنفکر و میانه جامعه حاصل همین هوشیاری است!

نقش و موقعیت "نهضت آزادی ایران"

از میان احزاب و سازمان های سیاسی داخل کشور، "نهضت آزادی ایران" تا آخرین مراحل نزدیک به آغاز رای گیری، قصد شرکت در انتخابات را داشت، اما در آستانه انتخابات با صدور اطلاعیه ای، اعلام داشت که به دلیل کارشکنی حکومت در هفته تبلیغات انتخاباتی، انصراف خود را از شرکت در انتخابات اعلام می دارد. براساس شواهد موجود و تحلیل روندی که در ماه های گذشته در ایران طی شده است، "نهضت آزادی" در جریان انتخابات توانست با استفاده از سیاست و انگیزه شورای نگهبان برای وارد کردن نهضت آزادی به صحنه انتخاباتی، استفاده کرده و قانونیت خود را به ثبت برساند! این مشی نهضت آزادی و سیاست شورائی نگهبان را اینگونه می توان خلاصه کرد:

میرسلیم، وزیر ارشاد اسلامی، که اخیراً و به همت گروه کارگزاران و نشریه "بهار" عضویت او در شورای مرکزی جمعیت موقوفه اسلامی افشاء شد، در یک مصاحبه و بدنبال اعلام دولت برای افزایش ۳۰ درصد بر میزان سوبسید کالاهای اساسی مردم (تعدیل در سیاست تعدیل اقتصادی) گفت: «به نظر نمی‌رسد تغییراتی ناشی از برنده شدن یک گروه منجر به تغییر سیاست‌های داخلی-خارجی و حتی اقتصادی کشور شود»!

میرسلیم در اشاره به رای بالای "فائزه هاشمی" در تهران و زمزمه‌ای که درباره تغییر رئیس مجلس (در صورت تغییر ترکیب اکثریت مجلس چهارم) گفت: «... اینطور نیست که هرکس به مجلس راه بیابد و در مسند ریاست مجلس تکیه کند از او بتوان به عنوان رئیس جمهور آینده یاد کرد ولی می‌توان اینطور اذعان کرد که فردی که در مجلس فعالیت می‌کند به لحاظ تبلیغاتی می‌تواند حضور فعال‌تری در انتخابات ریاست جمهوری داشته باشد» (این مصاحبه با حضور نمایندگان خبرگزاری‌های خارجی مقیم تهران انجام شد)

ادعای ارتجاع

اسدالله بادامچیان، دبیر حزب "جمعیت موقوفه اسلامی" بدنبال روشن شدن نتایج آراء شهرستان‌ها و بخش‌های مربوط به انتخابات تهران (پیش از اعلام قطعی آراء توسط حکومت) در مصاحبه با روزنامه "رسالت" گفت: «... کاندیداهایی که مورد حمایت روحانیت و تشکل‌های همسو در شهرستان‌ها بودند... اکثریت مطلوبی را بدست آوردند. در تهران نیز بنا بر اخبار رسیده همینطور بوده است»

این دروغ مشاور عالی قوه قضائیه کشور را، پیش از آنکه در کشور جا انداخته شود عطاالله مهاجرانی مشاور حقوقی ریاست جمهوری، در مقاله کوتاهی که در روزنامه تازه انتشار "بهن" به چاپ رساند افشاء کرد. او که از رهبران "کارگزاران" است، در شماره ۲۶ اسفند روزنامه بهمن نوشت: «... جمعیت موقوفه به عنوان مهم‌ترین گروه همسو (منظور ائتلاف با روحانیت مبارز است) فهرست نامزدهای نمایندگی دوره پنجم در سراسر ایران را در روزنامه رسالت ۱۴ اسفند منتشر کرده است. براساس این فهرست، ۱۷۰ کاندیدا (۳۰ نفر برای تهران و ۱۴۰ نفر برای شهرستان‌ها)

- ۱- از لیست موقوفه ۴۱ نفر در دور اول به مجلس راه یافته‌اند. از این عده جنود ۲۰ نفر مورد حمایت کارگزاران نیز بوده‌اند؛
- ۲- ۶۴ نفر از کاندیداهای موقوفه مطلقاً حذف شده‌اند؛
- ۳- ۲۶ نفر از کاندیداها به دور دوم راه یافته‌اند.

با توجه به اینکه کاندیداهای اعلام شده موقوفه در واقع همان کاندیداهای جامعه روحانیت و دیگر گروه‌های همسو هستند، روشن نیست چگونه یک محاسبه ساده نشان می‌دهد که آنها اکثریت را احراز کرده‌اند. محاسبه ساده می‌گوید، حتی بدون محاسبه کاندیداهای مشترک در دور اول، کاندیداهای گروه‌های همسو کمتر از ۳۰ درصد به مجلس راه یافته‌اند و نه هفتاد درصد. به عبارت دیگر، ترکیب و بافت اکثریت مجلس تغییر جدی خواهد کرد!

۲۰ خبرنگار خارجی در تهران

در طول انتخابات در ایران، ۲۰ خبرنگار خارجی از یکصد کشور جهان در ایران حضور داشتند. حضور خبرنگاران خارجی در تهران که همگی از شرکت مردم در انتخابات گزارش داده‌اند، موجب شد تا نه تنها برخی اطلاعات پشت پرده به خارج راه یابد، بلکه قلب در شمارش تعداد آراء گروه‌بندی‌ها نیز به سادگی دوره‌های گذشته ممکن نشود!

۵۶ کاندیدا برای دوره دوم

از جمع آراء اعلام شده در تهران، "ناطق نوری" ۸۷۹ هزار و ۸۹۳ رای و "فائزه هاشمی" ۸۵۲ هزار و ۶۰۹ رای آورده‌اند و سرنوشت ۲۸ کرسی مجلس از تهران با شرکت ۵۶ کاندیدا به دور دوم انتخابات کشیده است!

چه کسی باید حذف شود؟

روزنامه "بهن" در شماره ۲۶ اسفند خود سؤال قابل توجهی را مطرح کرد. این روزنامه در ارتباط با رسوائی و بی‌اعتباری سرشناس‌ترین چهره‌های "جمعیت موقوفه اسلامی" که ارکان حکومتی را در جمهوری اسلامی

کمال تأسف نشریه "نامه مردم" نیز همگام و همسو با این سازمان‌ها و گروه‌ها اطلاعاتیه "تحریم انتخابات" را به عنوان یک وظیفه ملی و انقلابی (۱) منتشر ساخت. این در حالی بود، که تمام سازمان‌های وابسته به جناح راست و سلطنت خواه و یا مشروطه خواه شده نیز بصورت یکپارچه بر تحریم انتخابات پای نشدند. بخش فارسی رادیو اسرائیل، به عنوان یکی از آتش‌بیاران معرکه تحریم انتخابات و تشویق انفعال و خانه‌نشینی، تمامی اطلاعاتیه‌های صادر شده از سوی سازمان و احزاب چپ و راست مهاجر را که بر تحریم انتخابات تأکید کرده بودند، در چند نوبت پخش کرد، اما حاضر نشد حتی اشاره‌ای هم به اعلامیه انتخاباتی "راه توده" بکند! این رادیو در برنامه روز قبل از شروع انتخابات ایران نیز با "هما احسان"، مدیر رادیو ایرانیان مقیم آمریکا مصاحبه بسیار تحریک‌آمیزی را انجام داد که بخش‌هایی از این مصاحبه بصورت جداگانه در همین شماره چاپ شده است.

دور دوم انتخابات

دور دوم انتخابات مجلس اسلامی، برای انتخاب ۱۳۰ نماینده که به دور دوم راه یافته‌اند، تا پایان فروردین ماه ۷۵ انجام خواهد شد. تمام شواهد موجود و اخبار اطلاعاتی که از داخل کشور می‌رسد، حکایت از عزم یکپارچه گروه‌بندی "رسالت" برای جبران شکست خود در دور اول انتخابات دارد. این ساده لوحی است، اگر تصور شود، ارتجاع شکست خود را در دور اول انتخابات پذیرفته و به رای و نظر مردم گردن گذاشته و پای خود را پس خواهد کشید. آنچه در پیش روی همه مردم ایران قرار دارد، نبردی است طبقاتی که بصورت تنگاتنگ جریان دارد. تاجار ثریه شده در جمهوری اسلامی، زمینداران بزرگ، که جای خالی خوانین را گرفته‌اند و روحانیونی که بقای خود در حکومت را وابسته به حمایت این دو می‌بینند، تا آخرین رمق در برابر جنبش آزادیخواهی مردم ایران مقاومت و جان سختی از خود نشان خواهند داد. براساس همین ارزیابی علمی است، که باید در هفته‌های آغاز سال جدید، منتظر یک سلسله حوادث و رویدادهای تازه در ایران بود، که ارتجاع در همه آنها جبران شکست در مرحله اول و پیروزی در مرحله دوم انتخابات را به‌به‌تیمت ممکن - دنبال می‌کند.

این شناختی تازه از نیروها، طبقات و اقشار اجتماعی و سیر تحولات اجتناب‌ناپذیر نیست. حزب توده ایران، پیوسته به داشتن چنین درک، بینش و تحلیلی بازشناخته می‌شده است و هر حکومتی برای برداشتن نخستین گام‌های خیانت به آرمان‌ها و خواست‌های وسیع‌ترین اقشار و طبقات اجتماعی ایران و برقراری دیکتاتوری غارتگران و برپائی حکومتی در انحصار محدودترین طبقات و اقشار اجتماعی، خود را ناگزیر در برابر حزب توده ایران دیده و با تمام توان برای خنثی کردن نقش مترقی آن در جامعه وارد میدان شده است.

همین بینش و تجربه تاریخی، ما را برآن می‌دارد تا یکبار دیگر نسبت به توطئه‌های جدید ارتجاع برای جبران ضرباتی که در جریان انتخابات اخیر به آن وارد آمده هشدار داده و خواهان اتحاد همه نیروها در برابر این توطئه‌ها شویم. ما براین عقیده‌ایم، که احزاب و سازمان‌های سیاسی که در مرحله اول انتخابات را تحریم کرده بودند، با توجه به نتایجی که از دور اول انتخابات در پیش روی همه ملت ایران قرار دارد، به رایزنی جمعی پرداخته و مردم را برای دادن رای به آن نفرت شناخته شده در لیست حاترین شرایط برای دور دوم انتخابات (حتی اگر، برتری نسبی هم بر دیگر افراد لیست دارند) تشویق کنند و دلائل خود را نیز با صراحت به مردم بگویند! ارزیابی ما از تلاش ارتجاع برای ایجاد انفعال، سیاست زده کردن مردم، خانه‌نشینی ساختن آنها، به پای صندوق بردن نیروهای سازمان یافته خود (به مصاحبه عسگر اولادی در همین شماره راه توده مراجعه کنید) همان است که در ابتدای این گزارش آمده است. ما انتظار داریم این ارزیابی، با در نظر گرفتن اخبار و اطلاعاتی که در ایران منتشر شده و یا زمزمه می‌شود مورد توجه دقیق قرار گیرد!

* این نکته را "ناطق نوری" در مصاحبه با خبرنگاران، با تأسف بسیار تأیید کرد. این مصاحبه نیز در همین شماره "راه توده" چاپ شده است.

مصاحبه‌های خواندنی

بدنبال اعلام نتایج آراء شهرستان‌ها و شمارش آراء ۳۰۰ صندوق رای تهران (پیش از آنکه نتیجه قطعی انتخابات تهران اعلام شود) چند مصاحبه قابل توجه در تهران انجام شد. این مصاحبه‌ها خود گویای بسیاری از واقعیات انتخابات است.

در اختیار گرفته اند نوشت: «... جامعه روحانیت و گروه همسو (موتلفه اسلامی) باید با ۲۸ کاندیدا در دور دوم انتخابات شرکت کند، در حالیکه از لیست این جامعه ۲۹ نفر به دور دوم راه یافته است. در میان صاحب نظران این سوال مطرح است که فردی که بایستی حذف شود چه کسی خواهد بود. قاعدتا اگر بر مبنای میزان آراء گزینش صورت گیرد، آخرین فرد فهرست (آقای بادامچیان - دبیر اجرایی موتلفه اسلامی) باید حذف شود، اما ممکن است که جامعه روحانیت با توجه به معیارهای دیگری تصمیم گیری کند!»

(درباره موقعیت "بادامچیان" در جمهوری اسلامی به لیست انشاء کننده نشریه "بهار" که در همین شماره راه توده منتشر شده مراجعه کنید. آخرین "شاه کارهای وی برپائی دادگاه عباس معروفی و محکوم ساختن او به شلاق و زندان و دستور توقیف نشریه "بهار" بود!)

حقایقی که در جریان کارزار انتخاباتی افشاء شد،

چشم و گوش ها را باز خواهد کرد؟

ولایت مطلقه

"بازار" در ایران!



نشریه "بهار" در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی منتشر شد. ("راه توده" خبر آغاز انتشار این نشریه را در شماره ۴۵ منتشر ساخت)

این نشریه را گروهی از مذهبپون روشن فکر و آرمان خواه تاسیس کرده و در دو شماره از آن اطلاعات افشاگرانه بسیار مهمی را منتشر ساختند. نشریه "بهار" از شماره دوم بدستور کمیسیون رسیدگی به باصلاح تخلفات مطبوعاتی در وزارت ارشاد اسلامی، که در اختیار حزب سراسری "موتلفه اسلامی" است، توقیف شد. در شماره دوم نشریه بهار، تلویحا اعلام شده بود که "میرسلیم"، وزیر ارشاد اسلامی، عضو رهبری حزب "موتلفه اسلامی" است. بخش هایی از این گزارش افشاگرانه نشریه "بهار" را که نقاب از چهره طبقاتی حکومت در جمهوری اسلامی و طرفداران ولایت مطلقه فقیه برمی دارد، در زیر می خوانید. این گزارش در رابطه با تاسیس گروه کارگزاران یا "خدمتگزاران" و رد پیشنهاد هاشمی رفسنجانی برای گنجاندن ۵ کاندیدی مورد نظر او در لیست جامعه روحانیت مبارز تهران نگاشته شده و نشان می دهد که جامعه روحانیت مبارز نیز در زیر سیطره مطلق سرمایه داری تجاری ایران است. ما مطالعه دقیق این گزارش را که در شماره دوم نشریه "بهار" به تاریخ ۹ اسفند در تهران انتشار یافته، به همه علاقمندان به مسائل واقعی جامعه ایران توصیه می کنیم. با هم بخوانیم:

«... تاکنون به نظر می رسید که گروه های وابسته به جامعه روحانیت (در اشاره به موتلفه اسلامی) نسبت به این جامعه حالت اقماری و متابعت و پیروی دارند. این سوال مطرح می شود که چرا و چگونه گروهی غیر روحانی توانسته است، پیشنهاد رئیس جمهور را که از سران و بنیانگذاران جامعه روحانیت مبارز است و مورد توافق رهبری فعلی جامعه نیز قرار گرفته بوده (اشاره به رهبر کنونی جمهوری اسلامی "علی خامنه ای") رد نماید؟ این کدام گروه قدرتمندی است که توانسته چنین کاری را انجام دهد و تا آنجا پیش رود که در نهایت به جدائی و تشکیل گروه جدیدی به نام کارگزاران بیانجامد؟

پاسخ به این سوال برای اهل سیاست چندان مشکل نیست، به ویژه آن که دبیرکل گروه مورد نظر یعنی "جمعیت موتلفه اسلامی" اعلام کرد که بنا به تصمیم تشکیلاتشان طی نامه ای از روحانیت مبارز خواسته است که از گنجاندن اسامی افراد غیر همسو در لیست نامزدهای خود خودداری کنند. به عبارت دیگر، "جمعیت موتلفه اسلامی" به تنهایی یا به عنوان مهمترین جریان توانسته است مانع تحقق توافق اولیه رئیس جمهور و جناح راست بر سر ارائه لیست مشترک شود.

جمعیت موتلفه اسلامی گروه متشکلی است که هسته اصلی آن را بازاریان تهران تشکیل می دهند. سابقه این گروه به بیش از ۳۰ سال پیش باز می گردد و در سال های پیش از انقلاب اسلامی فعالیت هائی در مخالفت و مبارزه با رژیم شاه از جمله ترور منصور نخست وزیر شاه داشته اند.

این گروه در سال های پس از انقلاب تشکل خود را حفظ کرده و در جهت بسط نفوذ و قدرت خود تلاش نموده است. از ابتدای انقلاب بعضی از مراکز قدرت را در دست گرفته اند و نوعا نفوذ قابل توجهی در هیات های نظارت تا اجرائی انتخابات تهران داشته اند. این گروه در ۵ الی ۶ سال اخیر و به ویژه پس از انتخابات مجلس چهارم قدرت و نفوذ بیشتر بدست آورده و افراد جدیدتری را نیز جذب کرده است، در حدی که اکنون در کنار اسامی بازاریان، نام چند عضو دانشگاهی نیز مطرح می شود. اسامی علنی (بدین ترتیب اشاره به شبکه مخفی و نفوذی موتلفه در جمهوری اسلامی می شود) جمعیت موتلفه که معمولا در رسانه ها مطرح می شود محدود به آقایان عسگر اولادی دبیرکل جمعیت و بادامچیان دبیر هیات اجرائی جمعیت است و اسامی اعضای رسمی و رهبران دیگر این گروه رسما اعلام نمی گردد. آنچه در ذیل آمده است نام افرادی است که به عنوان اعضای جمعیت موتلفه اسلامی مطرح می شوند. بی تردید این فهرست شامل کلیه اعضا و وابستگان مستقیم و غیر مستقیم این گروه نیست و به علت رویه این گروه اطلاعات کاملتر در اختیار نداریم. طبعا اگر اسامی کامل اعضا و وابستگان و مرتبطین گروه منتشر شود، حوزه های بیشتر از قدرت و نفوذ آنان در نهادها مشخص خواهد شد و امیدواریم که با کمک مطلعین از این گروه و خوانندگان منجرم مطالب این گزارش را در آینده کاملتر کنیم. (موتلفه اسلامی از طریق وزارت ارشاد نشریه را پیش از دسترسی به اطلاعات بیشتر توقیف کرد!)

نهادهائی که به نحوی تحت مسئولیت و اداره اعضای این جمعیت است و لیست همراه با نام این اعضا و مشاغل و فعالیت قبل از انقلاب آنان که معمولا شغل اول با دوم فعلی آنان نیز هشت (یعنی مشاغل داخل پرانتز) در متن آورده شده است. چون در مورد عضویت رسمی ۶ نفر از اسامی، علیرغم

همه دستکاری‌ها در صندوق‌های آراء، خود پاسخ صریح مردم به نامشروع بودن حاکمیت این ائتلاف است. ائتلافی که با چند صد هزار رای سرنوشت ایران و مردم را در اختیار گرفته است. اگر شرکت در انتخابات، تختی در همین حد (اعلام تعداد آراء، چهره‌های حکومتی و میزان نفرت مردم از آنها) چهره‌های اصلی و مهره‌های حکومتی-مکلا و معمم را افشاء کرده باشد، خود یک پیروزی بزرگ است! (آراء رئیس کنونی مجلس اسلامی "ناطق نوری" که پس از انواع دستکاری‌ها و معاملات پشت پرده اعلام شده است، خود یک نمونه بارز است. او با این آراء خود را رئیس جمهور آینده ایران می‌نامست و شاید هنوز هم بداند!)

در جریان کارزار انتخاباتی اطلاعات بسیار با ارزشی در این ارتباط در مطبوعات ایران انتشار یافت. ما توجه همه علاقمندان به مسائل واقعی ایران را به مطالعه دقیق این اطلاعات جلب کرده و یکبار دیگر، توجه به پیوندهای طبقاتی حکومت، روحانیت، ارتجاع و... را مورد تاکید قرار می‌دهیم.

جامعه انجمن‌های اسلامی بازاریان

از جمله سازمان‌های وابسته به "حزب موتلفه اسلامی" به دبیرکلی حبیب‌الله عسگر اولادی، جامعه (اتحادیه) انجمن‌های اسلامی بازاریان است. (توجه داشته باشیم که این اتحادیه و سازمان‌های مشابه در حالی در ایران تشکیلات سراسری دارند، که همه احزاب و سازمان‌ها، اتحادیه‌ها، سندیکاهای کارگری از هرنوع امکان فعالیت محرومند! دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازاریان، حاج سعید امانی همدانی است که از رهبران حزب موتلفه اسلامی محسوب می‌شود.

تشکل‌های وابسته به ارتجاع

حاج سعید امانی در آستانه دور اول انتخابات مجلس اسلامی، با اطمینان از پیروزی بازار و بازاریان و روحانیون وابسته به این جبهه در انتخابات، طی مصاحبه‌ای با ستاد خبر خبرگزاری جمهوری اسلامی (به نقل از روزنامه رسالت) اطلاعات بسیار چالشی را درباره لیست انتخاباتی روحانیت مبارز و حمایت بازار از آن در اختیار این خبرگزاری گذاشت. در همین گفتگوی کوتاه و مختصر بخوبی مشخص است، که بازار بر جامعه روحانیت حکومت می‌کند و هیچ تصمیم و خبری در این جامعه گرفته نمی‌شود و وجود ندارد که بازاریان عمده و تاجر بزرگ ایران از آن بی‌خبر باشند. بخش‌هایی از این گفتگو را در زیر و به نقل از روزنامه رسالت بخوانید، تا مفهوم حکومت غارتگران و تجارت وابسته، که پیوسته بر آن تاکید می‌کنیم چه مفهوم دقیقی دارد!

حاج امانی:

«امام در تأیید اصناف فرمودند که اگر اصناف با انقلاب نبودند (نه کارگران نفت، نه روشنفکران انقلابی و مترقی، نه کارمندان و حقوق‌بگیران، نه محرومان اجتماعی، نه زنان و نو جوانان و توده مردم!) این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید و یا اگر اصناف همراه نباشند انقلاب تداوم پیدا نمی‌کند...» دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف درباره انتخابات مجلس گفت: «...اصناف، جمعیت موتلفه اسلامی و چندین تجمع دیگر اعلام کردند که از نامزدهای جامعه روحانیت مبارز و لیست ۳۰ نفره آن حمایت خواهند کرد...»

به اطلاعات دقیق حاج سعید امانی همدانی از تصمیمات پشت پرده جامعه روحانیت مبارز، پیش از انتشار لیست‌های انتخاباتی توجه کنید. دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازار و اصناف همچنین گفت: «...لیست کاندیداهای جامعه روحانیت آخرین مراحل بررسی خود را می‌گذراند و به زودی به طور رسمی منتشر خواهد شد. ۲۵ نفر از کاندیداهای جامعه روحانیت مبارز را نمایندگان فعلی تهران در مجلس شورای اسلامی تشکیل می‌دهند و تنها ۵ نفر از کاندیداهای دوره چهارم جامعه روحانیت مبارز در این دوره تغییر کرده‌اند...»

درباره ورود کارگزاران دولتی به کارزار انتخاباتی نیز حاج سعید همدانی گفت: «... بنظر من حضور گروه کارگزاران نظام در انتخابات آینده مجلس و معرفی کاندیدا از سوی اعضای دولت تا حدودی مغایر با قوانین است»

ارتباط مستحکم و مداوم آنان با جمعیت موتلفه، تردید اندکی وجود داشته، نام آنان با ستاره مشخص شده است.

* ستاد نماز جمعه تهران: مقصودی (بازاری) سعید محمدی (بازاری) رحمانی (بازاری) صالحی (کاسب)

* سازمان زندان‌ها: اسدا الله لاجوردی (بازاری) قدیری (بازاری)

* کمیته امداد: عسگر اولادی (بازاری) شفیق (بازاری) نسیری (بازاری) رفیقنوست (میدان تره بار)

* شورای نخبان: زواره‌ای (وکیل دادگستری)

* هیات اجرایی نظارت بر انتخابات: مقصودی (بازاری) امانی (بازاری)

* انجمن اسلامی اصناف: امانی (بازاری)

* اتاق بازرگانی: خاموشی (کارخانه دار)

* مشاوران رئیس جمهوری: توکلی (بازاری) غفوری (استاد دانشگاه)*

* قوه قضائیه: بادامچیان (بازاری) شفیق (بازاری) زواره‌ای (وکیل دادگستری) (مسئولیت آقای زواره‌ای ریاست سازمان ثبت اسناد و املاک کشور وابسته به قوه قضائیه است)

* روزنامه رسالت: مرتضی نبوی (مهندس) عسگر اولادی (بازاری) لاریجانی (دانشجوی خارج از کشور)*

* وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: میرسلیم (استاد دانشگاه) عبدالهیان (مسئولیت آقای عسگر اولادی و آقای بادامچیان در این وزارتخانه در زمینه سینماست)

* وزارت بازرگانی: آل اسحاق (کارخانه دار) نقره کارشیرازی (بازاری)*

* هیات نظارت بر مطبوعات: عسگر اولادی (بازاری)

* سازمان اقتصاد اسلامی: رخ صفت (بازاری)

* شورای پول و اعتبار: خاموشی (کارخانه دار) نقره کار شیرازی (بازاری)

* دانشگاه آزاد: جاسی (دانشجوی خارج از کشور)*

* مجلس: تعدادی از نمایندگان از جمله عسگر اولادی (بازاری) و لاریجانی (دانشجوی خارج از کشور)*

... هر چند تعدادی از شخصیت‌های روحانی نقش مشورتی در رابطه با هیات موتلفه داشته‌اند اما ظاهراً تشکیلات مرکزی موتلفه همواره فاقد عضو روحانی بوده است. از نکات جالب توجه در این زمینه فعالیت‌های اخیر جمعیت موتلفه، تلاش آنان برای نفوذ در نهادهای فرهنگی و هنری کشور است.

(بر این گزارش نشریه "بهار" هیچ چیز نمی‌توان افزود، مگر این سوال، که چرا و به چه دلیل این جمعیت غیر روحانی، اینگونه طرفدار ولایت مطلقه فقیه و روحانیت است؟ پاسخ این سوال را از قول "بهزاد نبوی"، از رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در میز گردی که به مناسبت انتخابات با شرکت وی و مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت و عضو رهبر موتلفه اسلامی در ایران انجام شد، در همین شماره راه توده بخوانید! □

"جنبش آزادیخواهی"

در برابر تشکیلات

گسترده ارتجاع!

جنبش آزادیخواهی مردم ایران، علیرغم همه بی‌سازمانی و پراکندگی خود، توانست در مقابل جبهه ائتلافی ارتجاع بایستد و دست رد بر سینه آن بگذارد! تعداد آراء سرشناس‌ترین چهره‌های این ائتلاف که علیرغم

تشکل ۲۵ میلیونی!

کمیتة امداد امام خمینی، از جمله تشکلهائی است که بازار بر آن تسلط دارد. این کمیتة به بهانه برخی کمک‌های ناچیز مالی که در اختیار مستمندان می‌گذارد، آنها را در سازمانی سراسری متشکل ساخته و در خدمت اهداف خود به خدمت می‌گیرد. سرپرستی این کمیتة با حبیب‌الله عسگراولادی است، که درعین حال دبیرکل حزب "موتلفه اسلامی" است. درآستانه انتخابات مجلس، عسگراولادی طی مصاحبه‌ای که در روزنامه رسالت به چاپ رسید، اطلاعاتی را بعنوان خدمات این کمیتة در اختیار روزنامه "رسالت" گذاشت، که مطالعه دقیق آن، می‌تواند به ارزیابی تسلط بازار بر روحانیت و حکومت در جمهوری اسلامی کمک کند. ما بارها و در تشریح اوضاع کنونی کشور، اعلام داشته‌ایم، که وظیفه هر حکومت ملی و هر دولت وحدت ملی، خاتمه دادن به سازمان‌هایی از نوع "کمیتة امداد" و صندوق‌های قرض الحسنه و... است که تحت سلطه تجار و بازاریان قرار دارند و به ابزار و سازمان حکومتی تبدیل شده‌اند. مستمندانی که در این تشکلهای، سازمان داده شده و ارتجاع از آنها برای اهداف سیاسی خویش استفاده می‌کند، باید تحت پوشش سازمان‌های دولتی و رسمی قرار گرفته و از این اسارت سیاسی-اقتصادی رهائی یابند. بخش‌هایی از مصاحبه عسگر اولادی را در زیر می‌خوانید:

((... با طرح موضوع از میان بردن فقر توسط ریاست محترم جمهوری... باید این کار بزرگ، به گونه‌ای تبلیغ نشود که باعث توقع بی‌مورد گردد...)) (به زبان ساده، یعنی مستمندان و فقرا را، که با سیاست‌های اقتصادی دولت به خاک سیاه نشانده‌اند، نباید امیدوار به نجات از فقر و فلاکت کرد. این خواست خداوند است که جامعه ایران به جامعه‌ای ۱۰ درصدی تبدیل شود!)

عسگراولادی در بخش دیگری از مصاحبه خود گفت: ((...در حال حاضر حدود ۶۰۰ هزار دانش آموز، از فرزندان خانواده‌های تحت پوشش، تحت حمایت کمک‌های آموزشی کمیتة امداد هستند)) (در راهپیمایی‌ها، یورش‌های خیابانی، سخنرانی‌های وابستگان مستقیم و غیر مستقیم حزب "موتلفه اسلامی" از این لشکرعظیم استفاده می‌شود)

عسگراولادی افزود: ((...علاوه بر این، حدود ۱۱ هزار نفر از فرزندان این خانواده‌ها در رشته‌های مختلف تحصیلی در دانشگاه‌ها مشغول تحصیلی می‌باشند...)) (در واقع ارتجاع یا این افراد را به نیروی سازمان یافته خود در دانشگاه‌های کشور تبدیل کرده است و یا در تلاش است که چنین کند!)

عسگراولادی اضافه کرد: ((...هم اکنون حدود ۲۵ میلیون نفر از مردم محروم و کم بضاعت کشور تحت حمایت‌های مختلف کمیتة امداد قرار دارند...))

جامعه وعاظ

حجت الاسلام محمد تقی فلسفی، از روحانیون شناخته شده‌ایست که پس از کودتای ۲۸ مرداد به منبر می‌رفت و در آستانه کودتا نیز نقشی همسر با کودتاچیان ایفا کرد! او پس از پیروزی انقلاب، به سمت سرپرست وعاظ تهران منصوب شد. این تشکل پراکنده بسرعت به تشکلی متمرکز و گسترده تبدیل شد. هزاران وعاظ که در خانه‌های مردم، تکایا، مساجد به منبر می‌روند و یا در ماه‌های محرم و رمضان به سراسر ایران اعزام می‌شوند، در این تشکل متمرکز هستند. این تشکل متحد مستقیم بازار، موتلفه اسلامی و جامعه روحانیت مبارز است. محمد تقی فلسفی، از مدتی پیش و بدلیل کهولت سن خانه نشین است و امور اجرایی جامعه وعاظ به حجت الاسلامی بنام "رسید رضا اکرمی" سپرده شده است. او نیز در آستانه انتخابات مجلس اسلامی در مصاحبه‌ای با روزنامه "رسالت" اعلام داشت، که جامعه مذکور نیز از نمایندگان جامعه روحانیت مبارز (مورد تأیید موتلفه) حمایت می‌کند! فلسفی نیز در مصاحبه‌ای با روزنامه "رسالت" سخنانی با همین مضمون بیان داشت. این مصاحبه در خانه فلسفی انجام شد.

نماز جمعه‌ها

نماز جمعه‌ها در سراسر ایران، خود دارای یک تشکیلات وسیع حکومتی است، که در هر شهر و شهرستان یک ستاد برگزاری نماز دارد. این تشکیلات نیز تحت نفوذ و هدایت مستقیم "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" قرار دارد. (درباره ستاد نماز جمعه تهران، به گزارش نشریه "بهار" در همین شماره مراجعه کنید.)

در آستانه انتخابات، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه نیز بیانیه‌ای صادر کرد. در این بیانیه و در متن همه رهنمودهای کلی و کلیشه‌ای، توصیه موکدی وجود دارد که با توجه به معیارهای "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارزه" و تسلط این تشکل بر شورای ائمه جمعه خواندنی است. این شورا با صدور بیانیه‌ای که در رسالت ۹ اسفند منتشر شد، نوشت: «...به امامان جمعه سفارش شده تا ضمن بیان معیارهای شایستگی (کدام معیار و کدام شایستگی و از نظر کی؟) بر مسئله وحدت پافشاری کنند...»!

چه کسانی خرج می‌کنند؟

در جریان کارزار انتخاباتی، منبع تامین هزینه تبلیغات کاندیداها، به سؤالی اساسی در جامعه تبدیل شد! اطلاعات بسیار جالبی در جریان پاسخ به این سؤال، در مطبوعات کشور انتشار یافت، که ما در رابطه با پایگاه طبقاتی حکومت به آن پرداخته‌ایم. از جمله این اظهارات، سخنان تقریباً صریح سخنگوی جامعه روحانیت مبارز است که در روزنامه رسالت، به تاریخ ۸ اسفند انتشار یافت. او در رابطه با کمک تجار بزرگ و بازاریان به روحانیت مبارز و پیوند آنها با یکدیگر گفت: «...همان مردمی (بازاریان) که در قبل و بعد از انقلاب خرج آن راهپیمایی‌های بزرگ و هزینه مبارزه را تامین می‌کردند، امروز نیز به گروه‌هایی که اعتماد دارند به خصوص به روحانیت مبارز، کمک می‌کنند...»

سازمان کارمندی ارتجاع

موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز، که در گروه‌بندی "رسالت" با یکدیگر ائتلاف و اتحاد دارند، همانند یک حزب سراسری، واحدهای تشکیلاتی دارند و از این طریق در تمام ارکان حکومتی و سطوح کشوری دست به سازماندهی زده‌اند. از جمله سازمان‌های این ائتلاف، "جامعه اسلامی کارمندان" است، که دبیر کل آن مهندس محمد صادق فیاض است. فیاض نیز در مصاحبه‌ای که با وی در آستانه انتخابات صورت گرفت گفت: «... ما از فهرست نامزدهای روحانیت مبارز تهران حمایت می‌کنیم، چرا که اصول و معیارهایی که جامعه روحانیت مبارز مطرح کرده است همان اصول و معیارهایی است که این "جامعه" قبول دارد. کاندیدای پیشنهادی جامعه اسلامی کارمندان در فهرست نهایی روحانیت لحاظ (گنجانده) شده است...»

در جبهه "چپ مذهبی"

از میان کاندیداهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که "راه توده" با صدور اطلاعیه‌ای اعلام داشت، برای درهم شکستن رای ارتجاع، به سود نمایندگان این سازمان و گروه‌بندی کارگزاران و خدمتگزاران در کارزار انتخاباتی شرکت کرده و دیگران را نیز به این کارزار فراخواند، "محمد سلامتی" بیش از دیگران در مصاحبه‌ها و مناظره‌ها شرکت کرد. محمد سلامتی دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است و به مرحله دوم انتخابات راه یافته است. محمد سلامتی روز ۲۹ بهمن در میز گردی که در دانشکده علوم سیاسی و حقوق دانشگاه تهران برگزار شده بود شرکت کرد. در این میز گرد، دو تن دیگر از کاندیداهای لیست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی "ابوالقاسم سرحدی زاده" و "علیرضا محبوب" نیز شرکت داشتند. از گروه‌بندی رسالت-موتلفه و روحانیت مبارز، نیز مهندس "مرتضی نبوی"، مدیرمسئول روزنامه "رسالت" شرکت داشت. آنچه را در زیر می‌خوانید بخشی از سخنان محمد سلامتی در این میزگرد است:

((... کاندیداهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در صورت راهیابی به مجلس شورای اسلامی باید دو کار انجام دهند. اول مخالفت با سیاست تعدیل اقتصادی که معتقدیم این سیاست پاسخگوی نیازهای جامعه ما نیست و دوم تلاش برای تغییر قانون نظارت استصوابی شورای نگهبان بر انتخابات. چرا که ما معتقدیم این قانون آزادی‌های جامعه را محدود می‌کند...))

علیرضا محبوب، که دبیرکل خانه کارگراست، در این میز گرد گفت: «مهمترین برنامه ما در مجلس، تلاش برای فقر زدایی، تامین اجتماعی و ایجاد اشتغال است»

ابوالقاسم سرحدی زاده نیز در این میز گرد، و در رابطه با ورود گروه‌بندی کارگزاران به کارزار انتخاباتی مجلس گفت: «...پیش‌بینی می‌شود، جناب آقای هاشمی رفسنجانی در آینده حزب جمهوری اسلامی را دوباره احیاء کنند و حتی گروه کارگزاران اگر بخواهند حرکت جدی سیاسی داشته باشند، احیای حزب جمهوری اسلامی می‌تواند کمک موثری برای حرکت آنان باشد...»

صنعت آمده‌اند و گفته‌اند حاضرند به ما کمک کنند و بعضی از تجار و بازاری‌ها هم به جامعه روحانیت مبارز...»

وزارت ارشاد اسلامی

در قبضه "ارتجاع" !

کی از کی حمایت می‌کند؟

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در آستانه انتخابات مجلس اسلامی بیانیه‌ای صادر کرد، که تحت عنوان "بیانیه شماره ۶" در ایران و بویژه در محافل سیاسی مورد توجه قرار گرفت. این بیانیه در واقع رنوس نظرات و دیدگاه‌های این سازمان در آستانه شرکت در انتخابات مجلس ارزیابی شده است. با توجه به پیروزی‌هایی که کاندیداهای این جریان سیاسی در انتخابات اخیر بدست آورده‌اند، باید درمجلس آینده شاهد پیگیری نقطه نظرات اعلام شده در این بیانیه بود. بخش‌هایی از این بیانیه را نیز در چارچوب نگاهی به کارزار انتخاباتی مجلس در زیر می‌خوانید:

«...برای شناخت کاندیداها باید دید که چه کسانی از چه کسانی حمایت می‌کنند. حمایت بزرگ سرمایه داران و عمده بازاریان، یا پشتیبانی قدرتی خارجی و امپریالیستی از کاندیداها، یا یک لیست انتخاباتی شاخصی برای شناخت حمایت کاندیداها و جهت فکری آنان است... آحاد راضی و موافق با وضع موجود، می‌بایستی برای تداوم وضع موجود دست به انتخاب بزنند و ناراضیان نیز برای تغییر وضع موجود و اصلاح اموری که از دیدگاه آنان دچار فساد و نابسامانی است، گریزی از گزینش نمایندگان مطلوب ندارند.

افرادی از ملت که از وضع موجود ناراضی هستند باید بدانند که عدم مشارکت و رای ندادن آنان در انتخابات چیزی را دگرگون نمی‌سازد. مردم به این واقعیت موجود که نمایندگان کنونی تهران در مجلس شورای اسلامی تنها نماینده ۱۳ درصد واجدین شرایط هستند و در سطح کشور نیز حداکثر و با برآوردی خوشبینانه حدود ۳۰ درصد (و در واقع ۲۰ تا ۲۵ درصد) آرای واجدین رای دهندگان است که نمایندگان این دوره را به مجلس فرستاده‌است، در آن صورت به خوبی درخواهند یافت که عدم مشارکت به معنی سپردن سرنوشت خود و مقدرات کشور به دست انتخاب اقلیت ملت و نمایندگان آنان می‌باشد. بی تفاوتی و رای ندادن در انتخابات مجلس، این خطر را در بر دارد که سرمایه داران بزرگ و عمده، بازاریان ذی نفوذ و دلال که درصد اندکی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، با اعمال نفوذ بتوانند با گزینش نمایندگان خویش و تسلط بر مهم‌ترین مرکز تصمیم گیری کشور، سرنوشت تمام ملت را در دست گرفته و آینده آنان را به دلخواه خود ترسیم کنند... جریانی (گروه‌بندی رسالت و متولفه اسلامی، که در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی شرکت موثر و حتی قاطع دارد) که تا پیش از انتخابات در نظر و عمل مدافع سرسخت و شریک سیاست‌های اقتصادی موسوم به "تعدیل" دولت کنونی بوده‌است و اکنون برای کسب رای و طرفداری توده مردم می‌کوشد، خرج خود را از آن جدا کرده و ساز مخالفت با بی‌عدالتی‌های ناشی از سیاست مذکور را می‌نوازد، چگونه قابل اعتماد می‌تواند باشد؟... جدا از صداقت، شرط دیگر که در کارنامه و نیز مواضع گروه‌ها و کاندیداها باید بدان توجه داشت توان و مدیریت لازم برای تحقق شعارها و مواضع است. به عنوان مثال، روشن است که با مدیریت تیمچه‌ای و قاجاری نا کارآمد، نمی‌توان شعار توسعه سر داد. چنین ضعف‌ها و بی‌بست‌های اجرایی و مدیریتی را که برخاسته از بینش و بافت و ساخت اجتماعی- طبقاتی صاحبان آن است را باید در ارزیابی عملکرد طیف‌ها و نیروهای سیاسی مورد توجه قرار داد... حفظ و تحکیم استقلال کشور و هویت ملی - اسلامی آن در شرایطی که خطرهای گوناگونی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن را تهدید می‌کند از مبرم‌ترین مسائل میهن است... آزادی یکی از خواسته‌های اصیل مردم بوده و دومین شعار انقلاب (در کنار عدالت اجتماعی) اسلامی است. حفظ و تحکیم آزادی ضرورت دیگر در این مرحله حیات ملی است... دفاع از محرومان و مستضعفان نیز از طریق مبارزه با حاکمیت بازار و نظام سرمایه داری و نفی سیاست "تعدیل اقتصادی" میسر است. سیاست موسوم به تعدیل و اقتصاد بازار، خود میوه تلخی را به بار آورده‌است و به فقر اکثریت مردم و تشدید فاصله طبقاتی منجر گشته‌است!)

در جریان کارزار انتخاباتی در ایران، یک سلسله اطلاعات بسیار قابل توجه، از سوی گروه‌بندی‌های سیاسی گوناگون، در مطبوعات داخل کشور منتشر شد. افشای این اطلاعات، نه تنها بر آگاهی جنبش آزادیخواهی در ایران از واقعیات پشت پرده حکومت افزود، بلکه علاقمندان به تحلیل واقعیات ایران را نیز، برای نگاهی تازه به اوضاع کشور یاری رساند. (راه توده به همه خوانندگان و علاقمندان خود مطالعه دقیق این اطلاعات را که در شماره‌های اخیر منتشر شده، توصیه می‌کند)

از جمله گفتگوهای افشاگرانه‌ای که در آستانه انتخابات مجلس اسلامی و تشدید شکاف در ائتلاف حکومتی، در مطبوعات ایران منتشر شد، گفتگوی "عطا" الله مهاجرانی، معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور است که در روزنامه "رسالت" بطور خلاصه و نارسا و در روزنامه "سلام" مشروح تر و دقیق‌تر انتشار یافت. این مصاحبه روز دوشنبه ۲۲ بهمن در تهران انجام شده است. افشای وابستگی پنهان وزیر ارشاد اسلامی "میرسلیم" به جمعیت مولفه از برجسته‌ترین افشاکری‌های این مصاحبه است.

با این مصاحبه، یکی از سه قاب خالی نشریه "بهار" باید پر شده باشد. این کلکسیون ۸ نفره، بعنوان رهبران مولفه اسلامی به قاب خالی دارد، که بر اساس همه قرائن این سه تن عبارتند از "بادامچیان"، مشاور اول رئیس قوه قضائیه، "محسن رفیق‌دوست"، سرپرست بنیاد مالی پر قدرت مستضعفان و جانبازان، "میرسلیم"، وزیر ارشاد اسلامی! (گزارش "بهار" را در همین شماره بخوانید)

عطا الله مهاجرانی در مصاحبه خود و در ارتباط با این جنجال گروه‌بندی "رسالت" که گروه "کارگزاران" چون دولتی هستند، حق ایجاد تشکیلات و تبلیغات انتخاباتی را ندارند، گفت:

«...عالی‌ترین مسئولان اجرایی کشور، یعنی روسای سه قوه، اعضای شورای مرکزی روحانیت مبارز هستند و این جامعه هم کاندیدا معرفی می‌کند. همچنین دو تن از وزراء و یکی از مشاوران رئیس جمهوری (اجد تولکی) هم عضو گروه سیاسی "مولفه" هستند و کاندیدا هم معرفی می‌کنند. (این بخش از مصاحبه مهاجرانی در روزنامه رسالت منتشر نشد!)

از جمله مخالفت‌های گروه‌بندی رسالت- مولفه (حجتیه) با تشکیل گروه کارگزاران، نامه‌ای بود که از قول آیت الله رضوانی، رئیس هیات مرکزی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مطرح شد و در روزنامه‌ها انتشار یافت. (وابستگی رضوانی را در گزارش نشریه "بهار" بخوانید) آیت الله رضوانی در نامه خود خطاب به وزارت کشور نوشته بود: «... معرفی نامزد و یا هر گونه تبلیغ توسط معاونان ریاست جمهوری و سایر مقام‌ها تحت عنوان کارگزاران نظام و خدمتگزاران سازندگی که با توجه به تهیدستی که از جانب وزرا و مسئولین یاد شده به عمل آمده‌است، همانند سایر جرائم انتخاباتی قابل تعقیب و از بعد نظارتی نیز از جانب شورای نگهبان قابل بررسی و اقدام خواهد بود...»

از گفتگوی عطا الله مهاجرانی که در روزنامه "رسالت" انتشار یافت نیز دو نکته قابل توجه را بخوانید:

«...بعضی از دوستان ما می‌گفتند که اگر ما از کمیسیون ماده ۱۰ در خواست پروانه می‌کردیم، احتمالاً دریافت پروانه تا انتخابات مجلس ششم طول می‌کشید!)

در مورد منابع تامین کننده مخارج تبلیغات انتخاباتی نیز آنچه را عطا الله مهاجرانی، اعلام داشت، هر نوع شک و شبهه‌ای را در مورد تقسیم‌بندی طبقاتی حکومت و ریشه‌های اختلافات طبقاتی در حکومت باید از میان برداشته باشد!

عطا الله مهاجرانی در جریان گفتگوی خود در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، و در ارتباط با تامین کنندگان هزینه تبلیغات انتخاباتی گفت: «... ما مخارج انتخاباتی خود را تنها از درآمد شخصی خود پرداخت نمی‌کنیم، همانطور که دیگران هم نمی‌کنند. مثلاً بعضی از صاحبان

از پیروزی "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" دفاع کنیم

انتخابات مجلس

به سود دو گروه‌بندی انتخاباتی "مجاهدین انقلاب اسلامی" و "کارگزاران" (خدمتگزاران) و در جهت در هم شکستن رای "ارتجاع" فعالیت خود را تشدید کنیم

حکومتی (رسالت، مؤتلفه اسلامی و حجتیه)، که در تائید صلاحیت برخی چهره‌های ملی-مذهبی مخالف سیاست‌های حکومت بازتاب یافت؛

== درهم شکستن سدهای استوار ارتجاع برای ورود بسیار دشوار گرایش‌های رادیکال و چپ مذهبی به صحنه انتخاباتی؛

== متشکل شدن بخشی از دولت و حکومت، زیر عنوان "کارگزاران" با شعار دفاع از آزادی‌های موجود، که در حقیقت دفاع از حیات سیاسی خود آنها نیز هست و تاکید بر ضرورت برقراری عدالت اجتماعی در عرصه اقتصادی، که هر دو سیاست، در مصاحبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۷۴ "فائزه هاشمی"، کاندیدای این گروه‌بندی با روزنامه "اخبار" چاپ تهران طرح و مورد تاکید قرار گرفت و ما آنها ادامه سیاست "تعدیل" در برنامه "تعدیل اقتصادی" ارزیابی می‌کنیم!

== عبور "نهضت آزادی ایران" از موانع حکومتی و تائید صلاحیت برخی رهبران آن، در مرحله نخست تعیین صلاحیت‌ها و تحمیل تائید صلاحیت برخی از چهره‌های مورد حمایت این تشکل سیاسی به شورای نگهبان در مرحله نهایی؛

== ورود و بازگشت چند نشریه جدید مذهبی غیر حکومتی به صحنه و پیوستن آنها به جنبش آزادیخواهی و افشای چهره ارتجاع قدرتمند "روحانیت-بازار"؛

== دفاع صریح و عام سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های آرمان‌گرا و چپ مذهبی از "آزادی‌ها" بعنوان یگانه سنگر موجود برای مقابله با "قدرت مطلق ارتجاع"؛

== نشانه‌های مشهود، از برخی همگامی‌های محدود بین گروه‌بندی "کارگزاران" و گروه‌بندی‌های چپ مذهبی، که در اسامی مشترک برخی کاندیداهای این دو گروه‌بندی بازتاب یافت.

== و ...

همه از دست آوردهای "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" در این مرحله و در جریان انتخابات پنجمین دوره مجلس اسلامی است.

ما باز هم تاکید می‌کنیم، که در عین تلاش برای درهم شکستن رای ارتجاع، پیش از آنکه نتایج آراء صندوق‌های رای اهمیت حیاتی داشته باشد، افشای ارتجاع، رشد جنبش، شکل‌گیری ائتلاف‌ها و اتحادهای نوین و ضرورت دفاع از آزادی‌های موجود در کشور برای مقابله با قدرت مطلق ارتجاع اهمیت دارد!

پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در شرایطی متفاوت با دوره‌های گذشته برگزار می‌شود. برجسته‌ترین ویژگی این دوره از انتخابات (صرف نظر از نتایج آراء، که بستگی به تشکل، سازماندهی و آگاهی عمومی مردم از واقعیات پشت پرده دارد) پیروزی جنبش آزادیخواهی مردم ایران در این مرحله، برای تحمیل برخی عقب‌نشینی‌ها به حکومت است. این پیروزی و ضرورت تثبیت آن، با هدف انزوای بیشتر ارتجاع و به عقب راندن باز هم بیشتر آن در حکومت، از چنان اهمیتی برخوردار است، که ما وظیفه خود می‌دانیم توجه همه میهن‌دوستان را بدان جلب کنیم.

کارزار انتخاباتی، بویژه در هفته‌های گذشته موجب یک سلسله صف‌بندی‌ها در حکومت، رشد آگاهی عمومی از مسائل پشت پرده حکومت، افشای قدرت ملامت‌داری تجاری وابسته (تجار و بازاریان بزرگ) در جمهوری اسلامی، افشای روحانیت وابسته به این قدرت، برداشته شدن نقاب از چهره طرفداران "ولایت مطلقه فقیه" برای حفظ قدرت مطلقه سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی و... شد. کسانی که از نزدیک مطبوعات چاپ داخل کشور را در این دوران مطالعه و بررسی کرده و مطالب آنها در جهت تحلیل واقعی اوضاع ایران پیگیری کرده باشند، این ارزیابی ما را تائید می‌کنند. حاصل بدست آمده از این کارزار طبقاتی-اجتماعی را می‌توان در خطوط زیر بیان کرد:

== پایان عمر حکومت ائتلافی گروه‌بندی رسالت (مرکب از حزب "مؤتلفه اسلامی"، روحانیت باصطلاح مبارز تهران و حجتیه) با تکنوکرات‌های دولتی، که حاصل آن تحمیل برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" به کشور بود!

== به حرکت در آمدن موج عظیم دفاع از آزادی‌های محدود کنونی در جمهوری اسلامی و ضرورت بازگشت احزاب سیاسی به صحنه سیاسی کشور و دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب بهمن ۵۷؛

== افشای چهره طرفداران "ولایت مطلقه فقیه" که در صورت برقراری ولایت مطلقه طبقاتی خویش (سرمایه داران تجاری وابسته و زمینداران بزرگ) یا "ولی فقیه"، "دستگاه ولایت" و "مراجع تقلید" خویش را بر سر کار خواهند آورد و یا این دم و دستگاه را با دم دستگاهی همراه تر با دیکتاتوری طبقاتی خویش و از طریق مجلس و قانون (!) عوض خواهند کرد!

== جلوگیری محدود از یک‌تازی شورای نگهبان، در جریان تعیین صلاحیت کاندیداها به سود ارتجاعی‌ترین و وابسته‌ترین جناح

راه توده و انتخابات

"راه توده" از ماه‌ها پیش و در ارتباط مستقیم با انتخابات مجلس پنجم، تاکید کرد، که از دو شیوه برخورد با مسئله انتخابات، یعنی "تحریم" و "یورش" سیاست دوم را بر می‌گزیند. ما در تشریح این انتخاب و گزینش خود نوشتیم، که در لحظه کنونی، با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر ایران و استفاده ارتجاع از باورهای مذهبی مردم، سیاست "تحریم" در واقع و درعین حال که می‌تواند موجب برخی فشارهای دول خارجی به حکومت بشود، می‌تواند صحنه را به ارتجاع نیز واگذار کند و فرصت بزرگی برای افشای ارتجاع و رشد آگاهی "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" از دست برود! درعین حال که این نوع فشارهای خارجی نیز خود مشروط به منافع و سیاست‌های فی مابین این دولت‌ها و جمهوری اسلامی است! ما در همین ارزیابی خود، سیاست "تحریم" را در عرصه داخلی و در جهت بسیج مردم بسیار ناتوان‌تر از سیاست "یورش" و "افشاگری" ارزیابی کردیم.

ما در تشریح همین سیاست و ضمن تاکید بر ضرورت دفاع بی‌تزلزل از آزادی‌های بسیار محدود کنونی در جمهوری اسلامی، که ارتجاع برای بستن دفتر آن کمین کرده‌است، بر این واقعیت نیز انگشت گذاشتیم، که گروهبندی ارتجاعی "حجتیه، موتلفه، رسالت" علاوه بر آنکه باندازه کافی مورد حمایت انگلستان است، بلکه برای رسیدن به قدرت مطلقه و تسلیم تام و تمام ایران به امپریالیسم جهانی نیز، کوچکترین تردیدی را به خود راه نخواهند داد و برای رسیدن به این هدف نیز ابتدا حمام خون را در سراسر ایران به راه خواهد انداخت. یورش سراسری به مطبوعات غیر حکومتی و اندک آزادی‌های تحمیل شده به حکومت در سال‌های پس از پایان جنگ با عراق نیز مقدمه این یورش خونین خواهد بود، که قربانیان آن میلیون، دگراندیشان، ملیون مذهبی، میهن دوستان واقعی ایران، مذهبیون آرمان خواه، مذهبیون طرفدار عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال (شعراهای انقلاب بهمن) و... خواهند بود.

ما حتی نوشتیم که آنها به کمک امپریالیسم جهانی خواب کودتائی نظیر کودتای مخوف اندونزی را برای ایران می‌بیند که در آن صدها هزار میهن دوست، دگراندیش، کمونیست و... قتل عام شدند. پایه‌های وابستگی مستقیم اقتصادی سرمایه داری تجاری ایران با امپریالیسم جهانی، روابط ناگزیر سیاسی خود را می‌طلبید، که این روابط نیز جز پیروی از سیاست‌های جهانی امپریالیسم نیست!

اگر چنین کودتائی، در صورت کسب قدرت مطلقه ارتجاع، به نتیجه فوری نرسد و جنگ داخلی را در ایران موجب شود، این جنگ نیز عملاً راه ورود مستقیم امریکا را به ایران هموار می‌کند، و در صورتیکه موفق شود، در پیوند با ارتجاع منطقه، مجری سیاست‌های امپریالیسم جهانی خواهد بود!

این مرور بسیار کوتاه، از آن رو ضروری بود، تا به زمینه‌های ضرورت "فعال" بودن در کارزار انتخاباتی کنونی اشاره شده باشد. صرف نظر از نتایج دو سیاست و مشی "تحریم" و "یورش" که باید دقیقاً آنرا تحلیل کرد، تا درس‌های لازم از آن گرفته شود، ضمن تاکید بر ادامه سیاست حزب توده ایران مبنی بر "اتلاف" و "اتحاد" با همه احزاب و سازمان‌های طرفدار جنبش آزادیخواهی مردم ایران (با هر شعار و سیاست مستقلى که حق طبیعی هر تشکل سیاسی است)، ما اعتقاد داریم، در لحظه کنونی و برای شکستن رای ارتجاعی‌ترین جناح بندی حکومتی (رسالت-موتلفه-روحانیت مبارز-حجتیه) باید به سود دو گروهبندی و لیست انتخاباتی فعالیت خود را تشدید کرد:

۱- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که در دوران اخیر فعالیت خود، بر ضرورت آزادی‌ها و برابری آن با عدالت اجتماعی تاکید دارد، و لیست

انتخاباتی آنها که رسماً با دو تشکل دیگر یعنی "جامعه اسلامی مدرسین دانشگاه‌ها" و "جامعه اسلامی معلمین" ائتلافی است.

۲- گروهبندی "کارگزاران" که با تاکید بر دفاع از آزادی‌های موجود و گسترش آنها و تاکید بر بازگشت به سیاست اقتصادی "عدالت اجتماعی"، عملاً صف خود را از متحدان سال‌های اخیر دولت ائتلافی، برای اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" جدا می‌کند! ما به همه توده‌ای‌ها سپرده آنها که در داخل کشور حضور دارند- توصیه می‌کنیم، در جهت سیاست و مشی اعلام شده در بالا، بر فعالیت خود بیافزایند و با همه توان خویش برای انزوای ارتجاع و شکستن رای آن، بسود "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" وارد صحنه شوند.

از آنجا که دفاع از "جنبش آزادیخواهی مردم ایران" دفاع از آزادی‌های موجود تحمیل شده به حکومت، طرد "ارتجاع" و جلوگیری از قدرت مطلقه سرمایه داری تجاری وابسته، زمینداران بزرگ و روحانیون متحد آنها، افشای ماهیت و چهره واقعی و طبقاتی حکومت، امروز و در این لحظه بزرگ‌ترین وظیفه ملی می‌باشد، به همه احزاب و سازمان‌های سیاسی و ملی-مذهبی ایران توصیه می‌کنیم، بمنظور تحقق اهداف بازگو شده در این اطلاعیه، یورش یکپارچه به صف ارتجاع را در جریان انتخابات سازمان بدهند!

"نامه مردم" و سازمان "اکثریت"

ما درعین حال، از همه طرفداران، علاقمندان و اعضای حزب توده ایران، که اکنون در کنار "نامه مردم" قرار گرفته و سیاست اعلام شده آنرا مبنی بر "تحریم انتخابات" پیگیری می‌کنند، با این هشدار که نباید اجازه داد حزب توده ایران به حزب و سازمانی متکی به اوضاع مهاجرت تبدیل شود، انتظار داریم، با واقع بینی بیشتر نسبت به اوضاع ایران نگاه کرده و ضرورت دفاع از آزادی‌های محدود و تحمیل شده به حکومت را در صدر هر برنامه و شعاری قرار دهند. سیاست حزب توده ایران پیوسته افشاگری و سازماندهی بر اساس رشد آگاهی توده‌های مردم بوده‌است. رشد آگاهی نیز روندی آهسته و طولانی است که پیوند ناگسستنی با آزادی‌ها (هر اندازه محدود) دارد. سیاست "هرچه بدتر، بهتر" هرگز سیاست حزب ما نبوده‌است و بهمین دلیل از مشی و شعار کنونی "نامه مردم" که با مشی و شعار راست‌ترین جناح‌های اپوزیسیون خارج از کشور نیز همسو می‌باشد، باید فاصله گرفت!

ما به دوستان و رفقای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز پیشنهاد می‌کنیم، مطالب، تحلیل‌ها و حتی اخبار نادرست هفته‌های اخیر نشریه "کار" را دوباره مرور کرده و آنرا با مطالب نشریات جناح راست اپوزیسیون مهاجر (نظیر کیهان لندن) از یکسو و نشریات غیر حکومتی چاپ داخل کشور مقایسه کرده و میزان اطلاع و آگاهی نویسندگان آنرا از اوضاع داخل کشور به سنجش و تصمیم بگذارند. ما به این دوستان و رفقا نیز همان توصیه‌ای را می‌کنیم که به طرفداران و دنبال‌کنندگان مشی و سیاست "نامه مردم" می‌کنیم!

صف ارتجاع را به سود "جنبش آزادیخواهی

مردم ایران" باید درهم شکست!

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)
برای تماس سریع با "راه توده" استفاده کنید.

کدام "شعار"؟ کدام "جبهه"؟

سود حداکثر

هدف تولید سرمایه داری به منظور دستیابی به سود حداکثر، که بمنظور تولید مجدد برای دسترسی به سود دوباره حداکثر صورت می گیرد، با توجه به علل خارجی فوق الذکر، از یک مفهوم و هدف عقلایی تهی است. * این نکته به ویژه از اینرو باید برجسته شود، که به دنبال «انقلاب الکترونیکی» و رشد غول آسای نیروهای مولده، بیکاری و فقر میلیون ها انسان تشدید شده و می شود. این روند ناشی از تشدید تضاد «کار و سرمایه» در سیستم سرمایه داری است، که با تشدید بیکاری و فقر، و در نتیجه با بی پای ساختن آن نیروی ای که باید به مصرف مواهب تولید شده پردازد و «سود حداکثر» سرمایه را ممکن سازد، شرایط تداوم سیستم را خود از بین می برد. از اینروست، که باید بحران فعلی سیستم سرمایه داری دوران افول را یک «بحران ساختاری» ارزیابی کرد، که راه خروج از آن تنها گذار به سیستم نو و تکامل یافته تری است، که در آن هدف تولید، نه دستیابی مالکان ابزار تولید به سود حداکثر، بلکه برطرف ساختن نیاز انسان است. این سیستم را ما «سوسیالیسم» می نامیم و دسترسی به آن را تنها با برقراری مالکیت عمومی بر ابزار تولید (بزرگ) ممکن می دانیم، که با پایان استثمار انسان از انسان همراه خواهد بود.

همه شواهد نشان می دهد، که مارکسیست ها امروز هم به درستی دوران را «دوران گذار» از سرمایه داری به سوسیالیسم ارزیابی می کنند و سرمایه داری را سیستم ابدی نمی دانند.

البته سرمایه داری با این ارزیابی موافق نیست و گذار به سوسیالیسم را راه خروج از بحران نمی داند. لذا پیشنهاد دیگری را مطرح می سازد و می گوید آنرا بر سراسر جهان تحمیل کند: «تولیرالیسم اقتصادی» و یا آزاد سازی سرمایه از تمامی بندها و الزامات «اجتماعی»، که در دوران «جنگ سرد» و حضور کشورهای سوسیالیستی و دستاوردهای فرهنگی و اجتماعی آن و زیر فشار نبرد چند دهه زحمتکش کشورهای سرمایه داری، به این سیستم تحمیل شده بود. هدف سیاست «تعدیل اقتصادی»، آنطور که این نسخه امپریالیستی دیکته شده توسط اولیگارشی مالی و سازمان های آن (صندوق بین المللی پول و بانک جهانی) در ایران نامیده و اعمال می شود، برقراری «داریوینسم اجتماعی» است، یعنی انتقال و برقراری «نبرد تنازع بقاء» حاکم در طبیعت به جامعه انسانی. به این منظور برنامه فاشیستی کردن حیات سیاسی-اجتماعی در سراسر جهان، در برنامه این سیستم بحران زده قرار دارد.

دوم- ایران

با آنچه در بالا توضیح داده شد، شناسایی حاکمیت سرمایه داری وابسته تجاری و زمینداران بزرگ در ایران، به عنوان متحدان طبقاتی و طبیعی سرمایه داری جهانی و مجریان و سودبران سیاست امپریالیستی «تعدیل اقتصادی» کار مشکلی نیست. اگر اختلافی بین این متحدان خارجی و داخلی وجود دارد، نه بر سر کل سیستم، بلکه بر سر سهم آنها در غارت مردم میهن ما و ثروت های ملی است.

براین پایه است، که جبهه نیروهای ضد سیاست اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم و متحدان داخلی آن در ایران را باید جبهه آن نیروهایی ارزیابی کرد، که در دوران حاضر نیروهای ملی، ضد امپریالیست، ترقی خواه و آزادی طلب (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) را تشکیل می دهند.

گردان های این جبهه روز به روز بیشتر به اهمیت مبارزه برای آزادی ها و دموکراسی پی می برند، اما برخلاف نیروهای خواستار بازگشت سلطنت به ایران و گرفتاران در بندهای تبلیغاتی آنان در خارج از کشور، نه برای ادامه سیاست امپریالیستی «تعدیل اقتصادی»، بلکه درست علیه این سیاست! عمده شمرن افشای سیاست «تعدیل اقتصادی»، مجریان آن و متحدان جهانی آنها و از این طریق رشد آگاهی جنبش در کشور توسط «جبهه آزادی خواهی» از یک سو و تکیه هواداران بازگشت سلطنت به کمک «جهانیان» برای «دموکراسی» وارداتی مورد تائید امپریالیسم (از نوع «گویی» و انواع دیگر آن) از سوی دیگر نیز از موضع ملی-ضدامپریالیستی گروه اول و هواداری گروه دوم از امپریالیسم ناشی می شود.

پی بردن و معتقد بودن گردان های ملی و آزادی خواه در ایران بر اهمیت مبارزه برای دموکراسی بمنظور مبارزه با سیاست «تعدیل اقتصادی» و مهار کردن نیروهای ارتجاعی و راستگرای داخلی به این معنا نیست، که گویا همه این نیروها دارای مواضع مشترک و تحلیل مشابه از شرایط داخلی و خارجی هستند، و به ویژه هم اکنون به توافق بر سر راه های مشترک برای دسترسی به هدف فوق رسیده اند. واقعیت آنست، که هرکدام از این نیروها، برپایه امکانات و شناخت خود، این و یا آن شعار و شیوه عمل را پیشنهاد می کنند.

برای تشخیص و یا فتن شعار عمده و مناسب ترین لحظه در جریان نبرد طبقاتی باید فاکت های «جامع، موثق، بی غرضانه، دقیق» (احسان طبری، کتاب یادداشت ها و نوشته های فلسفی و اجتماعی، ص ۸۲) را شناخت و با تجزیه و تحلیل همه جانبه و بی غرضانه (علمی) آنها به استخراج شعار و رهنمود برای عمل پرداخت. برای دسترسی به این هدف باید حرکت اندیشه تحلیلی از کل به جز انجام شود.

برای مثال باید برای تعیین جای کره زمین در کهکشان، با فاکت های دال بر بی انتها بودن کهکشان، وجود میلیون ها و میلیون ها منظومه شمسی در آن و جای خورشید منظومه شمسی خود در آن را دانست، تا قادر شد تصور نزدیک به واقعیتی از جای کره زمین در کهکشان بی انتها بدست آورد.

حرکت اندیشه تحلیلی در مبارزات اجتماعی نیز باید همین مسیر را طی کند. به عبارت دیگر، برای تعیین شعار عمده روز در مبارزات آزادی خواهانه مردم در ایران، باید از شناخت و تعیین فاکت های «جامع، موثق، بی غرضانه، دقیق» در جهان آغاز کرد، تا با شناخت نبرد طبقاتی جاری در آن و تشخیص گردان های متخاصم نو و کهن در دو سوی جبهه نبرد، توانست تضادها بین دو جبهه (تضادهای آشتی ناپذیر) و اختلافات بزرگ و کوچک در بین گردان های هر دو جبهه (تضادهای آشتی پذیر) را برشمرد. برپایه این شناخت باید سپس در ایران به تعیین متحدان داخلی و جهانی دو جبهه متخاصم در نبرد طبقاتی پرداخت و منافع آنها را برشمرد. سپس باید به استخراج شعارها و رهنمودهای واقع بینانه برای عمل مشخص در جنبش، علیه طبقات حاکم داخلی و متحدان خارجی آنان دست زد.

چنین شیوه تحلیل «براساس اسلوب علمی (دیسالکتیک) و جامعه شناسی علمی (ماتریالیسم تاریخی)» (احسان طبری- همانجا) کدام نتیجه گیری ها، شعارها و رهنمودها را برای حزب توده ایران در جریان مبارزات فعلی مردم میهن ما ممکن می داند؟ نتیجه یک چنین تحلیلی می تواند شعار «جبهه ضد دیکتاتوری» باشد، که یکی از مصوبات پلنوم اخیر «کمیته مرکزی حزب توده ایران» منتخب «کنگره سوم» است؟ برای دسترسی به این شعار و رهنمودها از وضع جهان آغاز کنیم:

اول- جهان

دوران، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم!

در سال های اخیر دو پدیده مهم را می توان در جهان برشمرد: اول- پیروزی امپریالیسم در «جنگ سرد»، که با ضربات وارده به اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی همراه شد؛ دوم- «بحران ساختاری» تشدید شونده سیستم سرمایه داری در جهان. کدامیک ویژگی عمده دوران معاصر در جهان را تشکیل می دهند؟

با بررسی نقادانه علل شکست دومین کوشش انسان ترقی خواه برای برقراری سوسیالیسم در جهان می توان به روشنی اثبات کرد، که این فروپاشی ریشه در تناسب قوای نابرابر از یک سو و اشتباهات قابل جلوگیری احزاب کمونیست حاکم از سوی دیگر داشته است. لذا می توان ضربات وارده را یک حادثه گذرا ارزیابی کرد و به ویژه تاکید کرد، که این فروپاشی را نمی توان به معنای حقانیت سرمایه داری و ابدی بودن آن دانست، چرا که تاریخ با «سیستم سرمایه داری» به پایان خود نرسیده است!

اما در مورد «بحران ساختاری» سرمایه داری، آیا این یک حادثه گذراست؟ علل این بحران از بیرون به آن تحمیل شده است؟ و یا این علل ساختاری و درونی هستند؟

بدون تردید بخشی از علل خارجی هستند. پایان قابل شناخت نه چندان دور انرژی، روشن تر شدن روزانه فاجعه درشرف تکوین محیط زیست و... را باید به عنوان علل خارجی برشمرد، که خود عمدها ناشی از ماهیت غارتگرانه سیستم سرمایه داری هستند. با وجود این باید علل درونی و ساختاری این سیستم در ایجاد بحران تشدید یابنده را مشخص کرد.

طبقه کارگر نقش تاریخی خود را از دست داده است؟

در سال های اخیر و بدنبال حوادثی که برای اردوگاه سوسیالیسم پیش آمد، این بحث در برخی احزاب و سازمان های چپ براسر جهان - از جمله ایران - رایج شد، که طبقه کارگر، بدان مفهومی که مارکس و انگلس و سپس لنین در آثار خود از آن یاد می کنند، دیگر وجود خارجی و طبعاً اجتماعی ندارد!

برخی نظریه پردازان سرمایه داری، آگاهانه و به منظور انکار پایه های اجتماعی - طبقاتی تحلیل تاریخ، این اندیشه انحرافی را در میان این سازمان ها دامن زدند، که با کامپیوتری شدن تولید، رابطه سرمایه و کار (نیروی کار) دیگر مفهوم کلاسیک مارکستی را از دست داده است و بر این مبنی تحولات اجتماعی - انقلابی به مفهوم برقراری حاکمیت طبقه نو دیگر محلی از اعراب ندارد!

ایدئولوگ های سرمایه داری ابتدا بحث "حکومت غیر ایدئولوژیک" را پیش کشیدند و سپس ضرورت تکرش سیاسی غیر ایدئولوژیک به جامعه را در این سازمان ها را مطرح ساختند. سرائیج این کارزار، خلع سلاح ایدئولوژیک برخی سازمان های چپ و یا فراکسیون ها در احزاب کارگری بود.

آنچه را در زیر می خوانید، برخورداری است علمی توسط دو دانشمند مارکسیست و صاحب نظر در اقتصاد و فلسفه در آلمان، که به توجیه به محبت "تورک ایدئولوژی" و "انکار نقش تاریخی طبقه کارگر" از آلمانی به فارسی ترجمه شده است.

اقتصاددان مارکسیست آلمانی "یورگن کوشینسکی" (Jürgen Kuczynski) اخیراً در کتاب جدید خود تحت عنوان "آخرین اندیشه ها؟" نظرات انتقادی ای را در خصوص این مقدمه مطرح ساخته است، که مبنای بحث جالب توجهی بین مارکسیست های آلمانی شده است. ترجمه و تالیف بخش هایی از نامه دکتر روبرت اشتیگروالد (Robert Steigerwald) و پاسخ کوشینسکی به او را، که در ارگان حزب کمونیست آلمان بچاپ رسیده است (۲۰ Nov. ۱۹۹۵) در زیر می خوانید.

اشتیگروالد ازجمله می نویسد: "یورگن عزیز، ... تو موضوع خود را ازجمله بر پایه انتقاد به نظری بیان می کنی، که رفیق "وینتر"، عضو آکادمی علوم اجتماعی جنب کمیته مرکزی حزب سوسیال متحده آلمان، ابراز داشته بود. او بطور کلی تمام آنهایی را که به نحوی در جمع حقوق و دستمزدبگیران بحساب می آیند، جزو طبقه کارگر ارزیابی کرده بود. این برداشت از نظر محتوایی به نظر سوسیال دموکراسی درباره "ویژگی" کارگر بودن، یعنی وابسته به حقوق بودن، نزدیک است. بیان این نکته توسط من، تنها بیان درک موضوع و نه یک انتقاد است، ما البته هیچگاه این موضوع را نپذیرفتیم، این نظر همچنین به نظر رفقای آلمان دموکراتیک شباهت دارد. ... نکته ای که تو (در کتابت) بیان نکرده ای. انتقاد مشترک (من و تو) به نظر (وینتر) در این مورد در اینجا پایان می یابد.

بین نظر تو و وینتر نکات مشترک شایان توجهی وجود دارد. او قشر بندی در طبقه کارگر و تفاوت ها بین او و بخش های بزرگی از اقشار بین ناپیینی وابسته به حقوق را در جامعه از بین می برد. نحوه برخورد تو چگونه است؟ تو این تفاوت ها را برجسته می سازی، و بر پایه این استدلال، کم شدن (کمی و کیفی) طبقه کارگر را نتیجه می گیری و سپس طبقه کارگر و دیگر اقشار نیروهای اجتماعی غیربورژوازی را زیر دو مفهوم "خلق" (حزب خلق، مفهوم انتخاب شده توسط حزب سوسیال دموکرات آلمان را در صفحه ۵۸ برجسته می سازی) و "جبران کردن" (۱) (این واژه که توسط برخی از سندیکاها بکار برده می شود، را تو به عنوان یک پیشرفت در صفحه ۵۹ ارزیابی می کنی) را جمع می کنی. موضوع تو و وینتر همانند دو دستکش پشت رو کرده اند.

برای آنکه هیچ سوتفاهمی بوجود نیاید، لازم می دانم در همین جا تاکید کنم، که من هم با تو موافقم، که اولاً باید بورژوازی را حتی المقدور منفرد ساخت، و در ثانی باید در برابر آن نیروی اجتماعی را به صحنه آورد، که تا آنجا که ممکن است، بزرگ و قوی باشد. باوجود این، تشخیص قشر بندی این "طبقه" نیروهای خلق ضروری است.

تعریف طبقه در "مانیفست" و در "ابتکار بزرگ" لنین

تو نقل قول هایی از بانیان سوسیالیسم می آوری، تا نظر خود را درباره نقش کم شونده طبقه کارگر اثبات کنی، تا سپس برداشت بانیان سوسیالیسم در این رابطه را در دوران فعلی مورد بررسی قرار دهی. باوجود این بنظر من لااقل دو نظر ابراز شده وجود دارند، که برای بررسی موضوع مورد نظر ما در دوران فعلی پراهمیت تر هستند، از نقل قول هایی که تو انتخاب کرده ای. من به پیشگفتار چاپ انگلیسی «مانیفست حزب کمونیست» می اندیشم، که در

این «پلورالیسم» نظرها، که "چپ" های خود باخته در خارج از کشور شدت سنگ آثرا به سینه می زند، کدام برخورد واقعینانه را طلب می کند؟ به نظر می رسد، جستجوی کوچکترین توافق همه گردان های شرکت کننده در جنبش آزادی خواهی و دوری گزیدن از برجسته ساختن نکات مورد اختلاف. چنین شیوه ای را زنده یاد احسان طبری در متون و اختلافات در درون نیروهای انقلابی و مترقی توصیه می کند و در کتاب فوق الذکر (ص ۸۸) می نویسد: «در مورد اختلافات آشتی پذیر... تکیه (باید) بر روی وحدت» باشد. به نظر او تجربه توده ها و البته سازمان ها و گردان های جبهه ضروری است، تا توافق عمومی بر سر یک شعار واحد و شیوه عمل مشترک ایجاد گردد. او (در ص ۸۳ همان کتاب) می نویسد: «زمانی می توان مردم را بسیج کرد، که شعارها در جهت مصالح و خواست های آنها باشد و آنها به صحت این شعار معتقد و قانع گردند. این کار ساده ای نیست، و گاه باید مردم حالات مختلف را تجربه کنند، تا به شعار صحیح بگریزند».

بدیهی است، که در مرحله فعلی رشد جنبش آزادی خواهی در ایران، ایجاد امکان کسب تجربه برای همه گردان ها تنها از طریق تکیه بر حداقل مسود توافق و دامن زدن بر دیدهای مختلف و اختلافات ممکن می گردد. این حداقل مشترک، همانطور که راه توده در مقاله «نیم قدم...» در شماره ۴۴ خود به آن تاکید کرد، توافق بر سر این امر است، که هر کدام از سازمان ها، احزاب و گردان های آزادی خواه بر پایه درک و امکانات خود برای آزادی مبارزه کنند.

با در نظر داشت این مجموعه است، که شعار ایجاد «جبهه آزادی خواهی» خود را از هر شعار دیگری نزدیک تر به واقعیت نشان می دهد. این شعار با توجه به ترکیب ناهمگون شرکت کنندگان بالقوه و بالفعل در این جبهه، این واقعیت غیرقابل انکار را در نظر دارد، که «ایران امروز»، باوجود قدرت بزرگ سرمایه داری وابسته تجاری و زمینداران بزرگ و تسلط آنان بر وسیع ترین ارگان حکومتی و خطر بلامنازع شدن این قدرت، در شرایط کنونی و تا دوران معین تفاوت های چشمگیری با دوران سلطنتی دارد، که ناشی از انقلاب بهمن ۵۷ و وجود بقایای نیروهای انقلابی در سطوح و مراکز مختلف حاکمیت جمهوری اسلامی است.

بفرنجی و حساسیت این مرحله از نبرد را می توان ازجمله در موضع گیری احزاب، سازمان ها و گروه های سیاسی ملی - دگراندیش، مذهبی و ... در جریان «انتخابات مجلس» به روشنی دید.

در چنین شرایط بفرنجی است، که راه توده «جبهه آزادی» را برای مرحله فعلی مطرح می سازد، زیرا این شعار بر وسیع ترین اشتراک نظر، یعنی «آزادی» متکی است و اتحاد همه نیروهای طرفدار آزادی و دموکراسی را ممکن می سازد، به اختلاف نظرها دامن نمی زند و امکان کسب تجربه مشخص برای همه گردان ها و همه مردم را بوجود می آورد.

بدیهی است، که چنین ارزیابی را نمی توان با شعار «جبهه ضد دیکتاتوری» ارائه داد. زیرا نه تنها به اختلافات در درون جبهه دامن می زند و به حل تضادهای آشتی پذیر در گردان های آن کمک نمی کند، بلکه (و این براتق بپراهمیت تر است) بخش مهمی از نیروهای حاشیه حکومت و درون حکومت را که از آزادی محبودی در انتقاد و مقابله با سیاست های حکومت برخوردارند، از شرکت در جبهه محروم می کند و در عوض زمینه را برای ادعای پیوستن ارتجاعی ترین جناح های سلطنت طلب به جبهه هموار می کند، که خود را مجریان بهتری برای اعمال سیاست امپریالیستی «تعديل اقتصادي» می دانند.

بدین ترتیب پیشنهاد شعار «جبهه ضد دیکتاتوری» برای مرحله مشخص فعلی تاریخ میهن ما، که ناشی از بی توجهی به اصول «عمده و غیر عمده» و عدم حرکت اندیشه تحلیلی از «کل به جز» است، قادر نمی گردد به نیاز مرحله فعلی مبارزه مردم در ایران پاسخ ضروری بدهد. چنین شیوه ای را احسان طبری در بحث درباره «استخراج شعارها و رهنمودهای عمل» کتاب خود (ص ۸۲) شیوه «ماجراجویی» و «ولونتاریستی» می نامد و می نویسد: «استخراج شعارها و رهنمودهای مشخص و کنکرت امر رهبری را از مرحله بررسی نظری وارد مرحله بسیار دشوار و فوق العاده بفرنج و پر مسئولیت عمل می کند... ماجراجویی جز این نیست، که رهنمودها ذهنی و ولونتاریستی باشد... و اظهار تاسف می کند، که «بسیارند مسئولینی که به اتکاء عقل خود، تصمیمات شتابزده می گیرند و به اتکاء اراده خود می کوشند آثرا به پیش ببرند و بدینسان همه امور را ضایع می سازند».

* کوتاه شدن زمان بحران های ادواری اضافه تولید از سیکل های ۱۲ تا ۱۵ ساله به یک سال و حتی چند ماه در سال های اخیر، نکته شایان توجهی است، که باید غلایم و نتایج اجتماعی آن را از نتایج بحران ساختاری سیستم بطور جداگانه ای مورد توجه قرار دارد و در محاسبات وار کرد.

به نظر من تحقیق درباره مسئله مورد بحث ما چنین نتیجه‌ای نخواهد داشت، که تغییرات بزرگ اجتماعی بدون و یا حتی علیرغم طبقه کارگر - هم به مفهوم مثبت و هم منفی آن، تاریخ این نکته را بارها نشان داده است - بوجود خواهند آمد. این نکته را می‌توان با توجه به سیاست تمامی نیروهای حاکم اجتماعی بروشنی دید. همه می‌دانند، که باید برای رسیدن به تسایح مورد نظر خود، خاک زیادی به چشم کارگران بریزند.

آنچه که گفته شد به این معنا نیز نیست، که طبقات دیگر اجتماعی (برای مثال، دهقانان در کشورهای "جهان سوم")، روشنفکران، بویژه دانشجویان نمی‌توانند نقشی برجسته‌ای در جنبش و تحولات اجتماعی ایفاء کنند.

به نظر من نمی‌توان نقش یک طبقه را تنها مربوط به آن بدانیم، که در خیابان به نبرد می‌پردازد (اگر هم این نکته نهایتاً نقش تعیین کننده داشته باشند). دهقانان در جنگ‌های دهقانی می‌جنگیدند، اما ماهیتاً نبردها (اشکال ابتدایی) انقلاب بورژوازی را تشکیل می‌داد، درحالی‌که سرمایه‌داری در حال ایجادشدن، تقریباً اصلاً در آن شرکت نکرد. و این پرسش، که آیا طبقه کارگر واقعا شایستگی نبرد را از دست داده است و یا آماده برای نبرد طبقاتی نیست، و آیا ضروری است، که ما بجای بالابردن سطح سازماندهی و دانش تئوریک طبقه کارگر و برائی برنامه سیاسی و پراتیک نبرد روزانه او، نیروی خود را در سطوح دیگر بکارگیریم، همه این نکات بسیار سوال برانگیزی‌اند. آنچه گفته شد، تنها مربوط به رابطه با سوسیال دموکراسی نیست. تا چه اندازه رد جستجوی یک راه ملی، یک جبهه سوسیالیستی، ازجمله در آلمان دموکراتیک، بجای کوشش برای ایجاد یک حزب بظاهر نوع جدید برای تغییرات و رشد در اروپای مرکزی، نادرست بود نیز در همین ردیف قرار دارد. من امروز دیگر مطمئن نیستم، که آیا ارزیابی حزب کمونیست فرانسه از وقایع ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه (که ما پذیرفتیم) تا چه اندازه درست بوده است. من فکر می‌کنم، باید اندیشید، که چه چیزهایی بعد از ۱۹۴۵ ممکن بوده است، که تنها از طریق نیروهای متحد آمریکا و نیروهای ضد انقلابی انتقال داده شده از آمریکا و انگلستان، جلوگیری از آن ممکن شد. همچنین، چه نقشی اتحاد شوروی ایفاء کرد (بطور مثال یونان).

پاسخ کوشینسکی

روبرت عزیز، با تشکر فراوان برای بررسی اندیشمندانه کتاب من. درباره موضوع "از بین رفتن طبقه کارگر؟"، لازم می‌دانم در ابتدا بنویسم، که امروز طبقه کارگر وجود دارد، اما از این طبقه تکه‌هایی جدا می‌شوند.

اگر من از طبقه کارگر صحبت می‌کنم، منظور تعریف مارکس و انگلس است، که از آن طبقه‌ای صحبت می‌کنند، که با ماشین آلات و ابزار کار می‌کنند، که در مالکیت آنها نیست. البته کارمندان نیز مالک نیستند. آنها را نه مارکس و انگلس و نه لنین و همچنین تلمان (دبیر کل حزب کمونیست آلمان، که توسط فاشیست‌ها در اردوگاه‌های مرگ هیتلری به قتل رسید) هیچگاه جزو طبقه کارگر نیاوردند. لنین مفهوم طبقه کارگر را حتی تنگ‌تر از مارکس و انگلس در نظر داشت. مثلاً می‌گفت: «پرولتاریا یعنی طبقه‌ای، که در مراکز تولید سرمایه‌داری به تولید مواهب مادی می‌پردازد» (کلیه آثار جلد ۳۳، صفحه ۴۶). لنین این طبقه را از کارمندان و روشنفکران متمایز می‌کرد (جلد ۲۹، صفحه ۳۷۹).

اما تو بخش‌هایی از کارمندان و روشنفکران را در تعریف خود از طبقه کارگر، در این طبقه جای می‌دهی. در چنین صورتی البته نمی‌توان از آن بین رفتن طبقه کارگر صحبت کرد. اما اگر تعریف مارکس و انگلس را مبنای قرار دهیم و توجه داشته باشیم، که هرروز تعداد بیشتری بجای کار با ماشین آلات با کمپیوتر سروکار دارند - کاری که یک آموزش بکلی دیگری می‌طلبد و یک موقعیت اجتماعی بکلی متفاوتی از کارگران ایجاد می‌کند -، آنوقت می‌توان از آن بین رفتن طبقه کارگر صحبت کرد. همین موضوع را هم مارکس اتخاذ می‌کند، وقتی در "پایه و اساس انتقاد اقتصاد سیاسی" از آن صحبت می‌کند، که بدنبال رشد بازدهی کار، انسان در تحلیل نهایی «مراقبت کننده و تنظیم کننده» روند تولید خواهد شد. (او در کنار تولید قرار خواهد گرفت، بجای آنکه عامل اصلی آن باشد).

روبرت عزیز، من می‌توانم با این فکر و گفته انس بگیرم، که تصورات مارکس، انگلس و لنین در مورد (تعریف) طبقه کارگر امروز دیگر با واقعیت منطبق نیست - اگر چه خود من چنین نظری ندارم.

۱- مفهومی که در زبان آلمانی از ریشه vergelten است، به معنی اجرادادن - خداوند اجرث بدهد -

۲- نظری که کارگر را آن گروه از زحمتکشان می‌دانست، که لباس کار آبی به تن داشتند، که به علت اشتغالشان آغشته به روغن و رنگ و... است.

آن پرولتاریا به مثابه «طبقه مزدبگیران مدرن» توضیح داده می‌شود، که، «از آنجا که خود مالک ابزار تولید نیستند، چاره‌ای ندارند، جز فروش نیروی کار خود، تا بتوانند زندگی کنند».

طبق این تعریف، اگر می‌خواهیم در چارچوب نظرات مارکسیستی استدلال کنیم، تئوریه وابسته به مزد بودن را بمنظور تعریف مشخصات طبقه کارگر، نمی‌توان بکار گرفت، زیرا روشن است، که رئیس و پرستار یک بیمارستان هر دو متعلق به یک قشر اجتماعی نیستند. لذا ما به مشخصات دیگری برای تعریف طبقه کارگر نیاز داریم. به نظر من این مشخصات را می‌توان در تعریف لنین در «ابتکار بزرگ» (که تو هم برشمرده‌ای) یافت: «به عنوان طبقات، گروه‌های بزرگی از انسان‌ها مشخص می‌شوند، که تفاوت بین آنها برپایه جای آنها در یک سیستم تاریخی تولید، بر پایه وضع مالکیت آنها بر ابزار تولید (که عمدتاً در قوانین تعیین و مشخص شده است)، برپایه نقش آنها در سازمان دادن تولید اجتماعی و در نتیجه سهم آنها از ثروت اجتماعی، که در اختیار دارند، تعیین می‌شود. طبقات گروه‌هایی از انسان‌ها هستند، که برخی از آنها کار گروه دیگر را تصاحب می‌کند، برپایه تفاوتی، که در یک سیستم معین اقتصادی دارا هستند».

اکنون می‌توان با بکار گرفتن هریک از مشخصات این تعریف، تفاوت بین، نه تنها طبقه کارگر، بلکه همچنین بین اقشار روشنفکر (که قشر پائینی آن وارد تشریندی‌های کناری طبقه کارگر و اقشار بالایی آن بدرون بورژوازی می‌رسد) و جای اقشار بین‌نابینی "وابسته به مزد" را تعیین کرد و مرز آنها را با بورژوازی مشخص ساخت.

بر پایه این تعریف دیگر بی‌تفاوتی تفاوتی است، که عضویت فرد در طبقه کارگر بخاطر نوع کاری که انجام می‌دهد (آیا در یک کارخانه بزرگ و یا کوچک مشغول بکار است، و یا یک کارمند دولتی است)، تعیین می‌شود، و این برای نتیجه‌گیری مشترک ما پراهمیت است. این نکته باید البته بیشتر توضیح داده شود: یک مثال می‌زنم. مهندسی را در یک مرکز تولیدی در نظر بگیریم. او نیروی کار خود (که عمدتاً برپایه آموزش فکری قرار دارد و عملکرد آن هم فکری است) را می‌فروشد، تا بتواند زندگی کند. اما جای او در تولید (و اغلب سطح درآمد او هم) تفاوت دارد با کارگر همان مرکز تولیدی، زیرا او نقش هدایت و یا حتی رهبری تولید را بهعهده دارد، درحالی‌که از سوی دیگر خود نیز هدایت و یا حتی رهبری می‌شود، به نحوی که او دارای یک وضع "میانی" در تولید است. مشخصاتی که در اینجا بطور گذرا توضیح داده شدند، اجازه می‌دهند، مرزهای اجتماعی او، هم در برابر بورژوازی و هم در مقابل کارگران، مشخص شود.

موضع حزب کمونیست آلمان در برابر طبقه کارگر

ما همیشه به تعریف مارکس از مفهوم عام طبقه کارگر ("Arbeiterklasse an sich") و واقعیت موجود طبقه کارگر ("Arbeiterklasse für sich") توجه داشته‌ایم. همچنین ما تفاوت‌های ناشی از ویژگی‌های موجود محلی و یا در رشته‌های مختلف تولیدی را در طبقه کارگر مورد توجه خاص قرار داده‌ایم. درست این نکات یکی از علل عمده‌ای بودند، که ما را بر آن داشتند، به ضرورت وجود و فعالیت یک حزب طبقه کارگر با فشاری کنیم. حزبی که در عین توجه و علیرغم تفاوت‌های برشمرده در بین گروه‌های طبقه کارگر و ویژگی‌های "تنگ‌نظرانه" محلی و ناشی از رشته‌های تولیدی مختلف و...، منافع عام و ماورا این تفاوت‌های موجود را در کل طبقه کارگر تشخیص دهد و برای تفهیم آنها بکوشد.

ما هم از این موضع حرکت می‌کنیم، که نه تنها سرمایه‌داری، بلکه طبقه کارگر هم تغییر و رشد کرده است. باوجود این ما معتقدیم، که ویژگی‌های مشخصی نزد سرمایه‌داری و طبقه کارگر دست‌نخورده باقی مانده‌اند. اگر تصور شود، می‌توان سرمایه‌داری و طبقه کارگر را امروزه هم تنها با همان مفاهیمی تعریف کنیم، که در زمان مارکس، انگلس و یا لنین درست بودند، همانقدر اشتباه است، که ویژگی‌های ناشی از تغییرات را (تا آنجا که مربوط به صورتبندی سرمایه‌داری است)، مطلق کرده و آنچه که باقی مانده است را از مد نظر دور بداریم. آنچه که گفته شد، انتقاد به موضع تو نیست، بلکه برای جلوگیری از "توفاهم نسبت به موضع حزب کمونیست آلمان بیان شد. براین پایه است، که ما نه تئوریه وابسته بودن به مزد" و نه "تئوریه بلامان" (۲) را وارد دانستیم (که دورانی در اتحاد شوروی و پاریس مطرح بود).

من بحث فعلی را یک بحث روشنفکرانه نمی‌دانم، زیرا باید پایه تعیین سیاست قرار بگیرد. مسائل اتحاد عمل، متحدین تاریخی و همچنین برخی از جوانب سیاست سازمانی منوط بر نتایج این بحث می‌شوند.

مقالات وارده

پیرامون برخی مقالات و دیدگاه‌های نشریه "نامه مردم"

پیشگام جنبش نه درحاشیه آن!

ع. گلپایگ

برخی از نویسندگان "نامه مردم" همچنان پیرامون شعار طرد رژیم ولایت فقیه مطلب می‌نویسند و از کنار تحولات داخل کشور به سادگی می‌گذرند. آنها چشم‌های خویش را بر واقعیت‌ها می‌بندند تا مبادا گزند به شعار مورد نظر آنها وارد شود!

بی‌باوری به جنبش آزادیخواهی مردم: "واقعیت اینست، که اگر رژیم به شمار معدودی از شخصیت‌های سیاسی نیز اجازه اظهارنظر می‌دهد به دلیل ضرورتی است که برای بزرگ کردن سیمای ضد مردمی و ضد دموکراتیک خود احساس می‌کند..." (نقل از مقاله "آزادی احزاب در رژیم ولایت فقیه" نامه مردم شماره ۴۶۱)

بی‌اهمیت جلوه دادن مبارزه آزادیخواهان در درون کشور: "...سخن گفتن از آزادی احزاب ادعای مسخره‌ای است که هیچکس حتی مبلغان رژیم نیز به اعتقاد جدی ندارند..." (همانجا)

بزرگ جلوه دادن پیش از حد قدرت نیروهای ارتجاعی: "...انتظار بر آورده شدن چنین خواستی (منظور آزادی احزاب است) در شرایط عادی از رژیم ولایت فقیه انتظاری دور از واقعیت است..." (همانجا)

این نقطه نظرات بیگانه با اوضاع ایران و نگرش‌هایی مشابه آن از جمله مواردی هستند که برخی از نویسندگان "نامه مردم" با آن دست به گریبانند و هنوز نتوانسته‌اند به خود بقبولانند که اگر تاکنون رژیم ناچار به عقب نشینی‌هایی شده (حتی به اعتراف مقاله "طرح قانون جدید مطبوعات با اوج گیری مخالفت‌ها پس گرفته شد" در نامه مردم شماره ۴۶۱) ناشی از فشار جنبش و مبارزات مردم میهن‌ماست. معلوم نیست نویسندگان "نامه مردم" دنبال چه نوع مبارزه‌ای هستند و اساسا چرا نباید آنچه که در داخل کشور می‌گذرد نامش "مبارزه مردم" باشد؟ اگر نامش مبارزه نیست و رژیم در برابر این مبارزه بغیرغم همه جان سختی که نشان می‌دهد بناچار عقب نشینی می‌کند، لطفا بنویسند نام آن چیست؟

از جمله اعتقادات برجسته توده‌ایها، همواره این بوده و هست که مبارزه اجتماعی را مجموعه‌ای از تلاش و کوشش آن نیروهای می‌دانسته‌اند که می‌کوشند سدهای سر راه تحولات انقلابی در کشور را از میان بردارند. به همین دلیل، از نگاه توده‌ای‌ها هر نوع تلاش و کوششی در این راه مثبت و قابل ستایش است. توده‌ایها هیچگاه در مسیر تحولات اجتماعی اراده گزانی نکرده و نخواهند کرد. مجموعه تلاش مبارزان و آزادیخواهان در مسیر تحولات اجتماعی همیشه مورد تائید و احترام عمیق حزب توده ایران بوده است و توده‌ای‌ها نیز پیوسته تلاش کرده‌اند شانه به شانه نیروهای حاضر در صحنه مبارزه و در راه تحقق خواست‌های اساسی توده‌های مردم گام بردارند.

چند رویداد با اهمیت

با نگاهی کوتاه به برخی از رویدادهای اخیر ایران، میزان عقب ماندگی برخی نویسندگان "نامه مردم" از جنبش آزادیخواهی مردم مشخص می‌شود. به عنوان

مثال از شماره ۴۶۰ تا شماره ۴۶۹ "نامه مردم" مقالات متعددی در رابطه با اوضاع ایران درج شده که مجموعه‌ای از تشتت فکری است. ابتدا رویدادها را بشماریم:

- ۱- اعلام تجدید سازمان "حزب ایران" و زمزمه اعلام موجودیت "حزب مردم ایران" و تشکیل چند سازمان و حزب دیگر!
- ۲- اعلام آمادگی نهضت آزادی ایران و مجاهدین انقلاب اسلامی و سازمان‌های وابسته به این طیف جهت شرکت در انتخابات مجلس!
- ۳- نامه ۱۶ وزیر و کارگزار بلند پایه دولت هاشمی رفسنجانی در حمایت از وی در برابر جامعه روحانیت مبارز و ورود به کارزار انتخاباتی!
- ۴- دادگاه "عباس معروفی" مسئول مجله "کردون" و دفاع تاریخی وی که در ایران دست به دست شد!

و...

این چند نمونه را از بین مجموعه رویدادهای اخیر، که بی ارتباط با سرنوشت کشورما نیستند، انتخاب کردم. براساس رویدادهای فوق، به جرات می‌توان گفت که نیروهای ارتجاعی قادر نیستند جنبش آزادیخواهی را به آسانی قلع و قمع کنند و این مهمترین نتیجه‌ایست که ما باید در تحلیل‌ها و ارزیابی‌های خود در نظر بگیریم. آنچه که امروز پیش روی ما قرار دارد، مبارزه و نتایج حاصله از آن طی سال‌های اخیر است. چگونه می‌توان آنرا حاصل خیمه شب‌بازیهایی حکومت اعلام داشت و عملا حاصل مبارزات مردم را منکرشد؟ این یعنی مشی توده‌ای؟

این مهم نیست که نیروهای ارتجاعی می‌کوشند فضای موجود را به سود خود منحرف کرده و هدایت کنند، مهم اینست که شرایط کنونی به نیروهای ارتجاعی تحمیل شده‌است. و این درحالی است که نویسندگان "نامه مردم" در مقاله خود که در بالا به آن اشاره کردم، اعتقاد دارد: "رژیم بخاطر بزرگ کردن سیمای ضد مردمی خویش در نزد کشورهای غربی به این یا آن فرد اجازه سخن گفتن می‌دهد!" بنظر من، فشار جنبش آزادیخواهی خواست‌های زیادی را به رژیم تحمیل کرده و خواهد کرد. درک این مسئله از اهمیت زیادی برخوردار است. برای اینکه به برخی سوالات احتمالی پیرامون این ارزیابی خود پاسخ داده باشم، قدری به حوادث گذشته مراجعه می‌کنم.

گروه "انصار حزب الله"، که طی سالیان دراز، بانام‌ها و درگروهبندی‌های دیگر، از سوی نیروهای ارتجاعی علیه آزادیخواهان بکار گرفته می‌شد، این بار با سازماندهی جدید و با نام مشخص، از سوی ارتجاع حکومتی به میدان آورده شد. این یعنی که ارتجاع دیگر درحد و حدود گذشته قادر به استفاده از این نیرو و عملیات آن نیست. عملکرد "انصار حزب الله" با اوج گیری مبارزات جنبش آزادیخواهی مردم ایران ارتباط مستقیم داشت و دارد. روی صحنه آمدن سازمان یافته و علنی این نیروی فشار و حمایت بی‌چون و چرای آیت الله‌های نظیر "جنتی" (که در شورای نگهبان و دیگر ارکان و سازمان‌های حکومتی قدرت برتری دارند) نشانگر تسایل امثال وی از ادامه سرکوب آزادیخواهان است. حال باید از خود پرسید که چرا و چگونه است که این نیرو دیگر نمی‌تواند مانند گذشته، هر نوع که تمایل داشته باشد به این سرکوب ادامه دهد و ناچار شده‌است، برخلاف گذشته مستقیما روی صحنه بیاید؟ جز اینکه به دلیل افشای چهره واقعی این نیرو نزد مردم، آنها ناچار شده‌اند در مقابل جنبش نیروی سازمان یافته خود را به میدان بیاورند؟ آنها اگر می‌توانستند مانند گذشته جنبش مردم را قلع و قمع کنند، نیازی به این لشکر کشی خیابانی نداشتند!

واقعیت اینست که عملکرد "انصار حزب الله" قادر نشد جنبش را از مسیر خود منحرف کند. مخالفت یکپارچه نیروهای آگاه جامعه، بویژه جنبش دانشجویی، توانست پیشروی "انصار حزب الله" را متوقف کند. این توقف ادامه خواهد یافت؟ پاسخ به این سوال بستگی به سازماندهی و آگاهی جنبش دارد.

گسترش اعتصاب‌ها در محیط‌های کارگری، اعتراض‌های روبه گسترش مردم ایران، اوج گیری جنبش دانشجویی، به مخالفت برخاستن هر چه بیشتر هواداران سابق رژیم و پیوستن آن‌ها به صفوف جنبش آزادیخواهی به گونه‌ایست که نویسندگان "نامه مردم" نیز نمی‌توانند منکر آن شود و می‌نویسند: "... به گمان ما نیروهای سیاسی مختلف، از جمله نیروهای مذهبی (کدام نیروها؟)، پایگاه طبقاتی آنها کدام است؟ از چه نگرشی برخوردارند؟ در چارچوب شعار "طرد ولایت فقیه" می‌گنجند؟ می‌توانند فرمولبندی‌های مشخص خود را برای مبارزه علیه دیکتاتوری مطلقه یک فرد برگزینند..." (نامه مردم شماره ۴۶۰ مقاله "طرد حاکمیت ولایت فقیه نخستین گام...")

این تحولات و دیگر تحولات مشابه که روز به روز ابعاد گسترده تری به خود می‌گیرند، برای نیروهای ارتجاعی غیر قابل پیش بینی بودند. بویژه حرکت اعتراضی دانشجویان از ایزرو آنها تاکتیک جدیدی را در برابر جنبش اتخاذ کردند. اگر چه تاکتیک آنها چندان جدید هم نبود. آنها با طرح شعار مرگ

را هر چه بیشتر منزوی سازد. شعاری که با وضع موجود همخوانی نداشته باشد طرح کنندگان آنرا به حاشیه جنبش می‌راند.

نویسنده "نامه مردم" می‌نویسد: "...آزادی احزاب در یک کشور به آزاد بودن یک فرد و یا شخصیت بستگی ندارد، بلکه به مجموعه‌ای از قوانین و قرار دادهای اجتماعی وابسته است که براساس آن تمامی احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی و سیاسی آزاد خواهند بود تا برای برنامه‌ها و آرمان‌های خود مبارزه و فعالیت کنند..." (نامه مردم شماره ۴۶۱ - مقاله آزادی احزاب در رژیم "ولایت فقیه"). می‌توان گفت که نویسنده این جمله در نامه مردم درک دقیقی از فرجه و تنوع نبرد طبقاتی در جامعه ندارد و در جستجوی ایده‌آل‌های خوش و شرایط مورد نظر خویش برای شکل‌گیری احزاب و یا فعالیت مجدد احزاب و سازمان‌های انقلابی می‌باشد. در حالیکه این احزاب و سازمان‌های مترقی اند که باید شرایط را بسازند. حکومت هیچ چیز را به کسی نمی‌بخشد و اگر شرایط و امکانات اندکی در داخل کشور برای بازگویی نظر بوجود آمده، این تنها و تنها در سایه مبارزه مردم بوده است، که باید از آن دفاع کرد و در جهت تقویت آن کوشید. مجموعه حوادث دوران اخیر در داخل کشور، نشان می‌دهد که جنبش آزادیخواهی مردم ایران گام‌هایی انکارناپذیر برای تحمیل خواست‌های خویش به حکومت برداشته است. عقب‌نشینی ارتجاع را باید با اتکا به این جنبش، تا حد تحمیل خواست‌های بیشتر به حکومت سازمان داد، و این در صورتی ممکن است که در کنار مردم و همگام با آن حرکت کنیم و از هر گونه شعاری که نیروهای حاضر در جنبش را از صف واحد و ضروری مبارزه بزداند، به دقت پرهیز کنیم. البته تردید ندارم، که پدیده‌های نوینی در جامعه پیش آمده است که باید آنها را همه‌جانبه بررسی کرد. این مهم نیست که نیروهای ارتجاعی چه تاکتیکی را در مقابل جنبش آزادیخواهی بکار برده و بکار می‌برند، مهم اینست که همگام با جنبش مردم توطئه‌ها را بازشناخته و طریق مبارزه با آن و خنثی‌سازی آنرا پیدا کنیم. مرحله نوینی از مبارزه در ایران شکل می‌گیرد. باید فضای موجود در کشور را تقویت کرد و در جهت گشایش آن، تا تحمیل آزادی‌های بیشتر به حکومت و نیروهای ارتجاعی گام برداشت.

بر ضد ولایت فقیه کوشیدند مانع پیشروی جنبش آزادیخواهی شده و در صفوف جنبش آزادیخواهی، بین توده مردم مذهبی و روشنفکران جامعه شکاف ایجاد کنند. هدف نهائی آنها جلوگیری از هر چه توده‌ای ترشدن جنبش آزادیخواهی بود. تبلیغات پیرامون این شعار بیشتر شد و در نمازهای جمعه (که رهبری آن در دست ارتجاع رسالت - مولفه است) در مراسم گوناگون، شخصیت‌های شناخته شده ارتجاع با طرح شعار فوق، کوشیدند نیروهای دگراندیش را مرعوب کنند. این جمله حجت الاسلام معزی، عضو شورای مرکزی جامعه روحانیت مبارز تهران که در روزنامه سلام بازتاب یافت، نمونه کامل تلاش ارتجاع از طریق طرح مباحث اسلامی و مذهبی در جنبش، با هدف منحرف ساختن جنبش آزادیخواهی از مسیر واقعی آنست: "...ولایت فقیه، محکم‌ترین حلقه ارتباط انقلاب اسلامی است. امروز دشمنان خارجی و داخلی نظام می‌خواهند از این اصل اسلامی به عنوان وکالت تعبیر و مبنای حکومت اسلامی را زیر علامت سؤال ببرند..." این یکی از صریح‌ترین سخنان، برای ایجاد شکاف در میان نیروهای مذهبی حاضر در جنبش آزادیخواهی است، که باید کلمه به کلمه آنرا با دقت تفسیر و تحلیل کرد. نویسنده "نامه مردم" عملاً آب به آسیاب همین نیرو و حجت الاسلام‌های نایب‌اند آن نمی‌ریزند؟

و یا آیت الله یزدی، رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه گفت: "...دشمنان دانا و دوستان نادان پس از شکست‌هایی که در مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران متحمل شدند به شکل خزنه‌ای تحولات جدیدی را آغاز کرده‌اند و با القای شبهاتی می‌خواهند مشروعیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه را زیر علامت سؤال ببرند..."

و یا ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی در مراسم عزاداری جمعیت مولفه اسلامی اعلام کرد: "...هر خطری که ولایت فقیه را تهدید کند، بزرگترین خطر برای انقلاب اسلامی است..." (نقل قول‌ها از رسالت ۷۳ مرداد است) این سخنان هماهنگ متوجه چه کسانی است؟ و چه نیروهایی را دم تیغ می‌دهد؟ آیا این سخنان خطاب به همان نیروهای آزادیخواه، دمکرات و مسلمان نیست، که در داخل کشور و بدون ورود در مبحث "ولایت فقیه" در جنبش آزادیخواهی مردم ایران، فعالیت خود را تشدید کرده‌اند؟

ارتجاع، در واقع می‌کوشد با طرح سخنان این چنینی ۱- در صفوف جنبش تفرقه بیاندازد ۲- مانع پیوستن مخالفین مسلمان حکومت، به جنبش آزادیخواهی شوند.

این سخنان و این تاکتیک، از سوی نیروهای فوق نشانگر هراس آنها از اوج‌گیری مبارزه آزادیخواهان در داخل کشور نیست؟ آنها این تبلیغات را دامن می‌زنند تا مسائل روز جامعه و خواست‌ها و نیازهای توده‌های مردم عملی نگردد.

آنچه را که طرح کنندگان شعار ضد "ولایت فقیه" دنبال آن بوده و هستند، با واقعیت‌های عینی جامعه همخوانی نداشته و از این رو قادر نخواهد شد نتایج دلخواه آنها را به بار آورد. واقعیت‌های عینی جامعه، از رویا رونی نیروهای مدافع آزادی - استقلال - عدالت اجتماعی با نیروهای طرفدار سرکوب دگراندیشان حکایت دارد. می‌توان موارد دیگری را هم خاطر نشان نمود که در برگیرنده دو صف آرائی بزرگ با دو بینش کاملاً متفاوت و با دو پایگاه طبقاتی جداگانه است. این دو نیرو از فرای پیروزی انقلاب در نبرد با یکدیگر بوده و تا امروز نیز در اشکال گوناگون ادامه یافته و تا نتایج قطعی و بنیادی بنفع یکطرف ادامه خواهد یافت. طی سال‌های اخیر صدها رویداد حادثه بزرگ و کوچک در میهن ما رخ داده است، که برخاسته از همین نبرد بوده است. متأسفانه مدافعان آرمان‌های اساسی انقلاب ۵۷ و طرفداران تحولات مترقی و انسانی در ایران، در تمام این سال‌ها نتوانستند در جبهه‌ای واحد برای تثبیت دستاوردهای انقلاب متشکل شوند. با استفاده از همین ضعف، نیروهای مقابل با صدها توطئه نتوانستند تلفات عظیمی را متوجه آنها کنند. آثار این تلفات و توطئه‌ها تا سالیان دراز بر پیکر این نیروها و بطور کلی، جامعه باقی خواهد ماند. گرچه علیرغم ضربات سنگین از سوی نیروهای ارتجاعی علیه آزادیخواهان، پایه‌های مادی این نیروها در جامعه از بین نرفت و به همراه تغییر و تحولات سال‌های اخیر بار دیگر این نیروها بپا خاسته و امروز با هوشیاری بیشتر و با تجربه از گذشته مبارزه خویش را پیش می‌برند. از همین روست که نیروهای ارتجاعی با طرح شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" می‌کوشند این بار با این طریق در صفوف جنبش تفرقه بیاندازند و نگذارند جبهه‌ای واحد از این نیروها تشکیل شود. همین نیروها در سال‌های اول پیروزی انقلاب کوشیدند با طرح "خطر کمونیسم" مانع اتحاد نیروهای مترقی و انقلابی شوند و امروز با شعار "مرگ بر ضد ولایت فقیه" این هدف را دنبال می‌کنند.

در شرایط کنونی آن شعاری کاربرد مبارزاتی دارد که با روند جنبش مردم همخوانی داشته باشد و بتواند به تحکیم صفوف جنبش کمک کند و ارتجاع

(بقیه سقوط بی وقفه از ص ۳۴)

"ژان زیگر" در نشریه لوموند دیپلماتیک کنگره انترناسیونال را کنگره‌ای بدون گفتگو، بدون بحث جدی، فاقد دید تاریخی و روح تحمل ارزیابی می‌کند. به نظر وی نمایندگان "جبهه پولیساریو" یا "ساف" بر اثر حکومت "هژمونی اروپائی" به سکوت ناچار شدند. هیچکدام از قطعنامه‌های از قبل سرهم بندی شده که با کف‌زدن‌ها به تصویب رسید، نیازهای حیاتی و فوری ملت‌های جنوب را در نظر نگرفت. در کنگره‌ای که بسیار امیدوار بودند که نمایندگان جهان سوم بخشی از قدرت را به دست گیرند، حزب سوسیالیست فرانسه بر همه مقام‌های پرنفوذ چنگ انداخت.

انترناسیونال سوسیالیست ظاهراً از نظم نوینی که امپریالیسم قصد دارد بر جهان تحمیل کند، بیم‌چندانی به خود راه نمی‌دهد و به همین دلیل به دنبال نظم جایگزینی نیست. تلاش برای جهانی کردن انترناسیونال سوسیالیست که در اواخر ده‌های هفتاد بسیار چشمگیر بود، فعلاً با شکست مواجه شده است. سیاست امپریالیسم چنان نمایش وحشتناکی در جهان سوم بوجود آورده است که دیگر نمی‌توان از دستکاری ساده سیستم و ماندن زیر چتر قیمومت صندوق بین‌المللی پول دفاع کرد. انترناسیونال سوسیالیست و نیروهای وابسته به آن چه در اروپای غربی یا شرقی، چه در آفریقا، آمریکا لاتین و غیره نتوانستند اهداف خود را از چارچوب و محدوده رفرمیسم خارج سازند. به گفته "ژودیف و ایترنس" در نشریه کوتیدین، "تلاش سوسیال دمکرات‌ها برای آنکه خود را در فاصله مساوی از مارکسیسم و کاپیتالیسم قرار دهند..." و ناتوانی از توضیح وجه تمایز آنها، به نتایج رقت‌آوری منتهی شده است. و نکته آخر اینکه پیرمورا در مصاحبه خود با پراودا می‌گوید: «وقتی ما کمونیسم را رد می‌کنیم، متأسفانه سوسیالیسم را هم رد کرده‌ایم.» در واقعیت تضعیف آرمان‌های مترقی و دمکراتیک و جایگزین سرمایه‌داری بر اثر فروپاشی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی البته ضربه سنگینی به احزاب کمونیست و انقلابی وارد ساخت، اما بر خلاف تصورات سوسیال دمکرات‌ها پیامدهای این ضربه به تضعیف موقعیت آنها نیز انجامید! □

آنچه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی به نمایندگی از سرمایه داری بین المللی در کشورهای جنوب و شرق اروپا پیگیری می کند:

"تعدیل اقتصادی" "شوک اقتصادی"

مهر ماه امسال دومین اجلاس فرانسه-آفریقا به دعوت احزاب کمونیست آفریقای جنوبی و فرانسه در پاریس تشکیل شد. موضوع این اجلاس عبارت بود از چگونگی مقابله احزاب و نیروهای مترقی با جهانی شدن "سرمایه" بیش از ۲۴ حزب از ۲۰ کشور در آن شرکت کردند. مطالب زیر خلاصه ای است از سخنرانی های "فرانسیس دورتز"، عضو هیات دبیران حزب کمونیست فرانسه و رئیس فراکسیون کمونیست ها در پارلمان اروپا و "جرقی کرونین"، معاون دبیرکل حزب کمونیست آفریقای جنوبی.

فرانسیس دورتز: "جهانی شدن" چیزی نیست جز فشار بازارهای سرمایه داری و قدرتمندترین کشورها بر روی مردم جهان. در همه نقاط جهان اکنون یک منطق حاکمیت دارد، منطق که بیش از هر چیز ضربه خود را به تسوده های مردم وارد می آورد. برنامه های تعدیل اقتصادی در جنوب، سیاست شوک درمانی در شرق، معیارهای همگرایی اقتصادی در اروپا همه اجزائی از این منطق و از این روند عمومی است. بشریت در حال گذار به یک "دهکده جهانی" نیست.

ما اکنون شاهد برپائی یک سیستم آپارتاید جهانی، یک نظام تبعیض فراگیر در سطح تمام گستره کره خاکی هستیم. افراط در رقابت به رکود انجامیده و در نتیجه مبادله آزادی که دارای جنبه مثبت باشد اساسا وجود خارجی ندارد.

این روند یکی از واقعیت های لحظه کنونی است و هیچکس نمی گوید که آن را نباید دید، سخن بر سر آن است که نمی توان و نباید تحت هیچ شرایطی تسلیم این روند شد و به جزئی از اجزاء آن تبدیل گردید. امروز در جهان جنگ اقتصادی بیرحمانه ای جریان دارد که در همان حد جنگ های نظامی قربانی می گیرد. اکنون روشن شده است که "بازار" نمی تواند نیاز به توسعه را پاسخگو باشد. وانگهی بازار آزاد و بی طرف اساس وجود خارجی ندارند. در این عرصه تنها قدرت و نیرو است که سلطه خود را برقرار می سازد.

در این شرایط چگونه نیروهای مترقی می توانند متقابلا به ضد حمله دست زنند؟ کدام اتحاد و همبستگی را باید پایه گذاری کنند؟ به نظر ما نقطه عزیمت هر کمونیست و هر نیروی مترقی (در ارزیابی برنامه های اقتصادی و اجتماعی) باید رفع نیازهای اجتماعی، پاسخگویی به خواسته های خلق ها باشد. ضرورت حفظ حاکمیت ملی نیز یکی دیگر از پایه های مبارزه ماست. برنامه های تعدیل اقتصادی با خواست حفظ حاکمیت ملی مغایر است، زیرا که این برنامه ها وسیله استعمار مجدد اقتصادی و در نتیجه سیاسی است و این دو از هم جدائی ناپذیرند.

جرمی کورنین: اگر بخواهیم براساس رویدادهای سال ۱۹۹۵ تضاد کنیم، آنچه که قبل از هر چیز اهمیت دارد آن است که سرمایه داری جهانی نتوانسته است پیروزی خود را در "جنگ سرد" تحکیم بخشد. سیاستمداران جهانی سرمایه داری امروز بیش از هر زمان دیگر خود را ناتوان از برپائی یک نظم پایدار و مشروع نشان داده اند. به اصطلاح "نظم نوین بین المللی" در همه عرصه ها در مسیر شکست قرار گرفته و نتوانسته است به مسائل مربوط به صلح و امنیت جهانی، ثبات مالی و یا بحرانی که اکثریت مردم جهان را در چنگال خود گرفته است، هیچ پاسخ روشنی ارائه دهد.

برنامه جایگزین

برای چه اهمیت اساسی دارد که بتواند یک برنامه جایگزین، مشخص و منسجم ارائه دهد. سرمایه داری را باید بی وقفه مورد انتقاد قرار داد، اما در عین حال نمی توان خود را تنها به انتقاد یا مخالفت محدود کرد.

جامعه و اکثریت مردم کشورهای ما در جنگ یک بحران جدی قرار گرفته اند و ما باید بتوانیم راه های برون رفت از این بحران را بیابیم و آن را ارائه دهیم و این راه حل ها نباید تنها جنبه تئوریک داشته باشد. مسلما سیاست های جایگزین شکل راه حل فوری نخواهند داشت، ولی باید بتوانند راه را در پشت تحول جامعه و مداخله اکثریت مردم هموار نمایند.

اکنون در آفریقای جنوبی تلاش ما بر آن است که بتوانیم یک برنامه منسجم را پی ریزی کرده و آن را اجرا کنیم. "برنامه بازسازی و توسعه" محصول همین تلاش است و پیروزی بزرگ انتخاباتی کنگره ملی آفریقا، بر اساس برنامه مزبور موجب شده که این برنامه از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اهمیتی بسیار زیاد بدست آورد و دیگر کسی نتواند آن را نادیده انگارد.

افشای "نولیبرالیسم"

پس از تدوین برنامه مشخص و اصولا برای آنکه بتوان چنین برنامه ای را تدوین کرد و بدان انسجام بخشید، باید تلاش ایدئولوژیک بی وقفه ای را دنبال کرد و انتقادی منسج از نولیبرالیسم ارائه داد. به نظر ما برنامه مشخص چه باید بتواند بطور مستمر در چند عرصه پراهمیت احکام رایج نولیبرالی را مورد انتقاد قرار دهد.

نخست آنکه موفقیت یا شکست هر برنامه اقتصادی-اجتماعی باید براساس رفع نیازهای اجتماعی تعیین گردد و نه بر اساس شاخص های تنگ اقتصاد کلان که غالبا هم جنبه پولی و مالی دارند. برنامه جایگزین چه با نقش مهمی که در هماهنگی سیاسی برعهده دارد، بر ضرورت وجود یک بخش عمومی و دولتی کارآمد و دموکراتیک نیز تاکید می نماید. تدوین یک "برنامه" براساس تغییراتی که "بازار" راهنمای آن باشد، تنها یک توهم است. نکته دیگر آنکه باید اولویت را در توسعه شهری، روستائی و زیر ساخت های اقتصادی قرار داد و نه بر رشدی که بر "صادرات" مبتنی باشد. و سرانجام اینکه باید بتوانیم رشد و ترقی را با توسعه ادغام کنیم.

دربار اقتصاد سرمایه داری

نکته مهم دیگر آن است که ما باید بتوانیم بخش به بخش و بنحوی فعالانه از اقتصاد سرمایه داری جهانی شده، خود را جدا کنیم. مبارزه برای این جدائی یکی از دشوارترین وظایفی است که در برابر ما قرار دارد و برای آنکه چشم انداز موفقیت در این عرصه وجود داشته باشد، باید بلوکی از وسیع ترین نیروهای ملی را بتوان بسیج کرد. سرمایه داری در تلاش برای آنکه پیروزی خود در جنگ سرد را به یک نظم پایدار تبدیل نماید، شکست خورده است و این شکست امکانات بسیاری را در برابر خواستاران سوسیالیسم ایجاد کرده است. اکنون عرصه های بسیاری وجود دارد که با استفاده از آنها می توان با تمام نیرو مبارزه را سازمان داد. یکی از این عرصه ها عبارتست از اتحاد عمل وسیع نیروها در صحنه بین المللی که بتواند بطور جدی برنامه های نولیبرالی که در دهه ۸۰ حاکم گردید را مورد انتقاد قرار دهد.

جبهه دموکراتیک

و سرانجام اینکه شرط تحقق همه آنچه که تا اینجا گفته شد، آنست که بتوان یک جبهه ملی و دموکراتیک وسیع مرکب از همه نیروها را بوجود آورد. تردید نباید داشت که اگر ما در آفریقای جنوبی، سیاست هژمونی چه را دنبال می کردیم، هیچ نتیجه ای بدست نمی آوردیم و کنگره ملی آفریقا سریعا منزوی شده و به اقلیتی در دولت تبدیل می شد. برای ما به عنوان یک نیروی چپ آفریقای جنوبی، اولویت اساسی اینست که بتوانیم بلوک ملی و دموکراتیکی را که کنگره ملی آفریقا بوجود آورده است را پیگیرانه تقویت کنیم. برای ما این جبهه سیاسی توده ای با یک مرکزیت سیاسی وسیله ای برای تقویت و دفاع از پیشرفت های دموکراتیکی است که در کشور ما بدست آمده است.

تقدیر، تعمیق و دفاع از پیشرفت های دموکراتیک آفریقای جنوبی، چه برای کشور ما و چه برای منطقه اهمیت حیاتی دارد. ما آرمان ها و خواسته های سوسیالیستی و سازمان کمونیستی خود را کوچک نمی شماریم. انجام تحول ملی و دموکراتیک در کشور ما ضرورت کامل دارد، اما آن را باید در چارچوب شرایط اقتصادی فعلی جهان به انجام رساند و نه در پشت یک دیوار و یا در چارچوب یک بلوک جهانی. سوسیالیسم سرزمینی بیگانه یا بلوکی جداگانه نیست. مرحله ای دور دست نیز نیست. ما معتقدیم که باید برای تحقق سطحی از ظرفیت سوسیالیستی و حتی عناصر آن از همین امروز مبارزه کرد. به همین دلیل حزب کمونیست آفریقای جنوبی می گوید: «سوسیالیسم آینده ماست، آن را از هم اکنون بسازیم.»

دفاع از حریم "گاو مقدس"!

نقدینگی» در دست غارتگرانی می‌نویسد، که مجریسان و سودبران همین «خصوصی‌سازی ناموفق» بوده‌اند، که گویا عدم موفقیت در اجرای آن (و نه اجرای آن) فاجعه است! *

این نظرات تقریباً در تمامی شماره‌های کار (بعد از کنگره چهارم سازمان) در کنار انواع نظرات و برخوردهای اقتصادی مطرح می‌شوند، بدون آنکه حتی یک مقاله تحلیلی در افشای این سیاست امپریالیستی درج گردد! البته در کنار مقالات متعدد در شماره‌های گذشته درباره توسعه، در شماره ۱۲۵ نشریه، تحت عنوان «نظرها درباره اقتصاد ایران»، نقل قول‌هایی از «علینقی خاموشی» و «عسگرولادی»، یعنی مدافعان اجرای بی‌چون و چرای سیاست تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی هم چاپ شده است. (ظاهراً برای اثبات «وفاداری» نشریه کار به «شکوفایی‌نظرها»)، اما جستجو در تمامی شماره‌های «کار» (از جمله پهنه‌ای بزرگ‌تری کنگره چهارم) برای یافتن حتی یک مقاله علیه سیاست تحمیلی «تعدیل اقتصادی» و افشای علل تحمیل «این نسخه پیچیده شده توسط صندوق بین‌المللی پول برای تمام کشورهای جهان سوم»، آنطور که در «نگاهی...» می‌خوانیم، بی‌فایده است!

دوم- چرا مبارزات مردم مورد توجه نیست؟

برداشت «نگاهی...» درباره نسخه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، یعنی سرمایه مالی (اولیگارش مالی) در جهان، که گویا تنها برای «جهان سوم» تنظیم شده است، دقیق و کامل نیست. برنامه «نولیبرالیسم» این محافل تنها شامل کشورهای «جهان سوم» نمی‌شود، بلکه نسخه‌ایست از جمله برای کشورهای سوسیالیستی سابق و همچنین برای کشورهای متروپل سرمایه داری. ماهیت جهانشمولی این سیاست «سرمایه داری دوران افسول»، ناشی از «بحران ساختاری» سیستم سرمایه داری است.

عدم شناخت جهانشمولی این سیاست توسط سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، که همراه است با عدم شناخت علایم «بحران ساختاری» سیستم سرمایه داری، را باید ناشی از سردرگمی تئوریک یافت، که سازمان فدائیان اکثریت بدان دچار است. سردرگمی‌ای، که نه تنها علت «امیدهای» گذشته سازمان به اجرای این سیاست و مجریان آن در ایران بوده و انتقاد به عدم پیگیری زمینجانی را در اجرای آن در نظرات گذشته در «کار» باعث شده است، بلکه همچنین ریشه اصلی عدم تکیه سازمان به مبارزات روز مردم برای تغییرات اساسی در کشور نیز می‌باشد.

برخورد به بحران مستولی به کشورهای سرمایه داری ظاهر یکی دیگر از آن «گاوهای مقدس» است، که نشریه کار، که خود را «وفادار» به «آزادی بیان و عقیده» می‌داند و برای خود رسالت نمایندگی «چپ» دمکرات شده را نیز قایل است، با خاطری آسوده از کنار آن می‌گذرد. این ادعای نگارنده تنها برپایه غیبت هر نوع بحث و تحلیل در اینمورد در صفحات نشریه کار نیست، بلکه برپایه مطالبی نیز هست، که در شماره ۱۲۳ این نشریه (۲۹ آذر ۱۳۷۴، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۵) به چاپ رسیده است. بعنوان چند نمونه، چند حادثه را مرور کنیم و موضع‌گیری‌ها را به یاد آوریم!

— اهالی «اسلام شهر» با شعار آب و نان و در اعتراض به گرانی به خیابان‌ها آمدند و نزدیک به ۵۰ کشته دادند. در این ارزیابی، که این تظاهرات در ایران را باید پی‌آمد سیاست «تعدیل اقتصادی» دولت رسالت‌رفسنجانی دانست، دو نشریه «کار» و «راه توده» مشترک هستند. مطالبی که از «نگاهی...» در همین نوشته نقل شد، گواه کافی بر این امر است. شعار و خواست‌هایی که مردم فرانسه نیز در خیابان‌های پاریس و شهرهای دیگر فرانسه فریاد زدند و با اعتصاب خود «ایست!» به گردش به راست در حیات سیاسی فرانسه (و فراتر از آن) دادند، نیز پی‌آمد سیاست «تعدیل اقتصادی»، خصوصی‌سازی بی‌بندوبار اقتصاد، تحت عنوان «نولیبرالیسم اقتصادی» بود. به عبارت دیگر، اگر سرمایه داری به «جهانی شدن اقتصاد بازار» دست یافته است، از سوی دیگر موجب شده است، که با یکی شدن شعار مردم کشورهای «جهان سوم» و کشورهای متروپل، شرایط واقعی همبستگی بین‌المللی زحمتکش‌ان جهان و خلق‌های کشورهای تحت ستم و غارت امپریالیستی در دوران اخیر نیز بوجود آید و شعار معروف مارکس-انگلس در مانیفست حزب کمونیست و شعار تکمیلی لنین برای دوران انقلابات ملی دمکراتیک، «پرولتاریا جهان و خلق‌های ستم دیده متحد شوید!»، به واقعیت انکار ناپذیر روز (برای آنها که می‌خواهند واقعیت را ببینند) تبدیل گردد.

این واقعیت، یعنی دوران «افول سرمایه داری» و تشدید بحران ساختاری حاکم به این سیستم، آیا در نشریه «کار» اینگونه ارزیابی می‌شود؟ البته خیر. و این حق اوست. این حق هر نشریه‌ایست، که با اعتقاد به «آزادی بیان و عقیده» و «گشودن صفحات نشریه برای طرح، بحث و انتقاد در مورد هر

نشریه «کار»، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، در شماره ۱۲۵ (۲ بهمن ۱۳۷۴) خود می‌نویسد، که این نشریه «آن‌جا که بحث و گفتگو در مورد مسایل میرم جامعه، کشور و جنبش ما مطرح و لازم است، حریم کشیدن و تقدس بخشیدن را نمی‌پذیرد و این روش را به نفع شکوفایی نظرها، که ما بیش از هر چیز به آن نیاز داریم، نمی‌داند.»

می‌توان به این نظر و مشی پایبند بود، اما بلافاصله سکوت نشریه کار در مواردی چنان پرسش برانگیز می‌شود، که می‌تواند حتی این توهم را ایجاد کند، که برخلاف ادعای فوق این نشریه در مواردی ضرورتی به قربانی کردن «گاو مقدس» نمی‌بیند و لذا خواننده می‌تواند این پرسش را مطرح سازد، که منظور «کار» از جمله «ما هیچگاه، هیچ موضوعی را به عنوان موضوع «مقدس» که نمی‌توان وارد حریمش شد و به بحث و انتقاد گذاشت، نپذیرفته‌ایم»، چیست؟ چرا «دفاع از آزادی بیان و عقیده»، که «کار» خود را به آن «وفادار» می‌داند، در این موارد مراعات نمی‌شود؟

برای نمونه نگارنده می‌خواهد توجه را به مسئله بسیار پراهمیت سیاست «تعدیل اقتصادی»، که «کار» آنرا به درستی «نسخه» دیکته شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی می‌داند، جلب کند و بپرسد: چرا «کار» به این موضوع نمی‌پردازد و این «گاو مقدس» را قربانی نمی‌کند؟ مسئله‌ای که در اسناد کنگره‌های سوم و چهارم سازمان فدائیان نیز به آن برخورد شده است، اما نشریه کار از کنار آن گذشته و می‌گذرد!

انتخاب این موضوع برای نشان دادن ناپیگیری نشریه «کار» در این مورد با این هدف انجام شده است، تا نشان داده شود، که این شیوه ناشی از عدم تکیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بر مبارزات مردم در ایران، برای تعیین تاکتیک و استراتژی سازمان است.

عدم پایبندی به تعیین تاکتیک و استراتژی مبارزاتی با توجه به مبارزات مردم، موجب شده است، تا سازمان فدائیان اکثریت عملاً سیاست روز و دورنمایی خود را بر پایه عوامل و پدیده‌های فرعی و لحظه‌ای تنظیم کند. سیاست «کار» در انتخابات مجلس و نبرد، به قول «کار» «جناح‌ها» در جریان آن، پی‌آمد این شیوه نادرست است.

اول- سکوت درباره سیاست «تعدیل اقتصادی» ناشی از چیست؟

در بررسی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در باره اوضاع اقتصادی-سیاسی ایران در هفته‌های قبل از برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس، تحت عنوان «نگاهی به اوضاع سیاسی کشور» در کار شماره ۱۲۶ (۱۸ بهمن ۱۳۷۳) با صراحت از «برنامه تعدیل اقتصادی» دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، از «شکست» آن و پی‌آمدهای آن برای مردم، که «فقر و فلاکت بیشتر مردم» است، صحبت می‌شود، و اعلام می‌گردد، که «شکاف طبقاتی بازم عمیقتر» گشته است.

در حالیکه این موضع‌گیری نشان می‌دهد، که برای سازمان فدائیان اکثریت علت اصلی بحران اقتصادی در کشور روشن است (نکته‌ای که در اسناد کنگره سوم و چهارم سازمان هم کم و بیش به چشم می‌خورد)، از «امیدهایی در میان گروه‌های وسیعی از مردم» صحبت می‌شود، که به خاطر «برنامه جدید اقتصادی»، که «آس برنده حکومت محسوب می‌شد (و) توسط دولت رفسنجانی به زمین زده شد»، بوجود آمد، بدون آنکه توضیح داده شود، چه کسان و کدام نیروها جزو این «گروه‌های وسیع» بودند. «کار»، چند سطر پایین‌تر، درباره علل «شکست» این برنامه توضیح می‌دهد و تلویحاً یکی از این علل را عدم موفقیت دولت در «زمینه خصوصی‌سازی»، که هسته مرکزی برنامه «تعدیل اقتصادی» را تشکیل می‌دهد، معرفی می‌کند! در اینجا موضع ثابت‌آمیز گذشته درباره سیاست خانسان‌برانداز «تعدیل اقتصادی» فراموش می‌شود. «کار» می‌نویسد: «دولت در زمینه خصوصی‌سازی هم به موفقیت چندانی دست نیافت»؛ و این درحالی است، که کار در شماره قبلی خود (۱۲۵) از «رقم شکست‌انگیز ۵۸ هزار میلیارد ریال (قریب به بیست میلیارد مارک)

دوختن به کمک «جهانیان»، بخوان امپریالیسم، برای برقراری یک «آلترناتیو دمکراتیک» در ایران انجامیده است! و سازمان عملا در کنار سلطنت طیان قرار گرفته است.

اگر نگاه علائم در جهت بازگشت به واقع بینی در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دیده می شود، (از جمله ارزیابی از سیاست نسخه امپریالیسم در ایران، «تعدیل اقتصادی» به مثابه عامل بحران کشور) اما باید دید، که این واقع بینی بصورت آگاهانه در سازمان فدائیان ادامه خواهد یافت؟ و یا این بحث ها همچنان «گلوهای مقدسی» باقی خواهند ماند، که تجاوز به «حرم» آنها، برخلاف ادعای مطرح شده در کار شماره ۱۲۵، «تابو» باقی خواهد ماند؟

* مواضع جدید «کار» علیه «مالکیت دولتی»، که منظور «مالکیت سوسیالیستی» است، در همین راستا است.

(بقیه دهان های باز شده... از ص ۴)

جبران کند و با وابسته ساختن مردم به زندگانی مصرفی آنان را از اعتراض سیاسی منصرف سازد. این سیاست تنها در صورت توانایی مالی و اقتصادی ممکن می نمود. دولت کنونی ما، در ظل سایه جناح مورد بحث از چنین امکانی هم محروم است. درآمد نفت هم که دیگر کفاف بازپرداخت بدهی ها را هم نمی دهد چه رسد به ریخت و پاش و پرداخت «یارانه» از کیسه نفت. راه دیگری هم موجود است که ژنرال پینوشه در شیلی، با راهنمایی اسناد اقتصاد آمریکایی آقای فریدمن به کار بست و آن اینکه به کمک وام های خارجی مکرر و متعدد نرخ ارز را به طور مصنوعی ثابت نگاهدارد، ولی این راه هم برای جناح مذکور، همانند جناح رقیبش، بسته بود و خواهد بود!

۴- وقتی این جناح برای جذب آراء مردم برخلاف ذات و ماهیت اجتماعی خودش به حربه عدالت اجتماعی متوسل می شود، نشان از آن دارد که این گروه اجتماعی، با ارزش های خودش، به ویژه تأکید بر صورت ها و ظواهر فرهنگی، دیگر قادر به جذب وفاداری های جامعه، به خصوص قشرهای مولد و مفید و کارآمد نیست و مجبور به عاریت گرفتن شعار مذکور شده است. حال دیر یا زود به این حقیقت نیز پی خواهد برد که «آدم دانستن» و صاحب حق آزادی شناختن مردمان و وفاداری به میثاق بین ملت و دولت (قانون اساسی) نیز یک شعار واقعی است که باید آن را نیز به عاریت بگیرد و این نیز او را مجبور به عقب نشینی خواهد نمود.

۵- فشارهای خارجی و جو جهانی را نیز که این جناح تاکنون با حربه اقتصادی، از کیسه بیت الهیال عمومی مردم ختنی کرده و روز یا روزهایی را گذرانده است، سرانجام نمی تواند از بین ببرد و ذخیره مالی و مادی هم در بساط ندارد که با آن جلوی دهان آنها را ببندد و ...

به این دلایل است که می توان به واقع مدعی شد و دل خوش داشت که روند کسب آزادی برای مردم آغاز شده است و جامعه همچنان در این مسیر به پیش خواهد رفت. زورمندان تاریخ هیچگاه یا میل و اراده خود، حقوق مردمان را نداده اند، ولی عملکردهای آنها، شرایطی را پیش می آورد که هم ایشان در مقاطعی ناگزیر به عقب نشینی می شوند. این روند آزادی طلبی جامعه و باز شدن دهان ها را تنها با قهر و خشونت از آن دست که در سال های ۶۰ رفت، می توان متوقف کرد. همان تیغ ها نیز امروزه به دلیل فضای جهانی و تهی شدن خزانه از امکانات مالی برای دادن رشوه مادی به مردم کند شده اند...

اکنون مسئله ای که برای ما اهمیت حیاتی دارد، اینکه اولاً اگر همین روند آزادی یابی جامعه، یا دور شدن از فضای بسته که آغاز شده است از جانب مردم پیگیری نشود، و با بی تفاوتی مردمان یا دلدردگی ایشان استقبال گردد، طبیعی است که جناح حاکمه فرضی آینده خود به عمل و اراده خود بدون روی نخواهد آورد...

یک سوال هم در برابر خود ما مردم و سخنگویان ما که در داخل یا خارج از کشور، همگی ندای آزادی و نظام مردم سالاری را سر داده و بی صداقت یا با صداقت آنرا یگانه راه حل مشکلات مملکتی معرفی می کنند، نیز قرار دارد که پشتوانه و زیربنای آزادی و نظام دمکراسی چیست؟ ... می دانیم که بین تصویب یک سلسله مقررات بنام آزادی و درج آن در کتابچه قوانین تا رسوخ آن در بین مردمان و رفتار اجتماعی آنان، یا نهادی شدن آن فاصله بسیاری است. «

موضوعی»، جز موضوع پیش پا افتاده «بحران ساختاری سرمایه داری»، خوانندگان خود را بی خبر از این واقع نگه دارد، اما این را دیگر نمی توان حق نشریه «کار» و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دانست، که با ادعای «چپ»، گزارشی را از مبارزات اعتراضی و اعتصابی عظیم مردم فرانسه به خواننده خود ارائه دهد، که ترجمه و ارزیابی ای است، که از رسانه های گروهی سرمایه داری، و به قول «کار»، محافل «میانه رو» به عاریه گرفته شده است! هدف اینجا بررسی این گزارش و یا آن گزارش و مقاله نیست، بلکه منظور اشاره به چند نکته از گزارش «کار» شماره ۱۲۳ برای بحث درباره موضوع سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و نشریه ارگان آن «کار» در مورد جهانشمولی سیاست «تولیرالیسم اقتصادی» و ارتباط درونی و ارگانیک آن با «بحران ساختاری سرمایه داری دوران افول» است.

«کار» ۱۲۳ می نویسد، که «خلود نیمی از فرانسوی ها خواهان ادامه سیاست رفم مورد نظر شیراک و ژویه بودند...». در واقع این تبلیغ رسانه های گروهی سرمایه داری است، و «کار» نیز با تکرار «خلود نیمی از مردم فرانسه» با خواننده خود همان را تلقین می کند، که رسانه های گویا آزاد و بی طرف و دمکرات سرمایه داری با بینندگان و شنوندگان و خوانندگان خود کرده و می کنند (نادیده انگاشت تظاهرات میلیونی مردم فرانسه!)، نکته عمده آنست، که نشریه «کار»، بدون هر نوع برخورد انتقادی، بازپس گرفتن دستاوردهای مبارزات صد ساله زحمتکشان فرانسه را، که عمدتاً سندیکی (ث. ژ. ت. ۱۰۰ سال آنرا رهبری کرده است، از زبان سرمایه داری بحران زده فرانسه «رفرم» می نامد!

اینکه چرا نشریه «کار» نمی خواهد نظر سندیکی فرانسه را برای این «رفرم» در خدمت سرمایه، مطرح کند، روشن است! زیرا آنوقت این نشریه باید عملاً به وجود «نبرد طبقاتی از بالا» در جامعه فرانسه اعتراف کند. و بدیهی است، که آنوقت دیگر نمی تواند به سخنگوی «رئیس اتحادیه صاحب کاران» تبدیل شود، و ادعای او علیه اعتصابیون را نقل کند، که گفته است: «اقتصاد کشور (توجه شود، اقتصاد کشور! و نه سود سرمایه داران!)... به احتمال زیاد بخش بزرگی از سال ۹۶ میلادی را برای جبران زیان های ناشی از این اعتصاب لازم خواهد داشت»!

اشاره به این نکات «گزارش» از اینرو ضروری بود، تا نشان داده شود، که فعالیت مطبوعاتی، تبلیغی و توضیحی نشریه «کار» عمدتاً از موضع دیدن و توضیح دادن مواضع جنبش اعتراضی و اعتصابی مردم فرانسه حرکت نکرد. متأسفانه باید همین ارزیابی را در مورد برخورد نشریه «کار» به مبارزات مردم ایران نیز داشت. برای نمونه به سرمقاله شماره ۱۲۵ نشریه کار مراجعه کنیم، که در آن هیئت تحریریه کار تعهد خود را به آزادی قلم و بیان اعلام می دارد.

در سرمقاله تحت عنوان «نه»، ضرورت تحریم انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، نه از تحلیل وضع موجود نبرد «جنبش آزادی خواهی» توسط سازمان ها و احزاب اپوزیسیون در کشور و سطح آگاهی و حرکت توده ها توضیح داده می شود، بلکه به عنوان سیاست معکوس در برابر سیاست «سران حکومت» برای جلب نظر «جهانیان»، عنوان می شود. در آنجا چنین می خوانیم: «درست به همان دلالی که سران حکومت برای داغ کردن رای گیری انتخابات عیش دارند، باید برای هرچه کمتر کردن شمار کسانی که... به پای صندوق ها می روند، کوشید. جمهوری اسلامی... نیازمند است، که به جهانیان القا کند، کماکان بر حمایت بخشی از مردم متکی است».

همانطور که ملاحظه می شود، دوری تحلیل از وضع واقعاً موجود جنبش مردم در ایران موجب می شود، که استدلال «کار» برای ضرورت تحریم انتخابات، نه متکی به سطح مبارزات مردم و نتیجه گیری از این مبارزات، بلکه با توجه به موضع گیری «جهانیان» مورد نظر «سران جمهوری اسلامی» انجام می گیرد. چنین استدلالی در حقیقت برملا شدن «امیدی» است، که خود به این «جهانیان» و سیاست «تعدیل اقتصادی» آنها دارند و هنوز هم، و باوجود افشاگری های کنونی در «نگاهی...»، بدان دل بسته است!

چرا سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، و برخی سازمان های مشابه در این گرداب گرفتار شده اند؟ بنظر نگارنده، دلیل آن ایدئولوژی زدایی از خود است، که امکان دیدن و ارزیابی همه جانبه وقایع جهان و ایران را از آنها گرفته است، بجای شناخت عمده و کوشش برای تاثیر گذاشتن بر روی آن، به خرده کاری مشغولند. از اینروست، که آنها سال ها از ضرورت «همکاری اپوزیسیون» صحبت می کنند، دهها و صدها مطلب در این مورد و درباره «آلترناتیو دمکراتیک» نوشته اند و برای نگاه محبت آمیز و تائیدی «جهانیان» تبلیغ می کنند، اما قدمی به هدف نزدیک نمی شوند.

اکنون می توان به پرسش مطرح در بالا پاسخ گفت: «سیاست راست» تحمیل شده به سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، که با «ایدئولوژی زدایی» از سازمان آغاز شد، موجب دور شدن آن از جنبش آزادی خواهی مردم و چشم

مصاحبه دبیر کل حزب کمونیست فرانسه

پیرامون "جهانی شدن سرمایه"

بشریت در آستانه "گذرگاه تاریخی!"

منبع: دفاتر کمونیستی (وابسته به حزب کمونیست فرانسه)
ترجمه: ن. کیانی

اعتصابات ماه دسامبر فرانسه، همچنان به عنوان یک پدیده بسیار پراهمیت، در ارزیابی ها و تحلیل ها مورد توجه است. این اعتصابات بصورت عمده در اعتراض به برنامه "تولیرالیسم اقتصادی" صورت گرفت، که بر مبنای آن خصوصی سازی در کشورهای متروپل شتاب بیشتری گرفته و بخش های خدمات دولتی را نیز منحل می کند. حزب کمونیست فرانسه، این اعتصاب و اعتراض را جدا از بحران عمومی سرمایه داری نمی داند و به همین دلیل نیز آنرا در کنار نقش جهانی سرمایه تحلیل می کند. بدین ترتیب است که این حزب، از یک تحول اساسی در ساختار نظام حاکم در فرانسه سخن می گوید، که بر اساس آن نه تنها مردم فرانسه، بلکه بشریت باید خود را از اسارت مناسبات موجود سرمایه داری مونوپل رها کند! در مصاحبه ای که اخیراً با دبیر کل حزب کمونیست فرانسه "روبرت هو" صورت گرفته، نژهائی در همین رابطه مطرح می شود. آمار و اطلاعات ارائه شده در این مصاحبه، پیرامون نقش سرمایه داری فرانسه و پیوند آن با سرمایه داری جهانی و همچنین نقش "فرامیلتی"ها در جهان معاصر، از جمله نکات برجسته این مصاحبه است که ما توجه همه علاقمندان به این مباحث را بدان جلب می کنیم.

— شما خواهان یک تحول بنیادین در کشور هستید، اما کشور ما تنها و منزوی از سایر جهان نیست. امروزه همه کشورها با یکدیگر پیوند دارند. آیا "جهانی شدن" سرمایه در چارچوب شرایط بین المللی کنونی، این امکان وجود دارد که یک کشور از "حوزه مانور کافی" برای تصمیم گیری و اجرای یک تحول بنیادین برخوردار باشد؟

— این پرسشی است که بی وقته در برابر کمونیست ها قرار دارد و پاسخ آن نیز برای پایه ریزی وسیع ترین اتحاد به منظور انجام تحولات بنیادین، ضرورت اساسی دارد. اما نخست ببینیم که منظور از این "جهانی شدن" چیست؟ گفته می شود که "جهان هر روز کوچک و کوچکتر می شود"، هرآنچه که در یک نقطه جهان می گذرد، بلافاصله تاثیر خود را بر همه نقاط دیگر می گذارد و همگان از آن آگاه می شوند. تلویزیون، ارتباطات خبری، الکترونیک، حمل و نقل هوایی، مبادلات مستقیم میان انسان ها و بنابراین تعارض های فرهنگی و اشکال مختلف زندگی انسان ها، این درهم آمیختگی انواع و اقسام شبکه ها و ارتباطات موجب نفوذ متقابل جوامع بر یکدیگر گردیده است. برخی ها از "وابستگی متقابل" سخن می گویند و چرا باید از آن "وحشت" داشت؟ چرا نگوئیم که این بیشتر یک شانس و امکان مثبت برای نزدیک شدن خلق ها به یکدیگر است؟

اما بحث بر سر آن است که این خلق ها و مردم نیستند که این جنبش تاریخی بین المللی شدن را در تسلط خویش گرفته اند، بلکه تقضیه شکل معکوس به خود گرفته است و این را به درجات متفاوت می توان مشاهده کرد. در درجه نخست توسعه فوق العاده صادرات کالا به سوی تمامی نقاط جهان موجب شده است که اقتصاد برخی کشورها هر روز بیش از پیش هم به مشتری ها و هم به تامین کنندگان کالاها وابسته گردد. در اینجا بخوبی می بینیم که چگونه این عنصر "وابستگی متقابل" می تواند به یک نوع اجبار و فشار تبدیل شود.

به این اضافه می شود، چند برابر شدن حضور و استقرار موسسات بزرگ کشورهای خارج. تعداد این شرکت های چند ملیتی و بیشتر "فرامیلتی" از ۷ هزار در سال ۱۹۷۲ به ۲۷۰۰۰ در سال ۱۹۹۲ افزایش یافته است که ۲۰۰ هزار شعبه خود را در سراسر جهان کنترل می کنند، و نظارت خود را بر حدود یک سوم ثروت های تولیدی بخش خصوصی در تمام سیاره برقرار کرده و ۱۰ درصد جمعیت فعال جهان را در استخدام خود دارند.

در سال ۱۹۹۲ رقم معاملات چهار گروه بزرگ (جنرال موتور، رویال داج شل، فورد، اکسون) تولید ملی تمام قاره آفریقا را پشت سر گذاشت. برخی از این "غول" های اقتصادی بر چنان شبکه وسیعی نظارت می کنند که میان شبکه های مختلف امپراطوری خود مبادلات عظیمی را براساس شرایط خود سازمان می دهند. در میان این شرکت ها، گروه های قدرتمندی وجود دارند که مطبوعات و رسانه های گروهی را تحت سلطه خود دارند و بر قدرت این گروه ها هم چنان می افزایند.

لازم به توضیح نیست که خواسته ها و تحکیمات این فرامیلتی ها بر تصمیمات همه کشورها فشار وارد می آورد. تمام مسئله در آن است که آیا اراده رهبران سیاسی کشورها بر آن است که در برابر این فرامیلتی ها و خواسته های آنان بایستند و یا در خدمت آن ها قرار گیرند؟ بین المللی شدن، هم چنان هر چه بیشتر بر فعالیت های مربوط به پژوهش توسعه اثر می گذارد و با جهانی شدن تکنولوژی همراه می شود. نه تنها تکنولوژی، که "سلاح تکنولوژیک" نیز مشمول این بین المللی شدن می شود، چرا که تکنولوژی به عنوان وسیله سلطه بر دیگران بکار می رود.

و سپس باید به همه اینها شبکه مالی جهانی را نیز اضافه کرد. این دیگر واقعاً "جهانی درجهان" است، مشابه همان که می گوئیم "دولتی در دولت" جهانی که هیچ پیوند مستقیمی با تولید واقعی ندارد و کمترین اهمیت را برای زندگی انسان ها قائل نیست. در این جهان که در سطح تمام سیاره گسترده شده، تنها یک قاعده حاکم است: "پول بخاطر پول". امروزه رقم مبادلات مالی چهل برابر مبادلات واقعی کالا یا خدمات در سطح جهان است.

آیا واقعاً آتپور که می گویند داور و حاکم بر اقتصاد جهانی از این پس "به نحو اجتناب ناپذیر" این بازارهای مالی خواهند بود؟ بهتر است کمی آن را از نزدیک نگاه کنیم. کارگردانان و بازیگران این "بازارهای سرمایه مالی" چه کسانی هستند که این چنین "گزند ناپذیر" محسوب می شوند؟ در اصل یک تعداد شرکت های فرامیلتی، تعداد کمی بانک و کمپانی های بیمه بسیار بزرگ، برخی صنایع های مستمری خصوصی... و امثال آنها. یکی از آنها مثلاً "ژرژ سورس" از بورس بازان سطح بالای جهان است که از "ضرب شست" خود بر علیه ضعیف ترین پول های اروپائی بسیار داد سخن می دهد. او توانسته است در ظرف یک شب ۸ میلیارد فرانک را غارت کند!! اما آنها قاعده ترا جیح می دهند که از تیر رس نگاه های ناآشنا دور باشند و شعارشان آن است که "معامله پنهان شرط خوشبختی است"

اینها و امثال اینها "آرباب های جدیدی" هستند که حاکمیت خود را بر تمام سیاره ما گسترده اند. اما چه کسانی آنها را آرباب کرده اند؟ وقتی انسان گفته های برخی از رهبران سیاسی را می شنود که از ناتوانی خود در برابر این قدرت های "به چنگ نیامدنی" می نالد، این تصور ممکن است در او راه یابد که این "جهانی شدن" سرمایه ظاهراً پدیده ای ماوراء الطبیعه است. اما برای آنکه بدین نقطه برسیم، یک سلسله رهبران سیاسی که نام و مشخصات آنها را می توان معین کرد، تصمیم های سیاسی که ماهیت و محتوای آنها نیز کاملاً مشخص است، اتخاذ کرده اند. بدین طریق "مبادله آزادانه سرمایه ها"، گشودن بازارهای خدمات، تولیدات دولتی و عمومی، از میان برداشتن کلیه موانع در برابر سودجویی مالی، موج خصوصی سازی، آزاد سازی و لیبرالیزاسیون لجام گسیخته تجارت بین المللی، از بین بردن کلیه قوانین و مقررات، ویران کردن همه حمایت ها، همه ضمانت ها و مقررات حقوقی و حمایت شده افراد، مذهب رقابت جویی بر اساس "گاهش هزینه کار"، با همه اشکال جایجا کردن و در رقابت قرار دادن کارگران و خلق ها که بدنبال آن بوجود آمده است، همه اینها را چه کسانی به راه انداخته اند؟ پس بطور کلی این دولت ها بوده اند که خود نهادانی را ایجاد کرده و یا نهادهای موجود را به انحراف کشانده اند تا در جهت جهانی شدن سرمایه حرکت کنند و غالباً اینکار با خشونت بسیار زیاد انجام گرفته است. ما خوب می بینیم که مثلاً استقلال "بانک فرانسه" از دولت چگونه آن را تنها به بازارهای مالی وابسته کرد و سماجت در کشاندن کشورها به پول واحد اروپا که راهی بسیار خطرناک است، در نهایت به آن ختم خواهد شد که مردم ما یکی از اختیارات بنیادین خود را از دست بدهند، یعنی قدرت استفاده از پول کشور بر مبنای گزینش ملی و نه اوامر سرمایه مالی بین المللی. اما این به اصطلاح "آجبارها" را خود آنها اختراع کرده و مدام بیشتر اختراع می کنند. (۱) بر پایه "جهانی شدن" فشار سرمایه برای آنکه همه کشورها و ادار شوند که از

توسعه و فاصله سطح زندگی هر چه بیشتر افزایش می یابد. این ها نمونه هایی از آن جنایاتی است که امروز علیه تمام بشریت صورت می گیرد. تمام ویرانی هائی که در کشورهای ضعیف بوجود آمده، نتیجه سیاست های غریز مسؤلانه سرمایه داری مالی بین المللی است، سیاست هائی که هیچ حد و مرزی نمی شناسد. بانک جهانی با وقاحت کامل اعلام می کند: «بسیاری از منازعات این قرن بر سر نفت بوده است، جنگ های قرن آینده بر سر آب خواهد بود» پیش بینی وحشتناک برای آینده جهانی که از هم اکنون انباشته از بی عدالتی های انفجار آمیز است.

چگونه می توانیم تصور کنیم که خواهیم توانست کشور خود را در برابر پیامدهای فروپاشی این نظام اقتصادی و سیاسی جهانی شده "حمایت" کنیم، بدون آنکه این نظام را عمیقاً تغییر دهیم؟ آیا همین امروز در همین شهرهای کشورهای غرب ظهور اوضاعی شبیه "جهان سوم" را نمی بینیم؟ درست به همین دلیل است که منافع ما جدا از منافع مابقی بشریت نیست. در سرتاسر جهان چه در شمال و چه در جنوب، نیروهایی وجود دارند- وغالباً بسیار پر شمارتر از آنچه ما می اندیشیم- که تسلیم و وابستگی را نمی پذیرند و می کوشند تا مناسبات بین المللی دیگری را برقرار کنند، جهانی که دیگر در آن "اصل" بر رقابت میان خلق ها نباشد، بلکه بر برادری میان آنها قرار گیرد: جهان همکاری، توسعه و صلح

پی نوشت ها

۱- منظور نویسنده آن دسته از "اجبار"هایی است که دولت ها با امضای تعاهدات بین المللی یا پیوستن به سازمان های بین المللی زیر سلطه سرمایه مالی برای کشور خود بوجود می آورند و سپس با این عنوان که گویا کاری از آنها ساخته نیست، خواسته های این سازمان ها را اجرا می کنند. برای نمونه "ژاک شیراک"، رئیس جمهور فرانسه اخیراً وقتی که در تنگنا قرار گرفت، اعلام کرد که "پیمان ماستریخ به قانون داخلی فرانسه" تبدیل شده و اجرای آن ناگزیر است. نمونه دیگر آن تصمیم جدی محافل حاکمه ایران برای پیوستن به "سات" است که در صورت تحقق، پیامد آن اجرای یک سلسله قوانین و اقدامات ضد ملی خواهد بود که تحت پوشش شرایط الزامی پیمان "سات" عملی خواهد شد.

۲- این مطلب قبل از تصمیم اخیر ژاک شیراک برای دنبال کردن روی از آلمان در مسئله پول واحد اروپا و سپس تظاهرات و اعتصابات دامنه دار در فرانسه نگاشته شده است. حوادث بعدی صحت نظر نویسنده را نشان داد.

۳- اشاره ای است به اظهارات آن زمان ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه که مدعی بود که گویا الویت سیاست وی "مبارزه با بیکاری" است. وی بعداً نظر رئیس سابق بانک مرکزی آلمان و همکاران وی را پذیرفت و به جای بیکاری "مبارزه با کسر بودجه" (خلیغرم) پیامدهای وخیم آن برای کارگران را الویت برنامه خود اعلام کرد.

سردبیر "پیام دانشجو" در دادگاه مطبوعاتی:

محسن رفیق دوست باید محاکمه شود

نشریه "پیام دانشجو" که در اثنای پرونده سرقت ۱۲۳ میلیاردی از بانک صادرات و اثنای نقش بنیاد مستضعفان و جانبازان سهم به سزائی داشت در آستانه انتخابات مجلس از توقیف آزاد شد.

در شماره ۴۹ این نشریه که نخستین شماره بعد از رفع توقیف می باشد، گزارش دفاع مدیر مسئول نشریه، مهندس "طبریزی" در دادگاه مطبوعاتی منتشر شده است.

"طبریزی" در این دادگاه از جمله گفت: «از آنچه در پیام آمد، مسلح و قطعی است که محسن رفیق دوست در پرونده اختلاس ربط داشته و انشاء الله دادگاهی برگزار شود که ایشان محاکمه شوند. من به دادگاه اعلام می کنم که مدعی هستم که براساس اسناد موجود محسن قاضی و دوست های خود را در به بنیاد وارد کرده و تخلفات ایشان در بحث اختلاس زیاد است، و من از آنچه که در پیام دانشجو آمده دفاع می کنم.

او به عنوان آخرین دفاع خود نیز گفت: «بند توضیح ندارم جز اینکه بگویم ما در چارچوب قانون عمل کردیم، وظیفه مطبوعاتی خود را انجام داده ایم و نیتم صددرصد خیرخواهانه بود و انتظار خود می دانیم که در این مدت که پیام باز بود در دفاع از ارزش های اسلامی و حقوق مشروع مردم ایستادیم و در این رابطه اثنای ناهنجاری ها، اثنای اختلاس ۱۲۳ میلیاردی را افتخار خود می دانیم.

واقعیات فوق که به نظر ما به دشواری می توان درباره آن کمترین چون و چرانی داشت، اهمیت بسیار دارد و در واقع نشان می دهد که "اجبار"های موجود حاصل فلان و بهمان تحول اجتناب ناپذیر اقتصاد مدرن نیست، که خود را بر جوامع، ملت ها و رهبران آن ها تحمیل کرده باشد. این "اقتصاد" نیست که خود را بر "سیاست" تحمیل کرده است. خیر این سیاست است که منافع فراملیتی ها، سرمایه داری مالی بین المللی را مورد گزینش قرار داده است.

با شناخت این شرایط امکان پاسخ به پرسش مربوط به "حوزه مانور" که خلق ها و ملت ها برای حاکمیت بر سرنوشت خود بدان نیاز دارند بدون آنکه ناچار به تسلیم در برابر اوامر محافل سرمایه داری مالی بین المللی باشند، پیدا می شود: آنچه را که سیاست خود آفریده است، سیاست خود می تواند آن را تغییر دهد.

در این رابطه ما معتقدیم که کشور ما (فرانسه) اکنون در یکی از آن نقاط عطف تاریخ قرار گرفته است که باید گزینش های روشنی برای آینده اتخاذ کند، گزینش هائی که پیامدهای عظیم بر آینده کشور خواهد داشت و این مسئله ایست که در برابر تمام نیروهای سیاسی کشور ما قرار گرفته است: (۲) در این رابطه "پوهل"، رئیس سابق بانک مرکزی آلمان سخن بسیار تریخی دارد. -او فرد غیر مسئولی نیست و نمی تواند او را با حرفی که می زند متهم به کمونیست بودن کنند-

آقای "پوهل" می گوید: «کلید پول واحد اروپا در پاریس است. اراده موجود به کاهش کسر بودجه دولتی مستلزم اتخاذ سیاست بسیار سختگیرانه ای است که با اظهارات راجع به مبارزه علیه بیکاری سازگار نیست.» (۳)

دیگر از این روشن تر نمی توان گفت که تمام مسئله در کجاست. اگر رهبران سیاسی کشور می خواهند که با حرکت به سمت پول واحد، خط مشی کنونی را دنبال کرده و به محافل مالی سرمایه داری آزادی مطلق برای تحمیل قانون خود بر کشور ما را اعطاء کنند، دیگر به هیچ عنوان نمی توانند و نباید وانمود کنند که سیاستی را دنبال خواهند کرد که با خواسته های مردم ما سازگار باشد و برای مشکلات آنها، مثلاً بیکاری، راه حلی پیدا کنند. کاملاً روشن است که بحث بر سر طرفداری یا مخالفت با اروپا نیست. بحث بر سر آن است که آیا بپذیریم که سرمایه داری مالی جهانی قانون خود را بر کشور ما تحمیل کند یا نه؟ تسلیم آن بشویم یا نه از حاکمیت ملی خود در برابر آن صرف نظر کنیم یا نه آیا هم چنان در سطح ملی و اروپائی تصمیماتی اتخاذ کنیم که تسلط آنها را تحکیم کند و به "اجبار" هائی که آنها تحمیل می کنند، جنبه نهادی بخشد یا آنکه همراه با مردم دیگر کشورها، ابتکارات و پیشنهادهائی را پی گیریم که در برابر این سرمایه داری مقاومت کنیم و قواعد بازی دیگری در مبادلات بین المللی تحمیل کنیم و تصمیمات دیگر، نهادهای دیگری برپا کنیم که بتوانند "اجبار" های کنونی را کنار بگذارند؟

ما معتقدیم که خواست احترام به حاکمیت ملی و رها شدن کشورمان از سلطه بازارهای مالی و محافل بین المللی سوداگری و سودجویی، خواستی است که می توان اکثریت مردم را پیرامون آن متشکل کرد. ما احترام به حاکمیت ملی را با ناسیونالیسم مخلوط نمی کنیم. ناسیونالیسم همواره به پذیرش تسلط خارجی ختم شده است. ما هرگز از یک دیدگاه متکبرانه و خود خواهانه از کشور خود علیه دیگر ملت ها دفاع نمی کنیم. برعکس بهترین متحدان کشوری که مدافع آزادی خود و حق گزینش مردم است، همانا خلق های دیگر کشورها هستند. همه دیگر ملت ها و خلق ها، زیرا همه ملت ها به درجات متفاوت از سیاست های نئولیبرالی و پیامد مستقیم آن، یعنی قانون سلطه قوی ترها بر ضعیف ترها، چه در داخل یک کشور و چه در سطح بین المللی، رنج می برند. منافع هر کشور در آن است که از ارزش واقعی امکانات خود استفاده کند و همه باید در اتحاد با یکدیگر بر مشکلات مشترک فائق آیند. اینکه برای رسیدن به این هدف نهادهای مشترک بین المللی و تقسیم مسئولیت بین المللی لازم خواهد بود، امری بدیهی است، اما هر چیز اضافه بر این، عبارتست از وادار کردن کشورهای ضعیف تر به تبعیت از معیارها و خواسته های کشورهای قوی تر و تبدیل کردن ملت ها به "پیاده نظام" جنگ اقتصادی سلاطین پول.

باز گردیم به "جهانی شدن" و میلیاردها انسان که از این "جهان" طرد شده اند. بنابر آمارهای سازمان ملل متحد، بهره بدهی های آفریقا چهار برابر بیشتر از هزینه های بهداشتی آن است. بر اثر گسترش فقر و محرومیت در جهان سوم، خطر مرگ شهروندان جنوب بر اثر سوء تغذیه و نبود بهداشت ۳۰ برابر یک جنگ کلاسیک است. تجزیه جوامع بزرگترین خطر کنونی برای بشریت است. این تراژدی انسانی به هیچوجه امری محتوم نیست. این فقر وحشتناک در جهانی گسترش یافته است که تولید کننده عظیم ترین ثروت هاست. بین سال های ۱۸۰۰ تا ۱۹۸۵ جمعیت جهان سه برابر شده است، در حالیکه ثروت های جهان در همین دوران سی برابر افزایش یافته است. و اکنون در دوران اخیر، بتدریج که "بازار" قانون خود را بر جهان تحمیل می کند، نابرابری در

نگاهی به کنگره ۱۸ انترناسیونال سوسیالیست

سقوط بی وقفه
"سوسیال دمکراسی"

نوشته "پیرلاروش"

نقل از نشریه "دفاتر کمونیستی"

ترجمه: م. نیکخواه

در سال ۱۹۸۹ در شهر استکهلم، هجدهمین کنگره انترناسیونال سوسیالیست دگرگونی‌های جهان و بویژه آنچه که در اروپای شرقی و مرکزی می‌گذشت را چنین تحلیل کرد: «این تحولات و تغییرات سیاسی و اقتصادی که در پی خواهد داشت را باید مورد استقبال قرار داد و از آن پشتیبانی نمود... سوسیال دمکرات‌ها باید به شکل مشخص در بازسازی کشورهایی که ایده‌های سوسیالیسم در مدتی این چنین طولانی و این چنین خطرناک از سوی ایدئولوژی کمونیست تحریف شده‌اند، شرکت نمایند. آنها باید از این فرصت استفاده کرده و با برقراری تماس و مبادله افکار، از ابتکارات کنونی و تحولات چشمگیر امروز که هنوز شکننده هستند، مشخصاً پشتیبانی نموده و به آن خصلت دائمی بخشند.» انترناسیونال سوسیالیست با عزیمت از این تحلیل و نگرش نسبت به تغییرات جهان، قصد آن داشت که نوعی خط مشی نوین را پیشنهاد کند و حتی قطعنامه سال ۱۹۸۹ را بصورت یک منشور تازه انترناسیونال درآورد و آن را به جای منشور فرانکفورت (۱۹۵۱) و اسلو (۱۹۶۲) قرار دهد.

در کنگره اسلو تاکید شد که «سوسیالیسم دمکراتیک امروز هم چنان بر روی ارزش‌هایی قرار دارد که از ابتدا بر آن بنا شده بود، اما باید با بررسی انتقادی از تجربه گذشته، دورنمای آینده را معین نمود.» انترناسیونال بر آن بنا شده بود، اما باید با بررسی انتقادی از تجربه گذشته، دورنمای آینده را معین نمود. انترناسیونال سوسیالیست هم چنین تلاش کرد که در مرحله «اصول» باقی نماند و از خود واقع بینی بیشتری نشان دهد. نمونه این «واقع بینی» آنکه بنابه گفته «ویلی برانت»، رئیس وقت انترناسیونال، در بیانیه ۱۹۸۹ نسبت به بیانیه سال ۱۹۵۹، اشاره‌ای جدی‌تر به حاکمیت بازار به چشم می‌خورد. کنگره انترناسیونال سوسیالیست ضمناً کوشید انترناسیونال را در سمت جهان سوم گسترش دهد و مسائل و مشکلات جهان در پایان قرن بیستم، رابطه شمال و جنوب، مسائل محیط زیست و غیره را در نظر بگیرد.

پایان توهما

اکنون با تحولاتی که در طی سال‌های اخیر در جهان بوتوق پیوسته است، آشکاراست که انترناسیونال سوسیالیست در باره سمت و جهت تحولات در جهان و دورنمای «امیدبخش» نیروهایی که به نمایندگی از آنها سخن می‌گفت، مطلقاً به توهم دچار بوده است. از یکسو انترناسیونال سوسیالیست در ارزیابی تحولات جهانی نتوانست استراتژی سلطه جهانی که امپریالیسم و بویژه امپریالیسم امریکا دنبال می‌کرد را به درستی درک کند و از سوی دیگر عمق آهنگ و ماهیت تحولاتی که در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی جریان داشت را نتوانست پیش بینی کند.

خوش خیالی انترناسیونال سوسیالیست تا آنجا بود که در نوامبر ۱۹۸۹ در جلسه شورا در ژنو که با هدف حمایت از روندهای موجود در بلوک شرق و پشتیبانی از میخائیل گورباچف تشکیل شده بود، ویلی برانت اعلام کرد که این تحولات «تائیدی است بر سوسیال دمکراسی در آنسوی اروپا.» بدین نحو ۲۳ مارس ۱۹۹۰ در اجلاسی در مادرید که فیلیپ گونزالس، پیش‌رئیس دوبره، سانتیاگو کاریلو، وادیم زاگلا دین، آشیل اشتو، کلورید مارتلی و فیلسوف لهستانی «آدام شان» در آن حضور داشتند، مارتلی و گونزالس «فروپاشی کمونیسم» را تبریک گفته و آن را پیروزی سوسیالیسم که «انرژی جدید و بزرگی را برای چپ آزاد کرد» اعلام نمودند. ویلی برانت حتی از این هم پیش‌تر رفت و در مصاحبه‌ای با هفته نامه ایتالیایی "Espresso"

اعلام کرد که «اکنون دیگر زمان آن است که از رنسانس سوسیال دمکراسی سخن بگوئیم»

اما در ماه‌های بعد تلاش انترناسیونال سوسیالیست برای آنکه تغییرات در بلوک شرق در جهت «رنسانس سوسیال دمکراسی» جهت گیرد، با موفقیت همراه نگردد. همگان بر این باورند که «سیاستی که در این کشورها اعمال می‌شود، افسار گسیخته‌ترین نوع لیبرالیسم اقتصادی است و خلاف آن چیزی است که هنوز لااقل در دگرترین انترناسیونال سوسیالیست باقی مانده است، یعنی بقول بیانیه برلین «دولت حامی» برای تصحیح زیاده روی‌های بازار و این همان چیزی است که در کشورهای بلوک شرق وجود خارجی ندارد؛ نتایج نخستین انتخابات در کشورهای بلوک شرق تأثیر ضعیف احزابی که عضو یا نزدیک به انترناسیونال بودند را نشان داد و به احساس ناامیدی بیشتر دامن زد.

اما از اروپای شرقی که بگذریم، اوضاع در سایر نقاط جهان نیز چندان جانی برای شادی سوسیال دمکرات‌ها باقی نمی‌گذارد. در اروپای غربی، احزاب سوسیالیست یا سوسیال دمکرات که در اسپانیا، ایتالیا و فرانسه در قدرت قرار داشتند، بر اثر سیاست‌های نولیبرالی که در سال‌های اخیر به اجرا گذاشته شد، به شدت تضعیف گردیده‌اند، سیاست‌هایی که پیامدهای وخیم برای مردم و کل جامعه بوجود آورده و هیچگونه ارتباطی با ایده‌آل‌های سوسیالیسم ندارد. از «مدل سوئد» دیگر حرفی زده نمی‌شود. امید به از سر گرفته شدن فعالیت‌های اقتصادی در جهان و در درجه اول در ایالات متحده با ناامیدی مواجه شده و بحران روز به روز تعمیق می‌گردد. امید به پیشرفت سرمایه‌داری که قرار بود بنابر فرضیات سوسیال دمکرات‌ها تأثیرات مخرب سرمایه‌داری را جبران نماید، اکنون به پایان هر گونه تصور امکان پیشرفت اجتماعی منتهی شده است. سیاست‌های سوسیالیست‌ها در فرانسه و ایتالیا به نارضایتی بخش وسیعی از مردم منجر گردیده است. «راه سوم» که کنگره انترناسیونال سوسیالیست آن را راهی برای جبران عوارض نولیبرالیسم از یکسو و دشواری‌های اقتصاد متمرکز و برنامه‌ریزی شده از دیگر سو اعلام داشته بود، به پذیرش قانون سود جونی سرمایه منتهی گشت و بدون آنکه رشدی به ارمغان آورد، تنها به بیکاری گسترده منجر شد.

در جهان سوم پاره‌ای نیروهای مترقی که خود را از حمایت اتحاد شوروی و کشورهای بلوک شرق محروم می‌دیدند، در جستجوی یک وزنه تعادل برای ایستادگی در برابر فشار امپریالیسم به سوسیال دمکرات‌ها امید بستند. اما اکنون علامت ناامیدی و تردید نسبت به انترناسیونال سوسیالیست و سازمان‌های مرتبط با آن، از جمله سندیکاها و رفرمیستی رو به فزونی است. در امریکای لاتین که انترناسیونال سوسیالیست، بویژه از طریق احزاب سوسیالیست فرانسه و اسپانیا فعالیت شدیدی را آغاز کرده و شبکه وسیعی را تشکیل داده بود، اکنون دیگر سوسیال دمکراسی قادر نیست امید به تحولات اقتصادی دمکراتیک را پاسخ گوید. در ژانویه ۱۹۹۱ حزب سوسیالیست فرانسه نمایندگان حزب امریکای لاتین که در انترناسیونال سوسیالیست عضویت نداشتند را گرد هم آورد (حزب سوسیال دمکرات و حزب کار برزیل، حزب سوسیالیست شیلی و اروگوئه جنبش «ام. ۱۹» کلمبیا و جبهه ساندنیست نیکاراگوآ) در جریان این گردهم آیی معلوم شد که ساختار انترناسیونال سوسیالیست خریدار جندانی ندارد. تحول سریع اوضاع سیاسی در امریکای لاتین، احزاب سوسیالیست این قاره را در برابر این پرسش قرار داد که آیا واقعا می‌توان این سازمان را نوسازی کرد یا باید آن را چون ابزاری کهنه در خدمت «شمال» به حساب آورد؟

احزاب یاد شده با وجود شک و تردیدهای خود در نامه‌ای به «ویلی برانت» از برقرار پیوند نزدیک با انترناسیونال سوسیالیست «در صورت وجود خواست متقابل» پشتیبانی کردند. پس از آن حزب سوسیالیست شیلی به عنوان مشاور در «ام. ۱۹» کلمبیا و به عنوان ناظر به انترناسیونال پذیرفته شدند. در همان زمان حزب سوسیالیست شیلی، ام. ۱۹، حزب کار برزیل همراه با دیگر احزاب سوسیالیست و کمونیست قاره امریکا به «اجلاس سان‌پولو» پیوستند. (۱) با آنکه احزاب سوسیالیست در امریکای لاتین گاه می‌کوشند که با این اندیشه که سوسیالیسم تنها جایگزین سرمایه‌داری است، مخالفت کنند، اما بطور کلی در شرایط امریکا لاتین بسیار دشوار است که وزنه سنگین امپریالیسم امریکا را نادیده گرفت و تنها به موعظه دستکاری در کاپیتالیسم بسنده کرد. علاوه بر آن تجربه حکومت احزاب وابسته به انترناسیونال سوسیالیست با شکست مواجه شده است. در سال‌های اخیر، احزاب سوسیالیست در «کوستاریکا»، «پرو»، «اکوادور»، «جامایکا» از قدرت کنار رفته‌اند. در ونزوئلا با آن که کنگره ۱۹ انترناسیونال سوسیالیست روند اصلاحات بدست آمده از سوی حکومت را بطور کامل مورد پشتیبانی قرار داده بود، اما در عمل برنامه رئیس جمهور «کارلوس آندره پرز» که براساس معیارهای صندوق بین‌المللی پول تدوین شده بود، با مخالفت کامل اکثریت مردم و در درجه نخست اقشار زحمتکش مواجه گردید و این مخالفت بعداً به اقشار خرده بورژوازی نیز گسترش یافت.

مسئولیت این بحران بر عهده "بار بدهی های خارجی، شروط نهادهای مالی بین المللی، سقوط جهانی مواد خام و سیاست حمایت گرانی کشورهای صنعتی" است و در ادامه گفته می شود «باید در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی...اصلاحاتی به عمل آید تا به گونه ای مساعدتر اصول دموکراتیک را منعکس نموده و منافع فروتندگان و قرا را به نحوی بهتر آشتی دهند.» اسناد کنگره برلین از بحث پیرامون وخامت و مسیر قهرانی وضع اقتصاد جهانی به کلی چشم پوشی می کند.

در اسناد کنگره رضایت انترناسیونال از "پایان جنگ سرد" اعلام شده و از اقدامات خلع سلاح رادیکال، توقف آزمایش های هسته ای، ایجاد دورنمای جهانی این حمایت می شود. خواست هایی که البته جز با موافقت نیروهای صلح دوست و مترقی مواجه نخواهد بود و راه را برای همکاری باز می نماید. اما در این اسناد به "جنگ خلیج فارس"، مسئله تحکیم مجدد ناتو، سیاست ادامه بلوک بندی ها که انترناسیونال در زمان وجود بلوک ها آن را به شدت محکوم می کرد، به هیچکدام از این ها اشاره ای نمی شود و نقش سازمان ملل متحد در هر شرایط و در هر حال "مثبت و سازنده" اعلام می گردد.

چشم انداز مورد نظر

انترناسیونال از "بروز مشکلات پیچیده و دشوار و وظایف فوری" سخن می گوید. مثلاً در عرصه حقوق بشر انترناسیونال از برقراری پیوند میان حقوق فردی و جمعی از یکسو و مسائل توسعه، محیط زیست، خلع سلاح و عدالت اجتماعی از سوی دیگر پشتیبانی می کند: "تنها توازن سنجیده میان حقوق سیاسی و مدنی از یکسو و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر می تواند نظامی دموکراتیک را در مفهوم عمیق خود به ارمغان آورد. البته "دموکراسی" از نظر انترناسیونال شامل حضور مستقیم مردم در صحنه و به دست گرفتن سرنوشت آنها از سوی خود نمی باشد. انترناسیونال از "توازن سنجیده" میان حقوق مختلف انسان ها و خلق ها سخن می گوید. در عین حال انترناسیونال سوسیالیست خواستار یک "دموکراسی بین المللی" است که به همه خلق ها اجازه دهد تا بر مبنای عادلانه در اقتصاد جهانی ادغام گردند. "این به اصطلاح "دموکراسی بین المللی" از طریق آزاد سازی و لیبرالیزاسیون معاملات تحقق خواهد پذیرفت و بیانیه انترناسیونال از "جامعه اروپا و ایالات متحده طلب می کند، که از این پس از سیاست حمایت گرانی خود دست بردارند." از نظر انترناسیونال سوسیالیست "همکاری" یعنی ادغام کشورهای در اقتصاد سرمایه داری جهانی.

در مورد اروپا، انترناسیونال سوسیالیست معتقد است که اتحاد اروپا هم چنان پیش می رود، اما پس از فروپاشی دیوار برلین و کمونیسم شوروی، "تبات متزلزل دوران جنگ سرد" جای خود را به بی ثباتی همان اندازه متزلزل داده است...که ضرورت برقراری یک نظام امنیت اروپائی با خصلت دفاعی را الزامی می کند. در مورد اروپای شرقی انترناسیونال سوسیالیست اعلام می دارد که پیشرفت های دموکراتیک در این کشورها به "موفقیت تلاش های اقتصادی" آنها بستگی دارد. که به روشنی نگرانی انترناسیونال را از جنون نولیبرالیسم در این کشورها نشان می دهد. به همین دلیل انترناسیونال از "توزیع عادلانه ثروت ها، تامین اجتماعی، حفظ دست آوردهای دولت حامی و سندیکاهای کارگری" سخن می گوید. اما انترناسیونال سوسیالیست فراموش نمی کند که تاکید کند که اساس "همکاری اروپائی همانا جامعه اروپائی" است، یعنی که دیگر ملتی بویژه اروپای شرقی و مرکزی، هم چنان در موقعیت مادون و زیر دست قرار دارند. بدین ترتیب منظور از "توسازی همکاری ها" همانا طبقه بندی کردن دولتی هاست، که علیرغم تکذیب های مکرر، سرانجام به اروپائی نابرابر، اروپای بالادست ها و اروپای زیر دست ها ختم خواهد گردید.

ویلی برانت در پیام خود به کنگره ۱۸ اعلام داشته بود: «بخاطر آورید که اگر ما می خواهیم درست اقدام کنیم باید کاملاً در سطح وظایفی که پیش روی ماست قرار بگیریم.» آیا واقعاً نخستین کنگره پس از "برانت" در "سطح وظایف پیش روی" قرار داشته است؟ تجزیه و تحلیل اوضاع جهانی، تناسب نیروها، تنش ها، نقش نهادهای بین المللی، پیشنهادات، چشم اندازها، هیچکدام روح دوران تاریخی که ما در آن بسر می بریم را در خود منعکس نمی سازد. همه چیز چنان است که گویا در مرکز جهان اروپا قرار گرفته است و در مرکز اروپا جامعه اروپائی. این دیدگاه اروپائی و تنگ نظرانه نمی تواند و نتوانسته است درگیری های عظیمی را که امروز در جهان ما میان نیروهای مختلف، یعنی نیروهای پیشرفت، دموکراسی، رهائی انسان و صلح از یکسو و نیروهای استثمار و سلطه از سوی دیگر در جریان است را در نظر بگیرد.

(بقیه در ص ۲۸)

در افریقا سازمان سوسیال دموکرات های این قاره، در ژوئن ۱۹۹۳ در داکار تشکیل جلسه داد. در این جلسه عثمان تانور، دبیر ملی حزب سوسیالیست سنگال از ضرورت ایجاد یک "نظم نوین سیاسی افریقا" برای حل مشکلات سیاسی این قاره سخن گفت. نظمی که البته از چارچوب سیستم اجتماعی موجود خارج نمی شود. اما با این حال سوسیالیست های افریقا نمی خواهند تنها نقش شعبه انترناسیونال سوسیالیست را ایفا کنند و از خواسته های رادیکال تر از خواست های انترناسیونال سوسیالیست پشتیبانی می کنند: مثلاً رد نقش لیبرالیسم بازار یا دفاع از الغاء بدهی ها در شرایطی که انترناسیونال سوسیالیست در کنگره برلین هم چنان از "تخفیف بدهی ها" سخن می گوید.

کنگره برلین

در چنین شرایطی، نوزدهمین کنگره انترناسیونال سوسیالیست در سپتامبر ۱۹۹۳ در برلین برگزار گردید. کنگره ای که باید شوک ناشی از سرانجام امیدهای کنگره ۱۹۹۸ و پایان یافتن توجهمات را تحمل می کرد. انتخابات برلین به عنوان محل برگزاری این کنگره البته امری تصادفی نبود، چنانکه در سند "سوسیال دموکراسی در جهانی تغییر یابنده" از برلین به عنوان نماد تغییراتی که سوسیال دموکراسی برای آن مبارزه می کرد" یاد گردید. اما نظر کنگره در مورد حوادثی که نشان دهنده "دوران تاریخی نوین" است چیست؟ نقطه عزیمت کنگره برلین عبارتست از آنکه "ازین رفتن دیوار برلین... بزرگترین پیشرفت آزادی در تاریخ بوده است." و آن هم پس از "یک دوران طولانی و بی مانند مبارزه تلخ و پر رنج ایدئولوژیک" که منظور از آن دوران مبارزه میان سوسیالیست ها و کمونیست ها می باشد. "پرمروا"، رئیس وقت انترناسیونال در مصاحبه ای با نشریه پرآودا گفت: «نبرد میان سوسیالیست ها و کمونیست ها در عرصه ایدئولوژیک سرانجام با پیروزی ما پایان یافت.» با این حال ترس و وحشت نسبت به هر چه که ممکن است بونی از کمونیسم داشته باشد در انترناسیونال سوسیالیست باقی مانده است. شورای انترناسیونال در نوامبر ۱۹۹۰ در نیویورک اعلام کرد که درهای انترناسیونال به هیچ وجه الزاماً بر روی همه احزابی که بتازگی تحول یافته اند گشوده نخواهد بود. "پرمکروا" نیز تاکید کرد «باید دقیقاً آنچه را که در احزاب کمونیست سابق که اکنون خود را سوسیال دموکرات و سوسیالیست اعلام می کنند، بررسی کرد. بسیاری از آنها مایل به پیوستن به انترناسیونال سوسیالیست می باشند ولی ما قصد نداریم که چنین کاری را بطور اتوماتیک انجام دهیم. ما بررسی خواهیم کرد که آیا این احزاب واقعاً سازمان دهی نوین شده اند و آیا بطور جدی مواضع سوسیالی دموکراسی را پذیرفته اند.» به نظر انترناسیونال سوسیالیست، یکی از پیامدهای فروریزی دیوار برلین "پایان یافتن جنگ سرد است" که امکان داد تا از "جهان در حال تغییر سریع و با وابستگی متقابل" درک بهتری به دست آید. به نظر انترناسیونال در این جهان در حال تغییر هنوز رژیم های دیکتاتوری وجود دارند، "جامعه ملت هائی که بتازگی به دموکراسی دست یافته اند هنوز نسبت به دو سال پیش به برابری بیشتر دست نیافته اند. "حتی در میان دموکراسی های صنعتی، عقب نشینی از دموکراسی "اعتبار بیشتر بخشیدن به ارزش های تجاری نسبت به ارزش های انسانی" به چشم می خورد که در صورت تداوم "بخش اعظم جمعیت جهان را به صورتیکه زیر طبقه جهانی در خواهد آورد." در جهانی که از نظر اکولوژیک به یکدیگر پیوسته است، موج وسیع مهاجرت و تکثیر سلاح ها خطر بسیاری به همراه دارد. جهان شاهد احیای ناسیونالیسم، نوزائی بنیادگرانی، رشد فاشیسم و خارجی ستیزی است." در بیانیه گفته می شود که «نابرابر اقتصادی و دموکراسی را به خطر می اندازد و می تواند به ناسیونالیسم و خارجی ستیزی ختم شود و منشأ فقر و خامت وضع محیط زیست گردد.»

احکام و اظهارات فوق البته بسیار دور از "آغاز دوران صلح و دموکراسی" است که انترناسیونال سوسیالیست در کنگره ۱۹۸۹ از آن داد سخن می داد، تا آنجا که ویلی برانت ناچار شد تصریح نماید که «حتی پس از دگرگونی های ساهای ۱۹۰۰-۹۱ الزاماً با جهانی بهتر سر و کار نخواهیم داشت.» بدیهی است که احکام بالا علیرغم درستی آن کاملاً دست چین شده است و تنها به بخشی از واقعیات اشاره می کند. از فروپاشی کشورهای اروپای شرقی، از نابرابری میان جنوب و شمال سخن می گوید اما از مسئولیت سرمایه داری و از پیامدهای گزینش قانون بازار و سودجویی کلامی بر زبان نمی آورد. از سیاست تسلط قدرت های بزرگ چند ملیتی یا نقش نهادهای مالی بین المللی از قبیل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول در این سیاست سلطه جویانه هیچ تحلیلی ارائه نمی شود.

بیانیه کنگره در بحث پیرامون کشورهای امریکا لاتین و کارائیب اعلام می دارد «بحران مزمن اقتصادی مانع عمده تحکیم دموکراسی است» و

جلسه فوق العاده

"شورای مصلحت نظام!"

در آستانه اعلام نتایج آراء صندوق های رای تهران، یک سلسله اخبار و شایعات از پشت پرده حکومتی به خارج راه یافت. براساس این اخبار و اطلاعات که در محافل سیاسی حکومتی برسر زبان هاست، از ۳۰۰ صندوق رای تهران، غیر از نام "ناطق نوری" که با فاصله زیاد از "فائزه هاشمی" قرار داشته، حتی نام یک روحانی از وابستگان به "جامعه روحانیت مبارز تهران" و "جمعیت مؤتلفه اسلامی" از صندوق های آراء بیرون نیامده بود! ما این اخبار و شایعات را بدون تفسیر و یا تأیید تام و تمام صحت آن در زیر می آوریم.

«...پس از خواندن آراء ۳۰۰ صندوق رای تهران و اطلاع این خبر به مقامات کلیدی حکومت که حتی یک روحانی، مورد تأیید جامعه روحانیت مبارز - غیر از "ناطق نسوری" - از صندوق های رای تاکنون بیرون نیامده است، شورای مصلحت نظام شب ۱۲ اسفند تشکیل جلسه داد. گفته می شود که این یک جلسه توافقی بود که به مدت ۳ ساعت ادامه داشته است. در این جلسه هاشمی رفسنجانی، و گروه کارگزاران حکومتی مورد حمله قرار گرفتند و اینکه با سازماندهی قبلی، روحانیت را از صحنه سیاسی حذف کرده اند!!»

در همین جلسه که از جزئیات مذاکرات آن هنوز خبری به خارج راه نیافته است، سرانجام به این نتیجه می رسند که نام "فائزه هاشمی" را که با فاصله زیاد از "ناطق نوری" بیشترین آراء تهران را به خود اختصاص داده بود، بعنوان نفر دوم و ناطق نوری با ۱۰ الی ۲۰ هزار رای نفر اول اعلام شود.

از همین جلسه نقل می کنند، که روحانیون حاضر در جلسه گفته اند: این برای روحانیت ننگ است که از یک زن ۳۳ ساله شکست بخورد و ناطق نوری نیز گفته است "یک اعلامیه می دهم و می نویسم که بدلیل بیماری ناگهانی، از نمایندگی و کاندیدائی کناره گیری کرده ام!"

پایان این جلسه اعلام لیست شمارش آراء تهران از میان ۳۰۰ صندوق رای است، که طبق آن ناطق نوری نفر اول و فائزه هاشمی نفر دوم اعلام می شوند و سپس با فاصله بسیار زیاد اسامی افراد غیر روحانی و سپس روحانی (که اصولاً رای نیاورده بودند)

اعلام شمارش آراء تهران به همین دلیل یک هفته کامل به تأخیر افتاد.

برسر آراء ناطق نوری، شایعات دیگری نیز در تهران جریان دارد. از جمله اینکه مردم هنگام رای دادن، تنها نوشته اند "نوری" و در حالیکه دو حجت الاسلام "نوری" در لیست انتخاباتی تهران بوده، آراء عبدلله نوری کاندیدای کارگزاران و ائتلاف گروه های پیرو خط امام ("مجاهدین انقلاب اسلامی") بنام ناطق نوری ثبت شده است!

این مسئله چنان بوده است که حتی شورای رسیدگی به تخلفات انتخاباتی، برای خواباندن سروصداها در مطبوعات اعلام داشت که به برخی اشتباهات و تخلفات که مربوط به اسامی مشترک است، رسیدگی خواهد کرد!! بدین ترتیب بی اعتباری کاندیدای اول ارتجاع برای ریاست مجلس و ریاست جمهوری، یعنی "ناطق نوری" بیش از هر روحانی حکومتی دیگری برملا شده است، بطوریکه نماینده خبرگزاری فرانسه نیز در مصاحبه مطبوعاتی "ناطق نوری" به این مسئله اشاره کرد!!

مصاحبه هاشمی رفسنجانی

بدنبال مشخص شدن نتایج آراء انتخاباتی دور اول انتخابات مجلس اسلامی (پیش از اعلام رسمی آراء تهران) هاشمی رفسنجانی در مصاحبه با خبرنگاران داخلی و خارجی شرکت کرد. در این مصاحبه مسائلی در ارتباط با روابط ایران و اروپا، حمایت جمهوری اسلامی از سازمان های اسلامی فلسطین و مناسبات با آمریکا، سؤالاتی درباره آینده انتخابات ریاست جمهوری و نتایج انتخابات مجلس مطرح شد. در مورد تغییر قانون اساسی و تمدید ریاست جمهوری رفسنجانی، وی گفت: «... من مصلحت نمی بینم قانون اساسی برای ادامه کار یک فرد تغییر کند. بعد از من هرکس که بیايد به آسانی می تواند کار را انجام دهد... و من نیز در این زمینه به هر دولتی که عهده دار کار شود کمک می کنم.» در مورد آزادی احزاب نیز وی گفت: «... در انتخابات اخیر

مجلس بسیاری از افراد به تشکیل حزب در ایران تشویق شدند. این واقعیت دارد که جو عمومی ایران به سمت تشکیل احزاب کشیده می شود»

چرا یک زن نتواند رئیس جمهور شود؟

در آستانه انتخابات مجلس اسلامی، مطبوعات داخل کشور یک سلسله گفتگو و نقل قول از برخی زنان حاضر در عرصه سیاسی کشور چاپ کردند. مجله زنان قسمت هایی از این نقل قول ها و گفتگوها را در شماره ۲۷ خود منتشر ساخته است، که در زیر آنها را می خوانید:

زهره رهنورد: زنان جامعه ما از تبعیض در قلمرو حقوق، تعلیم و تربیت، خانواده و تحصیلات و مشارکت در امر تصمیم گیری در نهادهای مقننه، اجرائی، قضائی و سایر مدیریت ها و همچنین مشکلات اقتصادی رنج می برند.

فائزه هاشمی: در اسلام به جز قضاوت، هیچ محدودیتی برای اشتغال زنان نیست و دلیلی وجود ندارد که زنان در سمت های بالای مدیریتی و سیاست گذاری حضور نداشته باشند... سؤال من اینست که چرا که یک زن در نظام جمهوری اسلامی نتواند رئیس جمهور شود؟

مرضیه وحید دستجردی: امروز دیگر حضور یک زن در کابینه نیز دور از ذهن نیست.

شهلا حبیبی: ... چادر کامل ترین حجاب است ولی استفاده از آن اجباری نیست، خصوصاً در مدارس.

چه کسانی پشت "ولایت مطلقه فقیه" سنگ گرفته اند؟

بهزاد نبوی، از شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در گفتگوی مشترک با مرتضی نبوی سردبیر روزنامه رسالت و محمد رضا پاهنر، از وابستگان به گروه بندی رسالت و مؤتلفه اسلامی، که در روزنامه "صبح" منتشر شد و در اشاره به پنهان شدن ارتجاع و سرمایه داری تجاری پشت شعار "حمایت از ولایت مطلقه فقیه" گفت: "... یادم می آید یک روزی این شعار وجود داشت که مخالف هاشمی رفسنجانی، دشمن پیغمبر است، اما ظاهراً امروز می شود با رفسنجانی مخالف بود و دشمن پیغمبر هم نبود! من می ترسم این اطلاعات شما از رهبری هم عین حمایت از هاشمی باشد!"

این گفتگو به مناسبت انتخابات مجلس اسلامی انجام شد. در تمام دوران کارزار انتخاباتی، دوشخصیت وابسته به جامعه روحانیت مبارز و حزب مؤتلفه اسلامی بیش از هر شخصیت حکومتی دیگر، در ایران از ولایت مطلقه فقیه دفاع کردند و در نطق ها و مقالات و مصاحبه های خود هرنوع اما و اگر را در این مورد رد کردند، حجت الاسلام ناطق نوری، رئیس کنونی مجلس اسلامی و حبیب الله عسگرولای نایب رئیس مجلس و دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی!!

Rahe Tudeh No.46

März 1996

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.